

مُخْتَارُ الْعِرْفَانِ مِنْ آيَاتِ الْفُرْانِ فِي تَفْسِيرِهَا

تَطْبِيقُ اشْعَارِ مَثْنَوِيٍّ مَعْنَوِيٍّ وَكَلِمَاتِ شَمْسِ بَاقِرَانَ كَرِيمٍ

هَادِي حَائِرِي



انشاء الحقیقت

شابک: ۹ - ۵۳ - ۷۰۴۰ - ۹۶۴

ISBN: 964 - 7040 - 53 - 9

هادی حائری

تطبیق اشعار مشهوره حوی و کلیات شمس بقدر

نخبه الحرفاء من ابواب القرآن و تفسیرها

۱/۱۰۰



تاسیس ۱۳۲۶
مکتب خانہ شمس آباد

نخبة العرفان

عن آیات القرآن و تفسیرها

(تطبیق اشعار مثنوی معنوی و کلیات شمس با قرآن کریم)

تألیف

هادی حائری

حائری، هادی، ۱۲۶۹ - ۱۳۵۹.

نخبة العرفان عن آیات القرآن و تفسیرها: تطبیق اشعار مثنوی معنوی و کلیات شمس با
قرآن کریم / تألیف هادی حائری. - تهران: حقیقت، ۱۳۸۳.
پانزده، ۳۰۳ ص.

ISBN 964-7040-53-9 ریال: ۲۷۰۰۰

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه.

نمایه.

۱. مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. - مثنوی - قرآن. ۲. مولوی،
جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. - معلومات - قرآن. ۳. مولوی، جلال الدین
محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. - شمس تبریزی - قرآن. الف. عنوان. ب. عنوان: تطبیق
اشعار مثنوی و کلیات شمس با قرآن کریم.

۸ / ۱ / ۳۱

PIR۵۳۰۱ / ح ۲۳ ن ۳

ح ب / م ۸۴۹ م

۱۳۸۳

م ۸۳ - ۳۵۹۸

کتابخانه ملی ایران



انتشارات حقیقت

نخبة العرفان عن آیات القرآن و تفسیرها
(تطبیق اشعار مثنوی و کلیات شمس با قرآن مجید)

تألیف: مرحوم هادی حائری

ناشر: انتشارات حقیقت؛ تهران، خیابان گاندی، خیابان نهم، پلاک ۲۴

صندوق پستی: ۳۳۵۷ - ۱۱۳۶۵

تلفن: ۸۷۷۲۵۲۹؛ فاکس: ۸۷۹۱۶۵۲

تلفن مرکز پخش: ۵۶۳۳۱۵۱

چاپ: اول، ۱۳۸۳

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شرکت چاپ خواجه

چاپ: جامی

قیمت: ۲۷۰۰ تومان

شابک: ۹ - ۵۳ - ۷۰۴۰ - ۹۶۴

ISBN: 964 - 7040 - 53 - 9

فهرست

سورة جِجَر ۹۳	یادداشت ناشر هفت
سورة نحل ۹۷	مقدمه کتاب یازده
سورة بنی اسرائیل ۹۸	نخبة العرفان
سورة كهف ۱۰۲	سورة حمد ۱
سورة مریم ۱۰۸	سورة بقره ۲
سورة طه ۱۱۱	سورة آل عمران ۲۷
سورة انبیاء ۱۱۷	سورة نساء ۳۸
سورة حج ۱۲۱	سورة مائده ۴۱
سورة مؤمنون ۱۲۳	سورة انعام ۴۵
سورة نور ۱۲۵	سورة اعراف ۵۴
سورة فرقان ۱۲۹	سورة انفال ۶۹
سورة شعراء ۱۳۱	سورة توبه ۷۳
سورة نمل ۱۳۲	سورة یونس ۷۷
سورة قصص ۱۳۷	سورة هود ۷۹
سورة عنکبوت ۱۴۱	سورة یوسف ۸۳
سورة روم ۱۴۳	سورة زعد ۸۹
سورة لقمان ۱۴۴	سورة ابراهیم ۹۰

سورة سجده..... ۱۴۴	سورة مجادله..... ۲۰۴
سورة اخزاب..... ۱۴۵	سورة حشر..... ۲۰۴
سورة سبا..... ۱۴۸	سورة ممتحنه..... ۲۰۶
سورة فاطر..... ۱۵۱	سورة صف..... ۲۰۶
سورة يس..... ۱۵۳	سورة جمعه..... ۲۰۷
سورة صافات..... ۱۵۸	سورة منافقون..... ۲۰۸
سورة ص..... ۱۶۱	سورة تغابن..... ۲۰۸
سورة زمر..... ۱۶۴	سورة تحریم..... ۲۰۹
سورة مؤمن..... ۱۶۸	سورة ملک..... ۲۱۰
سورة فصلت..... ۱۷۰	سورة قلم..... ۲۱۲
سورة شوری..... ۱۷۲	سورة حاقه..... ۲۱۳
سورة زخرف..... ۱۷۳	سورة معارج..... ۲۱۵
سورة دخان..... ۱۷۴	سورة نوح..... ۲۱۶
سورة جاثية..... ۱۷۵	سورة جن..... ۲۱۷
سورة محمد..... ۱۷۵	سورة مزمل..... ۲۱۷
سورة فتح..... ۱۷۹	سورة مدثر..... ۲۱۸
سورة حجرات..... ۱۸۲	سورة قیمة..... ۲۱۹
سورة قی..... ۱۸۴	سورة ذھر..... ۲۲۰
سورة ذاریات..... ۱۸۷	سورة نبأ..... ۲۲۳
سورة طور..... ۱۸۹	سورة نازعات..... ۲۲۴
سورة نجم..... ۱۹۱	سورة عبس..... ۲۲۶
سورة قمر..... ۱۹۴	سورة تکویر..... ۲۲۷
سورة رحن..... ۱۹۷	سورة مطفقین..... ۲۲۸
سورة واقعه..... ۲۰۰	سورة انشقاق..... ۲۲۸
سورة حدید..... ۲۰۱	سورة بروج..... ۲۲۹

سوره طارق ۲۳۰	سوره زلزال ۲۴۲
سوره اَعْلٰی ۲۳۰	سوره غادِیَاث ۲۴۳
سوره غَاشِیَہ ۲۳۲	سوره قَارِعَہ ۲۴۴
سوره فَجْر ۲۳۲	سوره تَکْوِیْن ۲۴۴
سوره بَلَد ۲۳۴	سوره عَصْر ۲۴۵
سوره شَمْس ۲۳۴	سوره هُمَزَہ ۲۴۶
سوره لَیْل ۲۳۵	سوره فیل ۲۴۶
سوره ضَحٰی ۲۳۵	سوره کوثر ۲۴۷
سوره اِنْشِرَاح ۲۳۶	سوره کَافِرُون ۲۴۸
سوره تین ۲۳۸	سوره نَصْر ۲۴۸
سوره عَلَق ۲۳۹	سوره مَسَد ۲۴۸
سوره قَدَر ۲۴۱	سوره اِخْلَاص ۲۵۰
سوره بَیِّنَہ ۲۴۱	سوره قَلَق ۲۵۱

یادداشت ناشر

مثنوی تفسیر قرآن کریم است. مولانا در مقام همدلی و فهم باطنی قرآن، مثنوی را تصنیف کرده است. حتی اگر ظاهراً در ابیات مثنوی تصریحی به آیات قرآن مجید نشده باشد، باز هم مولانا در جان خویش به قرآن توجه داشته و متذکر معانی و لطایفش بوده است. گرچه تفسیر ظاهری آیات قرآن مغتنم و سودمند است ولی تفسیر حقیقی فقط در این مقام انس باطنی متحقق می‌شود، و اگر کسی در این مقام نباشد آنچه می‌گوید در مرتبه ظاهر کتاب است. مفسر مثنوی هم کسی است که به چنین انس و همدمی با مثنوی رسیده باشد و چه بسا کسی از ظنّ خود یار مولانا شود ولی وی به هیچ وجه نمی‌تواند به اسرار درون مولانا راه یابد. بنابراین کسی که در سیر معنوی مولانا سلوک کند و هم زبانش گردد، مولانا از ناگفتنی‌ها برایش می‌گوید و گرنه مثنوی مولانا همچون قرآن مدّ، هادی برخی و برخی را مضلّ خواهد بود.

مرحوم استاد هادی حائری^۱ از جمله نوادر دانایان ظاهر و باطن مثنوی بود که به سبب احاطه در علوم ظاهری و سیر و سلوک معنوی این مرتبه برایش پیدا شده بود و از محضر پدر بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالله حائری ملقب به رحمت‌علیشاه - که مرحوم استاد فروزانفر از مستفیضان مجالس علمی و عرفانی‌اش بود و وی را "معدن ظرافت و

۱. درباره مرحوم استاد هادی حائری رجوع کنید به عرفان ایران، تدوین سید مصطفی آرمایش، شماره ۱۸، زمستان ۱۳۸۲، صص ۹۳-۱۲۲. در تحریر این مقدمه، نشریه مذکور مورد استفاده بوده است.

کان ملاحظ^۱ می‌خواند^۲ - درس مثنوی آموخته بود. اساتید معاصر مثنوی و دیگر کسانی که از مجالس معنوی ایشان در روزهای جمعه بهره برده‌اند - اساتیدی مثل مرحوم سید محمد کاظم عصار، مرحوم استاد محمد تقی جعفری، مرحوم استاد محیط طباطبایی و استاد دکتر سید حسین نصر - همگی مشکلات خود را در فهم آثار مولانا از وی طلب می‌کردند.

مرحوم استاد هادی حائری با همه وسعت دانش و معرفت به سبب روحیه عزلت‌گزینی و عدم تمایل به اشتها کمر می‌نوشت و آنچه را هم که نوشت منتشر نکرد. از جمله این آثار کتاب نخبة العرفان عن آیات القرآن و تفسیرهاست. سرچشمه این کتاب ابیات مثنوی و کلیات شمس است که آن بزرگوار به تناسب معنای آیات در یک ماه رمضان احتمالاً حدود سال ۱۳۳۰ شمسی در حاشیه قرآن مجید نوشته بود. البته وی در حاشیه مثنوی مورد مطالعه خود نیز گاه به تناسب معنای ابیات، آیاتی از قرآن مجید را نیز می‌نوشت ولی مرجع اصلی این کتاب، یادداشت‌های حاشیه قرآن مجید است. این یادداشت‌ها را فاضل محترم آقای سعید ترابی که در اواخر عمر استاد در خدمتشان بود، در زمان حیات مرحوم استاد جمع‌آوری کرده و پس از درگذشت وی با همکاری مرحوم آقای سیدعلی ساکت که بر مثنوی احاطه داشت، تنظیم کرده و در سال ۱۳۶۱ خورشیدی به اتمام رساند. عنوان نخبة العرفان عن آیات القرآن و تفسیرها را نیز خود مرحوم حائری بر آن گذارده بود.

ابتدا قرار شد که این کتاب با مقدمه‌ای به قلم مرحوم حاج سید هبة الله جذبی (ثابت علی) که از نزدیک با مرحوم حائری معاشرت داشته و مأنوس بودند چاپ شود ولی این کار تا به امروز به تأخیر افتاد. تا اینکه اخیراً این نسخه به دست انتشارات حقیقت رسید و این انتشارات مصمم شد که آن را مجدداً تنظیم و چاپ کند.

نخبة العرفان، بجز اینکه فضل تقدّم در تطبیق ابیات مثنوی با قرآن دارد از چند

۱. فی مافیہ مولانا، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، مقدمه، صفحه ج.

۲. درباره مرحوم حاج شیخ عبدالله حائری رجوع کنید به عرفان ایران، شماره ۱۱، زمستان ۱۳۸۰، صص ۱۴۶-۶۷.

جهت دیگر نیز حائز اهمیت است: یکی اینکه تنظیم و ترتیب مطالب براساس قرآن مجید است نه مثنوی یعنی درواقع ابیات مثنوی با قرآن تطبیق داده شده است. دیگر اینکه اشعاری از کلیات شمس نیز در این تطبیق آورده شده است و آخر اینکه ابیاتی در آن آمده که از حیث ظاهری انطباقی با آیات قرآن ندارد ولی معنأ چنین است. در تنظیم کتاب به صورت فعلی چند کار انجام شد:

۱- کتاب مثنوی مورد استفاده در نجبة العرفان، معروف به میرخانی بود که اکنون کمتر مورد مراجعه است، لذا بجای آن، ابیات منتخب از مثنوی مطبوع بر اساس نسخه قونیه (به تصحیح دکتر توفیق سبحانی، انتشارات روزنه، ۱۳۷۸) و مثنوی چاپ نیکلسون^۱ استفاده شد. در ارجاع به کلیات شمس هم از چاپ مرحوم استاد فروزانفر مورد استفاده بود.

بر این اساس در ذیل ابیات حرف "م"، نمایانگر مثنوی و حرف "ک" نمایانگر کلیات شمس است. شماره ابیات مثنوی هم هر جا به فارسی است، مراد از آن مثنوی نسخه قونیه و هر جا به انگلیسی است، مراد مثنوی نیکلسون است.

۲- ترجمه آیات قرآن با استفاده از ترجمه عبدالمحمد آیتی در ذیل هر آیه آورده شد.

۳- فهرستی از ابیات مثنوی و کلیات شمس که در کتاب آمده، تهیه گردید. در خاتمه باید از آقای سعید ترابی و گروه ویراستاران انتشارات حقیقت که در تنظیم و تصحیح این کتاب تلاش کردند، قدردانی شود که زحمت بسیار کشیدند. اجرهم عندالله.

۱. اعداد فارسی به نسخه قونیه و اعداد انگلیسی به نسخه نیکلسون اشاره دارد.

مقدمه

بسمه الشان العزیز

در جهان علم و ادب اسلامی گاهی نوابغی به ظهور می‌رسد که در تمام فنون علوم ادبیه و معارف دینیّه و مواهب فطریه کمتر نظیر آنها دیده شده است. یکی از آن نوابغ استاد هادی بن شیخ عبدالله بن شیخ زین العابدین مازندرانی حائری است. این فاضل یگانه و نادره زمانه علاوه بر صفات حمیده و ملکات فاضله دارای قوه حافظه عجیبی بود که بیشتر اشعار مثنوی مولوی بلخی و دیوان بزرگ مولوی و سایر دواوین عرفانیه را حاضرالذهن داشت و در مذاکرات و بیانات خود از آنها استشهاد می‌نمود، ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء.

این استاد کامل و محقق فاضل در سنه ۱۳۰۸ قمری در کربلای معلی متولد گردید و دوره صباوت و شباب را تحت تربیت و عنایت پدر بزرگوارش و سایر اساتید به تحصیل مشغول گردید و در همه فنون ادبیه و علوم اسلامیّه تبخّر خاصی یافت. در سال ۱۳۱۲ قمری در ملازمت پدر عالی‌مقدار به عزم آستانه بوسی حضرت ثامن الائمه علیه آلاف الثناء والتحیه و زیارت حضرت سلطان‌علیشاه طاب ثراه که در کربلای معلی به درک زیارت ایشان نائل گردیده بود، به خراسان و گناباد (بیدخت) مسافرت نمود و در بیدخت مدتی توقف نموده با حضرت آقای شیخ محمدحسن صالح‌علیشاه رضوان علیه که هم‌سن بودند هم‌درس گردید و به تحصیل تحصیلات خود اشتغال ورزید.

در سال ۱۳۲۰ قمری پدر بزرگوارش به تهران آمده، سکونت اختیار فرمود و ایشان در تهران وارد مدرسه سیاسی که تحت نظارت وزارت امور خارجه بود گردید و دوره پنج ساله آن را گذرانده به اخذ مدرک لیسانس نائل گردید و وارد خدمت فرهنگ شد و مراتب آن را از ریاست دبیرستان و ریاست فرهنگ و ریاست اداره بازرسی و ریاست اوقاف طی نمود. در سال ۱۳۳۸ شمسی بازنشستگی اختیار و به انزوا و مطالعه کتب علمی و عرفانی و تألیف و سرودن شعر مشغول گردید.

هر که را توفیق حق آمد دلیل عزلتی بگزید و دست از قال و قیل و تألیفات مفیده و ارجمندی از خود باقی گذاشت. ولی چون مایل به تظاهر و اشتها نبود در حیات خود اقدام به چاپ آنها ننمود. پس از فوتشان آثاری نفیس و گرانبها از ایشان ملاحظه شد من جمله تطبیق بسیاری از اشعار دیوان بزرگ مولوی با آیات قرآن کریم که می توان گفت اولین کسی است که این اقدام و ابتکار مهم را انجام داده است و نیز تطبیق قسمتی از اشعار مثنوی با آیات قرآن مجید (رساله حاضر) و نیز ترجمه چهل حدیث نبوی به نظم فارسی. این استاد عالی قدر دارای قریحه ذاتی و در سرودن شعر نیز دارای طبعی روان و سلیس و گاهی با مضامین بکر بود و شاید صدها غزل و حکایت سروده است، از جمله غزلیات ایشان در مناجات:

بر دلم هر دم که بار رنج و انده می فزاید

جان پر دردم سروری آسمانی می سراید

با درونی آتشین خواند دعایی از نوایی

وان دعا با آه سوی عالم بالا گراید

نغمه هایی می نوازم در مناجاتی که یارش

نور ایمان را فزاید کفر شک را می زداید

وہ چه شوری هست در آهنگ یزدانی نهفته

خواندنش غم را بکاهد جذبه اش دل را رباید

برق جانسوز دعایم ابر محنت را شکافد

قطره های اشک بارم خاطر محزون گشاید

غم زدل خوش خوش برآید غصه را مدت سرآید
 مهر شادی رو نماید خرمی از در درآید
 هادی اندر رنج و راحت جز خدا را کی ستاید
 زانکه جزوی هیچ باشد شادی و محنت سرآید
 و در سرودن ماده تاریخ نیز تخصصی بسزا داشت من جمله در رثاء و ماده تاریخ
 رحلت حضرت آقای صالح علیشاه قدس سره العزیز نیز سروده:
 رفت از جهان سوی جنان قطب و امام مؤمنان
 بیرون پرید از دام تن در خلد حق کرد آشیان
 جاهش ولی ممتحن، نامش حسن، خلقش حسن
 محبوب حتی ذوالمنن چون گوهر اندر بحر و کان
 چون تن فنا گردد به جان، گردد چو جان در قدر و شأن
 با فیض اقدس هم عنان بالاتر از کون و مکان
 تاریخ رحلت را شنید هادی ز لاهوت لحد
 وارد بجنت آمده صالح عیش زین جهان
 (۱۳۸۶ قمری)

دو روز قبل از فوت خود در بیمارستان مهر، نوه ایشان غزلی از غزلیات ایشان را
 خواند که مطلعش این است:

پا هر که برون نهد ز حدش بسیند ز زمانه دست ردش
 و مقطعش این:

هادی حسب و نسب ندارد ایمان پدر است و عشق جدش
 فرمود دخترم این بیت را به آن اضافه کن:

جانی که بدو سپرده بُد حق واصل شد و کرد مستردش
 و نیز ممکن است در انبوه یادداشت‌هایی که از ایشان باقی است تألیفات مفیده
 دیگری یافت گردد.

این استاد کم نظیر در جامعیت علوم ادبیه و معارف الهیه، مسلم عموم فضلاء و

دانشمندان و محضرش مجمع محققین و علماء و مورد استفاضه و استفاده کامل بود و در منزل با گشاده رویی و کمال انبساط از آنان پذیرایی می نمود. نظری وسیع و همتی عالی داشت و در بیان مطالب بسیار قوی و سخنانش شیرین و دلنشین گاهی به اصرار دوستان سخنرانی عمومی می نمود. یکی از سخنرانی های مشهور ایشان در کنگره هفتصدمین سال تولد مولوی بلخی بود که به چاپ رسید و مولینا چلیپی رئیس سلسله مولویه ضمن نامه مفصلی تقدیر و تجلیل از ایشان نمود. و دیگر سخنرانی مفصلی که درباره اثبات تشیع مولوی از مثنوی و دیوان بزرگ نمود که مورد توجه و تقدیر فضلاء و محققین واقع گردید.

در نزد عموم خاصه دانشمندان و محققین محبوبیت و احترام خاصی داشت. دارای قوه قلب عجیبی بود و در هیچ امری اظهار ناراحتی و نگرانی نمی فرمود. به امراض سختی مبتلا و مورد چندین عمل جراحی خطرناک واقع گردید، مع ذلک هیچگاه اظهار کدورت و ناراحتی ننمود و معمولاً هرگاه استخبار از حال ایشان می شد با انبساط و گشاده رویی می فرمود: بحمدالله از بدتر بهترم.

در تاریخ ۲۷ رجب ۱۳۹۹ قمری برابر با ۲۰ خرداد ۱۳۵۹ شمسی در اثر عمل جراحی زندگی عالم فانی را بدرود گفته و به عالم باقی به وصال محبوب حقیقی نائل گردید، رحمه الله علیه رحمه واسعه، و در مقبره حضرت آقای سعادت علی شاه طاب ثراه و حضرت آقای نورعلی شاه رضوان الله علیه و جناب آقای رحمت علی شاه (حایری) قدس سره مدفون گردید.

این فقیر حقیر قریب هفتاد سال با آن بزرگوار مانوس و مورد لطف و محبت ایشان واقع بودم و از محضر مبارکش استفاده و استفاضه کامل می نمودم و فقدان جانگداز ایشان لطمه جبرانناپذیری بر فقیر وارد نمود که هیچگاه قابل فراموشی نیست و انتظار دارم به زودی بدیشان ملحق گردم. آمین یا رب العالمین.

رساله حاضر که تطبیق اشعار مثنوی^۱ است با آیات قرآن مجید از مؤلفات آن استاد

۱. در مواردی اشعار غزلیات شمس نیز تطبیق شده است.

بزرگوار است و فرزند اکبر و فاضل دانشمند ایشان جناب آقای دکتر مهدی حایری ادام الله توفیقاته و عزّه به ضمیمهٔ چهل حدیث نبوی که به فارسی ترجمه و به نظم درآمده،^۱ در صدد برآمدند به هزینة خود به چاپ افست رسانند که عموماً از آن استفاده و بهره‌مند شده و یادی از آن بزرگوار نمایند. از خداوند متعال ترقیات ظاهری و باطنی ایشان را با خیر و سعادت دنیوی و اخروی خواستار است، بِکَرِیمِک یا اَکَرَمَ الاَکَرِمین و صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ.^۲

سید هبة الله جذبی

۱. این چهل حدیث در عرفان ایران، شمارهٔ ۱۸، زمستان ۱۳۸۲ چاپ شده است.

۲. از آن استاد سه نفر اولاد ذکور به یادگار باقی ماند که هر سه مرحوم شده‌اند.

سوره حمد

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.

[تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم.] (آیه ۵، سوره حمد)

زیرا گل سعادت بی روی تو نروید إِيَّاكَ نَعْبُدُ اِي جان بی نستعين نباشد
(ک: ۲/ ۸۵۴)

ایاک نعبد است زمستان دعای باغ در نو بهار گوید ایاک نستعین
ایاک نعبد آنک بدریوزه آمدم بگشا در طرب مگذارم دگر حزين
ایاک نستعين که ز پُری میوه ها اشکسته می شوم نگهم دار ای مُعين
(ک: ۴/ ۲۰۴۶)

در طرّهاش نسخه ایاک نَعْبَدست در چشمهاش غمزه ایاک نستعين
(ک: ۴/ ۲۰۵۳)

همچنانک اِيَّاكَ نَعْبُد در حنین در بلا از غیرِ تَوَلّا نَسْتَعِين
هست این اِيَّاكَ نَعْبُد حَضَرَ را در لغت و آن از پی نَفِي رِبا
هست اِيَّاكَ نَسْتَعِين هم بهر حَضَرَ حصر کرده استعانت را وَقْصَرَ
(م: ۴/ ۳۱ - ۲۹۲۹؛ 31 - 2929)

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

[ما را به راه راست هدایت کن.] (آیه ۶، سوره حمد)

- إِهْدِنَا كَفْتَى صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ دست تو بگرفت و بُردت تا نعيم
(م: ۴ / ۳۴۲۰ : 3420)
- بهر این مؤمن همی گوید ز بیم در نماز إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ
(م: ۱ / ۲۲۴۴ : 2234)
- از برای چاره این خوفها آمد اندر هر نمازی إِهْدِنَا
(م: ۱ / ۳۴۰۵ : 3391)
- چونکه حیران گشتی و گیج و فنا با زبانِ حال کفْتَى إِهْدِنَا
(م: ۴ / ۳۷۵۲ : 3752)
- جذبِ یک راهه صراطِ الْمُسْتَقِيمِ بِسْمِ ز دوراهِ تَرَدَدِ ای کریم
(م: ۶ / ۲۰۴ : 204)

سورة بقره

ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.

[این است همان کتابی که در آن هیچ شکّی نیست. پرهیزگاران را راهنماست.] [آیه ۲،

سورة بقره)

چون درخت سدره بیخ آور شوازلَا رَيْبَ فِيهِ

تا نلرزد شاخ و برگت از دم رَيْبَ الْمَنُونِ

(ک: ۴ / ۱۹۴۸)

چون نشانِ راست گویند و شبیه

پس یقین گردد تَرَا لَا رَيْبَ فِيهِ

(م: ۲ / ۲۹۸۸ : 2980)

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.

[آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز می گزارند، و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق

می‌کنند. [آیه ۳، سورة بقره]

يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ مِی باید مرا زان بُبَسْتَمِ روزن فانی سرا

(م: ۱/۳۶۴۲؛ 3628)

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

[خدا بر دل‌هایشان و بر گوششان مهر نهاده و بر روی چشمانشان پرده‌ای است، و برایشان

عذابی است بزرگ. [آیه ۷، سورة بقره]

دلم پرگشت از مهری که بر چشمست از و مهری

اگر در پیش محرابم و گر گنج خراباتم

(ک: ۳/۱۴۱۵)

بر دل نهاد قفلی یزدان و ختم کردش

از بهر فتح این در در غم تپید باید

سگ چون بکوی خسپد از قفل در چه باکش

اصحاب خانه‌ها را فتح کلید باید

(ک: ۲/۸۵۸)

نخوانده‌ای خَتَمَ اللَّهُ خدای مُهر نَهْدَ هم او گشاید مُهر و بَرْدِ غِطاها را

(ک: ۱/۲۳۳)

یار با او، غار با او در سُرود مهر بر چشمست و برگوشت چه سود؟

(م: ۱/۴۰۹؛ 406)

مُهر برگوش شما بنهاد حق تا به آوازِ خدا نارد سَبَقَ

(م: ۲/۲۸۸۹؛ 2881)

چشم‌ها و گوش‌ها را بسته‌اند جز مر آنها را که از خود رسته‌اند

(م: ۳/۸۳۷؛ 837)

من همی گویم چو ایشان ای عجب این چنین مهری چرا زد صُنْعِ رب؟

(م: ۳/۲۰۴۳؛ 2042)

قفل بر دلهاي ما بنهاد حق کس نداند بُرد بر خالق سبق
(م: ۲۹۰۲/۳؛ 2901)

مُهرِ حق بر چشم و برگوش خِرد گر فلاطونست، حيوانش کند
(م: ۱۹۲۳/۴؛ 1923)

گوش کنعان کی پذیرد این کلام؟ که بَرُو مُهرِ خدايست و خِتام
(م: ۳۳۶۶/۴؛ 3366)

ختم کرده قهر حق بر دیده‌ها که نبیند ماه را، بیند سُها
(م: ۲۰۱۳/۳؛ 2012)

يَكَاذُ الْبَرْقُ يَخْطُفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ
شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[نزدیک باشد که برق دیدگان‌شان را نابینا سازد. هرگاه که برمد چند گامی برمی‌دارند، و چون خاموش شود، از رفتن باز ایستند. اگر خدای خواست، گوشه‌اشان را کر و چشمان‌شان را کر می‌ساخت، که بر هر کاری تواناست.]. (آیه ۲۰، سوره بقره)

برق را خُو يَخْطُفُ الْأَبْصَارُ دَان نورِ باقی را همه آنصار دان
(م: ۱۵۴۸/۲؛ 1545)

... فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.

[... پس برسید از آتشی که برای کافران مهیا شده و هیزم آن مردمان و سنگ‌ها هستند.]
(آیه ۲۴، سوره بقره)

سنگ‌ها و کافران سنگ دل اندر آیند اندر و زار و خجل
(م: ۱۳۸۲/۱؛ 1377)

فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُوقِدْتُمْ إِنَّكُمْ فِي الْمَعْصِيَةِ آزِدْتُمْ
(م: ۳۴۰۳/۱؛ 3389)

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...
[به آنان که ایمان آورده‌اند، و کارهای شایسته کرده‌اند، بشارت ده که برایشان بهشت‌هایی

است که در آن نهرها جاریست...]. (آیه ۲۵، سوره بقره)

چو دست بر تو نهد یار و گویدت برخیز

زهی قیامت و جنات تَحْتَهَا الانهار

(ک: ۱۱۴۱ / ۳)

... يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ.

[... بسیاری را بدان گمراه می‌کند و بسیاری را هدایت. اما تنها فاسقان را گمراه می‌کند.]

(آیه ۲۶، سورة بقره)

زانه از قرآن بسی گمراه شدند زین رسن قومی درون چّه شدند

(م: ۴۲۱۱ / ۳ : 4210)

در نُسبی فرمود کین قرآن زدل هادی بعضی و بعضی را مُضِلّ

(م: ۶۵۹ / ۶ : 656)

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مِنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا
وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

[و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم، گفتند: آیا کسی را می‌آفرینی که در آنجا فساد کند و خونها بریزد، و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من آن دانم که شما نمی‌دانید.] (آیه ۳۰، سورة بقره)

مشورت می‌رفت در ایجاد خلق جانشان در بحر قدرت تا به خلق
چون ملایک مانع آن می‌شدند بر ملایک خُفیه خنبک می‌زدند

(م: ۱۷۲-۷۳ / ۲ : 171 - 72)

نقش کژ مژ دیدم اندر آب و گل چون ملایک اعتراضی کرد دل
که چه مقصودست نقشی ساختن واندر تو تخم فساد انداختن

(م: ۲۰-۱۸۱۹ / ۲ : 1817 - 18)

بحث املاک زمین با کبریا در خلیفه کردن بسابای ما

(م: ۲۹۰۶ / ۴ : 2906)

وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلٰی الْمَلٰئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِیْ...

[و نام‌ها را به تمامی به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد. و گفت: مرا به

نام‌های اینها خبر دهید....][آیه ۳۱، سوره بقره)

بِوَالْبَشَرِ كَوَعَلَّمَ الْأَسْمَاءَ بَگست
صد هزاران علمش اندر هر رگست
اسم هر چیزی چنان‌کان چیز هست
تا بپایان جان او را داد دست
(م: ۴۰/۱ - ۲۳۹؛ ۳۵ - ۱۲۳۴)

عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ بُد آدم را امام
لیک نه اندر لباس عین و لام
(م: ۴/۲۹۷۰؛ ۲۹۷۰)
ور آدم از ایوان دل در نامدی در آب و گیل
تدریس با تقدیس او بالاتر از اسماستی
(ک: ۵/۲۴۴۷)
تا ابد هر چه بُود او پیش پیش
درس کرد از عَلَّمَ الاسماء خویش
(م: ۱/۲۶۶۱؛ ۲۶۴۹)
آدمی را او به خویش آسما نمود
دیگران را ز آدم آسما می‌گشود
(م: ۱/۱۹۵۲؛ ۱۹۴۳)
آدم خاکی ز حق آموخت علم
تا به هفتم آسمان افروخت علم
(م: ۱/۱۰۱۷؛ ۱۰۱۲)
اسم هر چیزی تو از دانا شنو
سِرِّ رَمِزِ عَلَّمَ الْأَسْمَاءِ شنو
(م: ۱/۱۲۴۳؛ ۱۲۳۸)
آدمی کو عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ بَگست
در تکِ چون برق این سگ بی‌تگست
(م: ۲/۲۷۱۶؛ ۲۷۰۸)
یا چو آدم کرده تلقینش خدا
بی‌حجابِ مادر و دایه و آزا
(م: ۴/۳۰۴۲؛ ۳۰۴۲)
چون شد آدم مَظهر وحی و وداد
ناطقۀ او عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ گشاد
(م: ۶/۲۶۵۵؛ ۲۶۴۸)

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

[گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.]

(آیه ۳۲، سوره بقره)

چون ملائک گو که لَا عِلْمَ لَنَا يَا إِلَهِي غَيْرَ مَا عَلَّمْتَنَا

(م: ۲ / ۳۱۸۳: 3175)

چون ملائک گوی لَا عِلْمَ لَنَا تا بگیرد دستِ تو عَلَّمْتَنَا

(م: ۳ / ۱۱۳۰: 1130)

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ.

[گفت: ای آدم، آنها را از نام‌هایشان آگاه کن. چون از آن نام‌ها آگاهشان کرد، خدا گفت: آیا به شما نگفتم که من نهان آسمانها و زمین را می‌دانم، و بر آنچه آشکار می‌کنید و پنهان می‌داشتید آگاهم.] (آیه ۳۳، سورة بقره)

در مدرسهٔ آدم با حق چو شدی محرم بر صدر ملک بنشین تدریس ز اسمائِ

(ک: ۴ / ۱۸۷۶)

آدم أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ درس گو شرح کن اسرار حق را موبه مو

(م: ۲ / ۳۲۷۷: 3269)

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.

[و به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همه سجده کردند جز ابلیس، که سرباز زد و برتری جست. و او از کافران بود.] (آیه ۳۴، سورة بقره)

جان ملک سجده کند آن را که حق را خاک شد

تُرکِ فلک چاکر شود آن را که شد هندوی او

(ک: ۵ / ۲۱۳۰)

زَلَّتْ آدَمُ زِ اشْکَمِ بود و باه و آنِ ابلیس از تکبر بود و جاه

(م: ۵ / ۵۲۰: 520)

چون مَلِکِ انوارِ حق در وی بیافت در سجود افتاد و در خدمت شتافت

(م: ۱ / ۱۲۵۲: 1247)

خاکِ آدم چونکه شد چالاکِ حق پیش خاکش سر نهد آملاکِ حق

(م: ۲ / ۱۶۱۷: 1614)

یک نشان آدم آن بود از ازل که ملایک سر نهندش از محل
یک نشان دیگر آنکه آن بلیس نهندش سر که منم شاه و رئیس
(م: ۲۱ / ۲ - ۲۱۲۰ - ۲۰ : 2119)

زان سبب آدم بُود مسجودشان جان او افزونترست از بودشان
ورنه بهتر را سجودِ دون تری امر کردن، هیچ نبود در خوری
(م: ۲ / ۴۳ - ۳۳۴۲ : 31 - 3330)

آنکه آدم را بَدَن دید، او رمید و آن که نورِ مؤتَمَن دید، او خمید
آن دو، دیده روشنان بودند ازین وین دو را دیده ندیده غیر طین
(م: ۳ / ۳۲۰۰ - ۳۱۹۹ : 99 - 3198)

آن بلیس از خمر خوردن دور بود مست بود او از تکبر و ز جُحود
(م: ۴ / ۳۶۱۴ : 3614)

آن گَره بابات را بوده عِدی در خطابِ اُسْجُدُوا کرده اِیا
(م: ۵ / ۲۹۹۸ : 2997)

آن ملایک جمله عقل و جان بدند جان نو آمد که جسم آن بُدند
از سعادت چون بر آن جان برزدند همچو تن آن روح را خادم شدند
آن بلیس از جان از آن سر بُرده بود یک نشد با جان که عضو مرده بود
چون نبودش آن، فدای آن نشد دست بشکسته مطیع جان نشد
(م: ۶ / ۵۶ - ۱۵۳ : 56 - 153)

اُسْجُدُوا الْآدَمَ ندا آمد همی کآدمید و خویش بینیدش دمی
(م: ۶ / ۲۲۶۹ : 2264)

فَاَزَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَاَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...
[پس شیطان آن دو را به خطا واداشت، و از بهشتی که در آن بودند بیرون راند. گفتیم: پایین
روید، برخی دشمن برخی دیگر...] (آیه ۳۶، سوره بقره)

جانهای خلق پیش از دست و پا می پریدند از وفا اندر صفا
چون به امر اِهْبِطُوا بندی شدند حبس خشم و حرص و خرسندی شدند
(م: ۱ / ۳۱ - ۹۳۰ : 26 - 925)

چون عتاب اِهْبَطُوا انگيختند همچو هاروتش نگون آويختند
(م: ۵ / ۳۶۲۰ : 3619)

از بهشت انداختش بر روی خاک چون سمک در شصت او شد زان سماک
(م: ۲ / ۲۷۱۷ : 2709)

از سوی عرشی که بودم مَرْبُطٌ او شهوت ما در فگندم که اِهْبَطُوا
(م: ۶ / ۲۸۰۴ : 2796)

اِهْبَطُوا افگند جان را در حضيض از نمازش کرد محروم این محيض
اِهْبَطُوا افگند جان را در بدن تا به گل پنهان بود دُرّ عدن
(م: ۶ / ۲۹۴۱ - 36 : 2934)

قُلْنَا اِهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ
لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

[گفتیم: همه از بهشت فرو شوید؛ پس اگر از جانب من راهنمایی برایتان آمد، بر آنها که از
راهنمایی من پیروی کنند بیمی نخواهد بود و خود اندوهناک نمی شوند.] (آیه ۳۸، سورة بقره)

چو دل تمام نهادی ز هجر بشکافد بزخم نادره مِقْرَاضِ اِهْبَطُوا مِنْهَا
(ک: ۱ / ۲۱۶)

ز نفس کُلی چون نفس جزو ما ببرید به اِهْبَطُوا و فرود آمد از چنان بالا
(ک: ۱ / ۲۲۲)

يَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ أَذْكَرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ
إِنِّي فَازَهَبُونَ.

[ای بنی اسرائیل، نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم به یاد بیاورید. و به عهد من وفا کنید تا به
عهدتان وفا کنم. و از من بترسید.] (آیه ۴۰، سورة بقره)

گوش نه اَوْفُوا بِعَهْدِي گوش دار تا که اَوْفِ عَهْدِكُمْ آید ز یار
(م: ۵ / ۱۸۸۳ : 1183)

چونکه در عهد خدا کردی وفا از کرم عهده نگه دارد خدا
(م: ۵ / ۱۸۸۱ : 1181)

وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ...

[و ابر را سایبانان گردانیدیم و برایتان منّ و سلوی فرستادیم: بخورید از این چیزهای پاکیزه که شما را روزی داده ایم...] [آیه ۵۷، سوره بقره]

مائه از آسمان در می رسید بی صداع و بی فروخت و بی خرید

(م: ۱ / ۸۰؛ 80)

ابر موسی پرّ رحمت برگشاد پخته و شیرین بی زحمت بداد

(م: ۱ / ۳۷۴۹؛ 3735)

ز آسمان چل ساله کاسه و خوان رسید وز دُعَام جوی از سنگی دوید

(م: ۲ / ۲۰۴۲؛ 2041)

ور بکل بیزار بودی او ز ما کی رسیدی خوانمان هیچ از سما

(م: ۲ / ۲۴۹۲؛ 2487)

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كُلُّوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.

[و به یاد آرید آنگاه را که موسی برای قوم خود آب خواست. گفتیم: عصایت را بر آن سنگ بزن. پس دوازده چشمه از آن بگشاد. هر گروهی آبشخور خود را بدانت. از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در روی زمین به فساد سرکشی مکنید.] [آیه ۶۰، سوره بقره]

کی ز سنگی چشمه ها جوشان شدی

در بیابان مان امانِ جان شدی

(م: ۲ / ۲۴۹۳؛ 2488)

موسى نهان آمد صد چشمه روان آمد

جان همچو عصا آمد تن همچو حجر آمد

(ک: ۲ / ۶۱۳)

عصای عشق از خارا کند چشمه روان ما را

توزین جوع البقر یارا مکن زین بیش بقاری

(ک: ۵ / ۲۵۰۲)

صخره موسی گر از او چشمه روان گشت چو جو

جوی روان حکمت حق صخره و خارا دل من

(ک: ۴/۱۸۱۷)

چون عصای عشق او بر دل بزد صد هزاران چشمه بین از خارهای

(ک: ۶/۲۹۰۱)

در مرگ هشیاری نهی در خواب بیداری نهی

در سنگ سقایی نهی در برق میرنده وفا

(ک: ۱/۲۱)

تقلید چون عصاست بدستت درین سفر

وز فرّ ره عصات شود تیغ ذوالفقار

موسی بزد عصا، و بجوشید آب خوش

آن ذوالفقار بود، از آن بود آبدار

(ک: ۷/۱۳)

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ
الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا...

[و آنگاه راکه گفتید: ای موسی، ما بر یک نوع طعام نتوانیم ساخت، از پروردگارت بخواه تا
برای ما از آنچه از زمین می‌روید چون سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برویاند...] (آیه ۶۱،
سورة بقره)

تا هم ایشان از خسیسی خاستند گندنا و ترّه و خس خواستند

(م: ۱/۳۷۵۲؛ 3738)

مائه از آسمان در می‌رسید بی‌شری و بیع و بی‌گفت و شنید

در میان قوم موسی چند کس بی‌ادب گفتند کو سیر و عدس

منقطع شد خوان و نان از آسمان ماند رنج و زرع و بیل و داس مان

(م: ۱/۸۲-۸۱؛ 80 - 82)

پیاز و گندنا چون قوم موسی چرا بر من و سلوی برگزید

(ک: ۳/۱۵۰۹)

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

[و به یاد آرید آن هنگام را که موسی به قوم خود گفت: خدا فرمان می دهد که گاوی را بکشید. گفتند: آیا ما را به ریشخند می گیری؟ گفت: به خدا پناه می برم اگر از نادانان باشم.] (آیه ۶۷، سوره بقره)

همه حیات در اینست کاذبخوا بقره چو عاشقان حیاتید چون پس بقرید
(ک: ۲/ ۹۵۴)

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِغَضَبِ اللَّهِ يُخَيِّرُ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.
[سپس گفتیم: پاره ای از آن را بر آن کشته بزنید. خدا مردگان را این چنین زنده می سازد، و نشانه های قدرت خویش را این چنین به شما می نمایاند، باشد که به عقل دریابید.] (آیه ۷۳، سوره بقره)

گاو موسی بود قربان گشته یی	کمترین جزوش حیات کشته یی
برجهید آن کشته ز آسایش زجا	در خطاب اِضْرِبُوهُ بِغَضَبِهَا
یا کرامی اذبحوا هذا البقر	اِنْ اردتم حشر ارواح النظر

(م: ۳/ ۹۰۱-۳۸۹۹؛ ۹۰۰ - ۳۸۹۸)

تا ز زخم لخت یابم من حیات	چون قتل از گاو موسی ای ثقات
تا ز زخم لخت گاوی خوش شوم	همجو کشته و گاو موسی گش شوم
زنده شد کشته ز زخم دم گاو	همجو مس از کیمیا شد زر ساو

(م: ۲/ ۴۲-۱۴۴۰؛ ۳۹ - ۱۴۳۷)

دم گاو کشته بر مقتول زن	تا شود زنده همان دم در کفن
-------------------------	----------------------------

(م: ۳/ ۲۵۲۴؛ ۲۵۲۳)

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...
[پس از آن دل های شما چون سنگ، سخت گردید، حتی سخت تر از سنگ که از سنگ گاه جوی ها روان شود...] (آیه ۷۴، سوره بقره)

آنچنان دل ها که بُدشان ما و من	نَعْتشان شد بَلْ أَشَدُّ قَسْوَةً
--------------------------------	-----------------------------------

(م: ۵/ ۱۵۳۶؛ ۱۵۳۶)

آن دلِ قاسی که سنگش خواندند نامناسب بُد، مثالی رانندند

(م: ۵/ ۲۷۴۸؛ ۲۷۴۷)

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ...

[و چون ایشان را از جانب خدا کتابی آمد، و او را شناختند، هر چند کتابشان را هم تصدیق کرده بود، و با آنکه زان پیش خواستار پیروزی بر کافران بودند، به او ایمان نیاوردند...] (آیه ۸۹، سوره بقره)

تا به نام احمد از یَسْتَفْتِحُونَ یاغیانشان می شدندی سرنگون
هر کجا حرب مهولی آمدی غویشان کزّاری احمد بُدی
هر کجا بیماریِ مزمن بُدی یاد اوشان داروی شافی شدی

(م: ۴/ ۴۱ - ۳۸۳۹؛ ۴۱ - ۳۸۳۹)

اینهمه انکار و کفران زادشان چون در آمد سید آخر زمان
آنهمه تعظیم و تفخیم و وداد چون بدیدندش به صورت برد باد^۱
قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

[بگو: اگر راست می گوید که سرای آخرت نزد خدا ویژه شماست نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید.] (آیه ۹۴، سوره بقره)

چون تَمَنَّوْا مَوْتَ گفت ای صادقین صادقم، جان را برافشانم برین

(م: ۳/ ۳۹۳۸؛ ۳۹۳۷)

... فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ...

[... و مردم از آن دو جادوهایی می آموختند که می توانستند میان زن و شوهری جدایی افکنند...] (آیه ۱۰۲، سوره بقره)

زشت گرداند به جادویی عدو تا طلاق افتد میان جفت و شو

(م: ۶/ ۱۰۰۱؛ ۹۹۸)

مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[هر آیه‌ای را منسوخ یا ترک کنیم بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم. آیا نمی‌دانی که خدا

بر هر کاری تواناست.](آیه ۱۰۶، سوره بقره)

رمز نَسَخَ آیهٔ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ خیراً در عقب می‌دان می‌ها

هر شریعت را که حق منسوخ کرد او گسیا بُرد و عوض آورد ورد

(م: ۱/ ۷۵-۳۸۷۴: 60 - 3859)

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

[مشرق و مغرب از آن خداست. پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خداست. خدا

فراخ رحمت و داناست.](آیه ۱۱۵، سوره بقره)

چون محمّد پاک شد زین نار و دود هر کجا رو کرد وَجْهُ اللَّهِ بود

چون رفیقی و سوسه بدخواه را کی بدانی ثُمَّ وَجْهُ اللَّهِ را

(م: ۱/ ۱۴۰۳-۹۸: 1397)

بهر این فرمود با آن اسپه او حَيْثُ وَلَيْتُمْ فَتَمَّ وَجْهُهُ

(م: ۶/ ۳۶۵۵: 3642)

بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

[آفریننده آسمانها و زمین است چون اراده چیزی کند، می‌گوید: موجود شو و آن چیز

موجود می‌شود.](آیه ۱۱۷، سوره بقره)

حق قدم بر وی نهد از لامکان آنکه او ساکن شود از کُنْ فکان

(م: ۱/ ۱۳۸۶: 1381)

گر نیندی واقفانِ امرِ کُنْ در جهان رد گشته بودی این سَخُنْ

(م: ۱/ ۲۱۳۴: 2124)

پیش چوگانهای حکمِ کُنْ فکان می‌دویم اندر مکان و لا مکان

(م: ۱/ ۲۴۷۶: 2466)

دست حق باید مر آنرا ای فلان کو بود بر هر مُحالی کُنْ فکان

(م: ۱/ ۳۰۸۰: 3067)

گر دو تا بینی حروف کاف و نون
تا کشاند مر عدم را در خُطوب
(م: ۱۱/۹۲-۳۰۹۱؛ ۷۹-۳۰۷۸)

ای امیر آب ما را زنده کن
(م: ۲/۴۷۵؛ ۴۷۳)

تو نکردی او کشیدت ز امرِ کن
(م: ۳/۳۳۹۹؛ ۳۳۹۸)

صد زمین و چرخ آوردی برون
(م: ۳/۳۵۰۲؛ ۳۵۰۱)

تا نالد خلق سوی آسمان
(م: ۳/۴۶۴۰؛ ۴۶۳۹)

در رحم طاوس و مرغ خوش سُخن
(م: ۳/۴۶۹۱؛ ۴۶۹۰)

که مبدل گشت و سبز از امرِ کن
(م: ۴/۳۵۶۹؛ ۳۵۶۸)

که ترا بس دولست از امرِ کن
(م: ۵/۳۵۳۷؛ ۳۵۳۶)

گوش جانش جاذب اسرارِ کن
(م: ۵/۳۶۰۴؛ ۳۶۰۳)

نهی کردست از درازی امرِ کن
(م: ۶/۶۸۸؛ ۶۸۵)

طفل را بگذار تنها ز امرِ کن
(م: ۶/۴۸۱۷؛ ۴۸۰۴)

بهشت در بگشاید که غیرِ ممنون است
ز عین سنگ بینی که گنج قارون است
(ک: ۱/۴۸۵)

رشته یکتا شد غلط کم شوکنون
کاف و نون همچون کمند آمد جَدوب

چون نمیرد پیش او کز امرِ کن

چون حقت داد آن ریاضت شکر کن

ورنه قادر بود او کن فیکون

ملک زان دادست ما را کن فکان

کم ز بادی نیست شد از امرِ کن

بعد از آن ببر رو بر آن امرودبن

تا بگفتی جبرئیلش هین مکن

گوش ظاهر این سخن را ضبط کن

ترک آن کن که درازست آن سُخن

باز گفتی جان ما در قبض کن

بیا بیا که هم اکنون به لطف کن فیکون
ز عین خار بینی شکوفه های عجب

دم او جان دهدت روز نَفَخْتُ بپذیر کار او کُنْ فیکون است نه موقوف علل
(ک: ۳/۱۳۴۴)

بادیه خون خوار بینی از عدم سوی وجود بر خطاب کُن همه لَبَّیک گو بهر امان
(ک: ۴/۱۹۴۰)

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ آمَنَّا وَ اتَّخَذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنَا إِلَىٰ
إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ.

[و کعبه را جایگاه اجتماع و مکان امن مردم ساختیم. مقام ابراهیم را نمازگاه خویش گیرید.
ما ابراهیم و اسماعیل را فرمان دادیم: خانه مرا برای طواف کنندگان و مقیمان و راکعان و ساجدان
پاکیزه دارید.](آیه ۱۲۵، سوره بقره)

طَهِّرَا بَيْتِيَ بیان پاکی است گنج نور است ار طلسمش خاکی است
(م: ۱/۴۳۷؛ ۴۳۴)

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

[و پروردگارش به او گفت: تسلیم شو. گفت: من در برابر پروردگار جهانیان تسلیمم.]
(آیه ۱۳۱، سوره بقره)

وَرَلَا نُسَلِّمُ كَوِي ظَن، أَسْلَمْتُ كَفْتِي چُون خَلِيل

نفس چو سایه سرنگون، خورشید سربالاستی

(ک: ۵/۲۴۴۷)

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ
الْأَسْبَاطِ وَ مَا أَوْتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَا أَوْتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ
نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

[بگوئید: ما به خدا و آیاتی که بر ما نازل شده و نیز آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و
یعقوب و سبطها نازل آمده و نیز آنچه به موسی و عیسی فرستاده شده و آنچه بر پیامبران دیگر از
جانب پروردگارشان آمده است، ایمان آورده ایم. میان هیچ یک از پیامبران فرقی نمی نهیم و
همه در برابر خدا تسلیم هستیم.](آیه ۱۳۶، سوره بقره)

ده چراغ ار حاضر آید در مکان هر یکی باشد به صورت غیر آن

فرق نتوان کرد نور هر یکی چون به نورش روی آری بی شکی

(م: ۱ / ۸۴-۶۸۳؛ ۶۷۸ - ۶۷۹)

اطْلُبُ الْمَعْنَى مِنَ الْفَرْقَانِ وَقُلْ
صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ.

[این رنگ خداست و رنگ چه کسی از رنگ خدا بهتر است. ما پرستندگان او هستیم.]

(آیه ۱۳۸، سوره بقره)

صِبْغَةُ اللَّهِ هَسْتُ رَنْگُ هُوَ پیسه‌ها یک رنگ گردد اندر او
چون در آن خم افتد و گوییش قُم از طرب گوید منم خم لَا تَلُمُ

(م: ۲ / ۴۹-۱۳۴۸؛ ۴۶ - ۱۳۴۵)

صِبْغَةُ اللَّهِ نَامِ آن رَنْگِ لَطِيفٍ لعنةُ اللَّهِ بویِ این رَنْگِ کَثِيفِ

(م: ۱ / ۷۷۱؛ ۷۶۶)

صِبْغَةُ اللَّهِ گاه پوشیده کند پرده بی چون بر آن ناظر تَنَد

(م: ۵ / ۱۰۱؛ ۱۰۱)

رَنْگِ باقی صِبْغَةُ اللَّهِ است و بَس غیر آن بر بسته دان همچون جَرَس

(م: ۶ / ۴۷۲۴؛ ۴۷۱۱)

زین رنگ‌ها مفرد شود، در خُنب عیسی در رود

در صِبْغَةُ اللَّهِ رو نهد تا یَفْعَلُ اللَّهُ مَا یَشَاءُ

(ک: ۱ / ۲۸)

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...

[نگریستنت را به اطراف آسمان می‌بینم. تو را به سوی قبله‌ای که می‌پسندی می‌گردانیم.]

پس روی به جانب مسجد الحرام کن. و هر جا که باشید روی بدان جانب کنید... [آیه ۱۴۴،

سوره بقره)

گرچه دُوری دُور، می جنبان تو دُم حَيْثُ مَا كُنْتُمْ قُولُوا وَجْهَكُمْ

(م: ۲ / ۳۳۶۶ : 3354)

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ قُولُوا وَجْهَكُمْ نَحْوَهُ هَذَا الَّذِي لَمْ يَنْهَكُمْ

(م: ۲ / ۳۷۵۷ : 3745)

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ قُولُوا شَطْرَهُ با زجاجة دل، پری خوان توایم

(ک: ۴ / ۱۶۷۳)

الَّذِينَ اتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ...

[اهل کتاب همچنان که فرزندان خود را می شناسند او را می شناسند...] (آیه ۱۴۶، سوره بقره)

يَعْرِفُونَ الْأَنْبِيَاءَ أَضْدَادَهُمْ مِثْلُ مَا لَا يَشْتَبِهَ أَوْلَادُهُمْ

همچو فرزندانِ خود دانندشان منکران با صد دلیل و صد نشان

(م: ۳ / ۳۶۶۴ - ۶۵ : 64 - 3663)

فَإَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ.

[پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. مرا سپاس گوئید و ناسپاسی من نکنید.] (آیه ۱۵۲،

سوره بقره)

از وفای حق تو بسته دیده‌ای أَذْكُرُوا أَذْكُرْكُمْ نشنیده‌ای

(م: ۵ / ۱۱۸۲ : 1182)

وَلَنْبَلُوَكُمْ بَشِي مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ.

[البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول

می آزماییم. و شکیبایان بشارت ده.] (آیه ۱۵۵، سوره بقره)

حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد بر تن ما می نهد ای شیر مرد

خوف و جُوع و نقص اموال و بدن جمله بهر نقد جان ظاهر شدن

(م: ۲ / ۷۲ - ۲۹۷۱ : 64 - 2963)

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ.

[کسانی که چون مصیبتی به آنها رسید گفتند: ما از آن خدا هستیم و به او باز می گردیم.]

(آیه ۱۵۶، سوره بقره)

صورت از بی صورتی آمد برون باز شد که اِنَا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ
(م: ۱/ ۱۱۴۶؛ ۱۱۴۱)

فُرَقْتِی لَوْ لَمْ تَكُنْ فِی ذَا السُّكُونِ لَمْ یَقُلْ اِنَا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ
(م: ۱/ ۳۹۵۱؛ ۳۹۳۶)

جمله اجزا در تحرّک در سکون ناطقان که اِنَا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ
(م: ۳/ ۴۶۴؛ ۴۶۴)

راچئون گفت و رجوع این سان بود که گله وا گردد و خانه رود
(م: ۳/ ۱۱۱۸؛ ۱۱۱۸)

پس عدم گردم عدم چون ارغنون گویدم که اِنَا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ
(م: ۳/ ۳۹۰۷؛ ۳۹۰۶)

پَرزنان آمِن ز رَجَعِ سرنگون در هوا که اِنَا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ
(م: ۵/ ۴۱۸۳؛ ۴۱۸۱)

رفت از وی جنیش طبع و سکون از چه از اِنَا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ
(م: ۶/ ۴۲؛ ۴۲)

خوانده‌ای اِنَا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ تا بدانی که کجاها می‌رویم
(ک: ۴/ ۱۶۷۴)

هر سو دو صد بپریده سر در بحر خون زان کتر و فر

رقصان و خندان چون شکر ز اِنَا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ
(ک: ۴/ ۱۷۸۷)

کی تراشد نردبانِ چرخِ نَجّارِ خیال

ساخت معراجش یَدِ کُلِّ اِلَیْنَا رَاجِعُونَ
(ک: ۴/ ۱۹۴۸)

تاکی گریزی از اجل در ارغوان و ارغنون

نک کش کشانت می‌برند اِنَا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ
(ک: ۴/ ۱۷۸۸)

هزاران بند بر دزد، بسوی دست ما پزد
 ای سنا را چون گردد که او بازیست سلطانی
 (ک: ۲۵۰۹/۵)

... وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ.

[... و پای به جای پای شیطان مگذارید که دشمن آشکار ماست.] (آیه ۱۶۸، سوره بقره)
 یا چو دیوی کو عدوی جان ماست تا رسیده زحمتش از ما و کاست
 (م: ۲۶۰۵/۵؛ ۲۶۰۴)

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا غَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

[جز این نیست که مردار را و خون را و گوشت خوک را و آنچه را که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن بخوانند بر شما حرام کرد. اما کسی که ناچار شود هرگاه که بی میلی جوید و از حد نگذارد گناهی مرتکب نشده است که خدا آمرزنده و بخشاینده است.] (آیه ۱۷۳، سوره بقره)
 کز ضرورت هست مرداری مباح بس فسادی کز ضرورت شد صلاح
 (م: ۵۲۲/۲؛ ۵۲۰)

در ضرورت هست هر مُردار پاک بر سر مُنکر ز لعنت باد خاک
 (م: ۳۴۲۸/۲؛ ۳۴۱۶)

گفت من مُضطرم و مجروح حال هست مُردار این زمان بر من حلال
 (م: ۵۳۱/۶؛ ۵۲۸)

کز ضرورت هست مرداری حلال که تحرّی نیست در کعبه وصال
 (م: ۴۶۸۵/۶؛ ۴۶۷۲)

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

[ای خردمندان، شما را در قصاص کردن زندگی است. باشد که پروا کنید.] (آیه ۱۷۹، سوره بقره)

گر نفرمودی قصاصی بر جنات یا نگفتی فی القصاص آمد حایة
 خود کرا زهره بدی تا او ز خود بزا سیر حکم حق تیغی زند

(م: ۳۹۰۳-۴/۱؛ ۳۸۸۸ - ۸۹)

اَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

[روزهایی معدود هرکسی که از شما بیمار یا در سفر باشد، به همان تعداد از روزهای دیگر روزه بدارد. و آنان که توانایی آن ندارند، هر روز را به اطعام مسکینی باز خرنند، و هر که به رغبت در آن بیفزاید، برایش بهتر است و اگر می‌خواهید بدانید، بهتر آن است که خود روزه بدارید.] (آیه ۱۸۴، سورة بقره)

اگر امر تَصُومُوا را نگهداری بامر رب بهر یارب که می‌گویی تو لیتکت دوباره‌ستی (ک: ۵ / ۲۵۲۰)

شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ...

[ماه رمضان، که در آن برای راهنمایی مردم و بیان راه روشن هدایت و جدا ساختن حق از باطل، قرآن نازل شده است. پس هرکس که این ماه را دریابد، باید که در آن روزه بدارد...] (آیه ۱۸۵، سورة بقره)

صبر چو ابری است خوش حکمت بارد از او

ز آنکه چنین ماه صبر بود که قرآن رسید

(ک: ۲ / ۸۱۲)

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.

[چون بندگان من درباره من از تو پرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم. پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند.] (آیه ۱۸۶، سورة بقره)

آن غریب از ذوق آواز غریب از زبان حق شنود اتی قریب

(م: ۲ / ۳۶۱۳ ۳۶۰۱)

... وَ اتُوا الْيُتُونَ مِنْ أَبْوَابِهَا...

[... و از درها به خانه در آید...] (آیه ۱۸۹، سوره بقره)

أَدْخُلُوا الْاِبْنِيَّاتِ مِنْ اَبْوَابِهَا وَاطْلُبُوا الْاَعْرَاضِ فِيْ اَسْبَابِهَا

(م: ۱ / ۱۶۳۷؛ ۱۶۲۸)

اُطْلُبُوا الْاِرْزَاقَ فِيْ اَسْبَابِهَا اَدْخُلُوا الْاَوْطَانَ مِنْ اَبْوَابِهَا

(م: ۳ / ۴۶۷؛ ۱۴۶۶)

گَر هَمی جوید دُر بی بها اَدْخُلُوا الْاِبْنِيَّاتِ مِنْ اَبْوَابِهَا

(م: ۴ / ۳۳۲۷؛ ۳۳۲۷)

وَ اَنْفِقُوا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ لَا تُلْقُوا بِاَيْدِيْكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ وَ اَحْسِنُوْا اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ.

[در راه خدا انفاق کنید و خویشتن را به دست خویش به هلاکت میندازید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد.] (آیه ۱۹۵، سوره بقره)

آنکه مردن پیش چشمش تَهْلُکَه ست امر لا تُلْقُوا بگيرد او به دست

(م: ۳ / ۴۴۳۵؛ ۳۴۳۴)

نَه تَو لا تُلْقُوا بِاَيْدِيْكُمْ اِلَى تَهْلُکَه خواندی ز پیغام خدا

(م: ۳ / ۴۴۲۳؛ ۳۴۲۲)

بعد از آن گفتش بدان در مَمْلَکَه نَهی لا تُلْقُوا بِاَيْدِيْ تَهْلُکَه

(م: ۵ / ۴۴۲۹؛ ۲۴۲۸)

سَیْلِش اندر بَرَم در مَعْرَکَه ز آنکه لا تُلْقُوا بِاَيْدِيْ تَهْلُکَه

(م: ۶ / ۱۳۳۷؛ ۱۳۳۳)

چون مرا سوی اجل عشق و هواست نَهی لا تُلْقُوا بِاَيْدِيْكُمْ مَرَاست

(م: ۱ / ۳۹۴۵؛ ۳۹۳۰)

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُوْلُ رَبَّنَا اِنَّا فِيْ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ فِيْ الْاٰخِرَةِ حَسَنَةٌ وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ.

[و برخی از مردم می گویند: ای پروردگار ما، ما را، هم در دنیا خیری بخش و هم در آخرت، و ما را از عذاب آتش نگه دار.] (آیه ۲۰۱، سوره بقره)

اَتِنَا فِيْ دَارِ دُنْيَانَا حَسَنٌ اَتِنَا فِيْ دَارِ عُقْبَانَا حَسَنٌ

(م: ۲ / ۲۵۵۸؛ ۲۵۵۲)

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...

[مردم یک امت بودند، پس خدا پیامبران بشارت دهنده و ترساننده را بفرستاد، و بر آنها کتاب بر حق نازل کرد تا آن کتاب در آنچه مردم اختلاف دارند میانشان حکم کند...] (آیه ۲۱۳، سورة بقره)

حق فرستاد انبیاء را بهر این تا جدا گردد ز ایشان کفر و دین^۱
پیش ازیشان ما همه یکسان بودیم کس ندانستی که ما نیک و بدیم

(م: ۲ / ۲۸۶ ؛ ۲۸۵)

... وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

[... شاید چیزی را ناخوش بدارید و در آن خیر شما باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید و برایتان ناپسند افتد. خدا می داند و شما نمی دانید.] (آیه ۲۱۶، سورة بقره)

شکر حق را کان دعا مردود شد من زیان پنداشتم آن سود شد

(م: ۲ / ۱۴۰ ؛ ۱۳۹)

... أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.

[... اینان به سوی آتش دعوت می کنند و خدا به فرمان خود به جانب بهشت و آمرزش. و آیات خود را آشکار بیان می کند، باشد که بیندیشند.] (آیه ۲۲۱، سورة بقره)

هَلَا بَرَجِهَ كِه إِنَّ اللَّهَ يَدْعُوا غریبی را رها کن رو بخانه
(ک: ۵ / ۲۳۴۶)

اللَّهُ يَدْعُو آمَدَه آزادی زندانیان زندانیان غمگین شده گویی به زندان می کشی
(ک: ۷ / ۲۸)

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسُطُ

وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

[کیست که به خدا قرض الحسنه دهد، تا خدا بر آن چند برابر بیفزاید؟ خدا تنگدستی دهد و توانگری بخشد و شما به سوی او بازگردانده می شوید.] (آیه ۲۴۵، سوره بقره)

بگیر کیسه پر زر بِاقْرِضُوا اللَّهَ آی قراضه قرض دهی صد هزار کان گیری
(ک: ۳۰۵۷/۶)

گر به مثال اقْرِضُوا قرض دهی قراضه ای نیم قراضه قلب را گنج کنی و کان کنی
(ک: ۲۴۶۵/۵)

شهی که کان و دریاها زکات از وی همی خواهند

بگرد کوی هر مفلس برای وام می گردد
(ک: ۵۶۴/۲)

بِاقْرِضُوا اللَّهَ کدیه کند چو مسکینان که تا تو را بدهد مُلک و متکا سازد
(ک: ۹۰۹/۲)

... كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ...

[... به خواست خدا چه بسا گروه اندکی که بر گروه بسیاری غلبه کند...] (آیه ۲۴۹، سوره بقره)
دیو و مردم را مُلِقین یک خداست غالب آید بر شهان زوگر گداست

(م: ۴۹۲۲/۶؛ ۴۹۰۹)

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أَقْدَامُنَا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

[چون با جالوت و سپاهش روبرو شدند، گفتند: ای پروردگار ما، بر ما شکیبایی ببار و ما را ثابت قدم گردان و بر کافران پیروز ساز.] (آیه ۲۵۰، سوره بقره)

فرمود رب العالمین با صابرانم همنشین ای همنشین صابران افْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا
(ک: ۲۰/۱)

رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا لَا تُزِلْ أَقْدَامَنَا فِي ذَ الْوُحُولِ
(ک: ۱۷/۷ ترجیعات)

... لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ

عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.

[... نه خواب سبک او را فرامی گیرد و نه خواب سنگین. از آن اوست هرچه در آسمانها و زمین است. چه کسی جز به اذن او، در نزد او شفاعت کند؟ آنچه را که پیش رو و آنچه را که پشت سرشان است می داند و به علم او جز آنچه خود خواهد، احاطه نتوانند یافت. کرسی او آسمانها و زمین را دربردارد. نگهداری آنها، بر او دشوار نیست. او بلند پایه و بزرگ است.] (آیه ۲۵۵، سورة بقره)

مائعره به شب زنیم و خاموش تا در نرود درون هر گوش
از یاد لقای یار بی خواب از خواب شدستمان فراموش

(ک: ۳/ ۱۲۴۱)

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

[در دین هیچ اجباری نیست. هدایت از گمراهی مشخص شده است. پس هرکس که به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد، به چنان رشته استواری چنگ زده که گسستش نباشد. خدا شنوا و داناست.] (آیه ۲۵۶، سورة بقره)

عُرْوَةُ الْوُثْقَى است این ترک هوا برکشد این شاخ جان را بر سما

(م: ۲/ ۱۲۷۷؛ ۱۲۷۴)

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَتَىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ...

[یا مانند آن کس که به دهی رسید. دهی که سقف های بناهایش فرو ریخته بود. گفت: از کجا خدا این مردگان را زنده کند؟ خدا او را به مدت صد سال میراند. آن گاه زنده اش کرد...] (آیه ۲۵۹، سورة بقره)

هین عذیرا در نگر اندر خرت که بهوسیدست و ریزیده برت
پیش توگرد آوریم اجزاش را آن سرو دم و دو گوش و پاش را

(م: ۳/ ۱۷۶۴-۶۵؛ ۱۷۶۳-۶۴)

تا ببینی جامعیم را تمام تا نلرزی وقت مردن زاهتمام

(م: ۳ / ۱۷۷۰ : ۱۷۶۹)

... فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءً ثُمَّ اذْعُوهُنَّ
يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

[... چهار پرنده برگیر و گوشت آنها را به هم بیاویز و هر جزئی از آنها را بر کوهی بنه. پس
آنها را فراخوان، شتابان گرد تو می آیند، و بدان که خدا پیروزمند و حکیم است.] (آیه ۲۶۰،
سوره بقره)

تو خلیل وقتی ای خورشید هس این چهار اطیار رهزن را بکش
چار وصف تن چو مرغان خلیل سمبل ایشان دهد جان را سبیل

(م: ۵ / ۳۳-۳۱ : ۳۱-۳۳)

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ
مِائَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

[مثل آنان که مال خود را در راه خدا انفاق می کنند، مثل دانه ای است که هفت خوشه برآورد
و در هر خوشه ای صد دانه باشد. خدا پاداش هر که را که بخواهد، چند برابر می کند. خدا
گشایش دهنده و داناست.] (آیه ۲۶۱، سوره بقره)

بشنو تو ز پیغامبر، فرمود که سیم و زر

از صدقه نشد کمتر، هاده چه بدرویشان

یک دانه اگر کاری، صد سُنْبُلَه برداری

پس گوش چه می خاری؟! هاده چه بدرویشان

(ک: ۴ / ۱۸۶۵)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ...

[ای کسانی که ایمان آورده اید، از دستاوردهای نیکوی خویش و از آنچه برایتان از زمین
رویانیده ایم انفاق کنید...] (آیه ۲۶۷، سوره بقره)

آنْفِقُوا گفست پس کسبی بکن زانک نبود دخل بی خرج کهن
گرچه آورد آنفقوا را مطلق او تو بخوان که اِکْسِبُوا ثُمَّ آنفقوا

(م: ۵ / ۵۸۰-۵۷۹ : ۵۸۰-۵۷۹)

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

[شیطان شما را از بینوایی می ترساند و به کارهای زشت وامی دارد، درحالی که خدا شما را به آمرزش خویش و افزونی وعده می دهد. خدا گشایش دهنده و داناست.] (آیه ۲۶۸، سورة بقره)
 گه بدرویشی کنم تهدیدیشان گه بزلف و خال بندم دیدشان
 (م: ۲/۶۳۶؛ 634)

از نَبی بشنو که شیطان در وعید می کند تهدیدت از فقر شدید
 (م: ۵/۶۱؛ 61)
 کو همی ترساندت هر دم ز فقر همچو کبکش صید کن ای نَرَه صَفَر
 (م: ۵/۱۵۲۸؛ 1528)

فقر آن محمود تست ای بی سَعَت طبع ازو دایم همی ترساندت
 (م: ۶/۱۴۰۴؛ 1400)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ.
 [ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید، و اگر ایمان آورده اید، از ربا هرچه باقی مانده است رها کنید.] (آیه ۲۷۸، سورة بقره)

ور دو سه روز چشم را بند کنی بِاتَّقُوا چشمه چشم جس را بحر دُرِ عیان کنی
 (ک: ۵/۲۴۶۵)

... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا...
 [...] ای پروردگار ما، اگر فراموش کرده ایم یا خطایی کرده ایم، ما را بازخواست مکن...]
 (آیه ۲۸۶، سورة بقره)

لَا تُؤَاخِذْ إِن نَّسِينَا شَدَّ گواه که بود نسیان به وجهی هم گناه
 (م: ۵/۴۱۰۳؛ 4101)

سورة آل عمران

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ...

[اوست که شما را در رحم مادران به هر سان که خواسته باشد می‌نگارد....] (آیه ۶، سوره

آل عمران)

صورتی کردت درون جسم او داد در حملش ورا آرام و خو

(م: ۳/۳۲۶؛ ۳۲۶)

بی ز دستی دستها بافد همی جانِ جان سازد مصور آدمی

(م: ۶/۳۷۲۸؛ ۳۷۱۵)

... مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...

[... بعضی از آیه‌ها محکمت‌اند، این آیه‌ها اُمُّ الْكِتَابِ و بعضی دیگر متشابهاتند....] (آیه ۷،

سوره آل عمران)

خود مگیر این معجز چون آفتاب صد زبان بین نام او اُمُّ الْكِتَابِ

(م: ۴/۲۸۷۵؛ ۲۸۷۵)

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.

[ای پروردگار ما، از آن پس که ما را هدایت کرده‌ای، دل‌های ما را به باطل متمایز مساز، و

رحمت خود را بر ما ارزانی دار، که تو بخشاینده‌ای.] (آیه ۸، سوره آل عمران)

يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ إِهْدِنَا لِإِفْتِحَارٍ بِالْعُلُومِ وَالْغِنَى

لَا تُزِغْ قَلْبًا هَدَيْتَ بِالْكَرَمِ وَأَصْرِفِ السَّوْءَ الَّذِي خَطَّ الْقَلَمُ

بِغُذْرَانِ أَزْجَانِ مَا سَوَّ الْقَضَا وَأَمْبُرُ مَارَازِ اخْوَانِ صَفَا

(م: ۱۶/۳۹۱۴؛ ۹۰۱ - ۳۸۹۹)

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ
وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ...

[در چشم مردم آرایش یافته است، عشق به امیال نفسانی و دوست داشتن زنان و فرزندان و

همیان‌های زر و سیم و اسبان داغ بر نهاده و چارپایان و زراعت....] (آیه ۱۴، سوره آل عمران)

زَيْنَ لِلنَّاسِ حَقُّ آرَاسَتِ زَانِجِهْ حَقُّ آرَاسَتِ چُون دَانَدِ جِسْتِ

(م: ۱/۲۴۳۵؛ ۲۴۲۵)

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ

الحکیم.

[الله حکم کرد و فرشتگان و دانشمندان نیز - که هیچ خدایی بر پای دارنده عدل جز او نیست که پیروزنده و حکیم است.] (آیه ۱۸، سوره آل عمران)

يَشْهَدُ اللَّهُ وَالْمَلَكُ أَهْلُ الْعُلُومِ إِنَّهُ لَا رَبَّ إِلَّا مَنْ يَدُومُ
(م: ۱/۳۶۵۹؛ 3645)

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبِيدُكَ الْغَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[بگو: بار خدایا، تویی دارنده ملک. به هر که بخواهی ملک می دهی و از هر که بخواهی ملک می ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می دهی. همه نیکی ها به دست توست و تو بر هر کاری توانایی.] (آیه ۲۶، سوره آل عمران)

نی ها و خاصه نیشکر بر طمع این بسته کمر
رقصان شده در نیستان یعنی تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ
(ک: ۱/۷)

پس یقین شد که تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ
خاکئی را گفت پرها برگشا
(م: ۲/۱۶۲۴؛ 1622)

گفت نه، وَ اللَّهِ، بِاللهِ الْعَظِيمِ
مَالِكُ الْمُلْكِ وَبِهِ رَحْمَانٌ وَرَحِيمٌ
(م: ۲/۹۰۷؛ 905)

مالک الملکست، هر کیش سر نهد
بی جهان خاک صد ملکش دهد
(م: ۴/۶۶۴؛ 664)

مَالِكُ الْمُلْكِ، به حس چیز می دهی
تا که بر حس ها کند آن حس شهی
(م: ۶/۲۸۲۳؛ 2815)

مَالِكُ الْمُلْكِست جمعیت دهد
شیر را تا بر گله گوران جَهِد
(م: ۶/۳۰۶۱؛ 3053)

مَالِكُ الْمُلْكِست بذهد مُلْكِ حُسْنِ
یوسفی را تا بود چون ماءِ مُزْنِ
(م: ۶/۳۰۶۳؛ 3055)

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ...

[بگو: هرچه در دل دارید، چه پنهانش کنید و چه آشکارش سازید، خدا به آن آگاه است...]
(آیه ۲۹، سوره آل عمران)

هرچه در دل داری از مکر و رموز پیش ما رسواست و پیدا همچو روز
(م: ۴/ ۳۲۲: 322)

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ شَوْءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ
بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ زَوُّفٌ بِالْعِبَادِ.

[روزی که هرکس کارهای نیک و کارهای بد خود را در برابر خود حاضر بیند، آرزو کند که
ای کاش میان او و کردار بدش فاصله‌ای بزرگ بود. خداوند شما را از خودش می‌ترساند. و خدا به
بندگان شایسته است.] (آیه ۳۰، سوره آل عمران)

لطف تو گفت پیش آی قهر تو گفت پس رو

ما را یکی خبر کن کز هر دو کیست صادق

(ک: ۳/ ۱۳۱۰)

قَالَ رَبِّ اَتَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَ اَمْرًا تَبِ غَافِرٍ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ
مَا يَشَاءُ.

[گفت: ای پروردگار من، چگونه مرا پسری باشد، درحالی که به پیری رسیده‌ام و زخم
نازاست؟ گفت: بدان سان که خدا هرچه بخواهد می‌کند.] (آیه ۴۰، سوره آل عمران)

حاکمست وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ کوز عین درد انگیزد دوا

(م: ۲/ ۱۶۲۲: 1619)

ای معاف یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ بی محابا رو زبان را برگشا

(م: ۲/ ۱۷۸۸: 1786)

هین طلب کن خوش دمی عقده گشا راز دان یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

(م: ۴/ ۳۱۹۸: 3198)

جُز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای در کف شیر نری خونخواره‌ای

(م: ۶/ ۵۸۰: 577)

گفتم کز آتش‌های دل بر روی مفرش‌های دل

می غلط در سودای دل تا بحر یَفْعَلُ مایشاء

(ک: ۱۸/۱)

کی برگشایی گوش را کو گوش مر مدهوش را

مَخْلَصُ نباشد هوش را جز یَفْعَلُ الله مایشاء

(ک: ۲۷/۱)

در مجلس ما سرخوش آبرقع ز چهره برگشا

زانسان که اول آمدی ای یَفْعَلُ الله مایشاء

(ک: ۳۳/۱)

آن چه باشد کو کند کان نیست خوش قَدْ رَضِينَا یَفْعَلُ الله مایشاء

(ک: ۲۶۴/۱)

ای جهان را دلگشا اقبال عشق یَفْعَلُ الله مایشاء اقبال عشق

(ک: ۱۳۰۹/۳)

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا زَمْزَأً وَاذْكُرَ رَبَّكَ
كثِيراً وَ سَبِّحْ بِالنَّعِثِي وَالْإِبْكَارِ.

[گفت: ای پروردگار من، برای من نشانه‌ای پدیدار کن. گفت: نشان تو اینست که سه روز با

مردم سخن نگویی مگر به اشاره؛ و پروردگارت را فراوان یاد کن و در شبانگاه و بامداد او را

بستای.] (آیه ۴۱، سورة آل عمران)

زان نشان با والد یحییٰ بگفت که نیایی تا سه روز اصلاً بگفت

تا سه شب خامش کن از نیک و بدت این نشان باشد که یحییٰ آیدت

دم مزن سه روز اندر گفتگو کین سکوت است آیت مقصود تو

(م: ۲ / ۸۰-۸۱، ۱۶۷۸-۷۷ - ۱۶۷۵)

و رَسُولاً إِلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ
كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ...

[و به رسالت بر بنی اسرائیلش می فرستد که: من با معجزه‌ای از پروردگارتان نزد شما آمده‌ام

برایتان از گِل چیزی چون پرنده می سازم و در آن می دمم به اذن خدا پرنده ای شود... [آیه ۴۹،
سوره آل عمران]

آب و گِل چون از دم عیسی چرید بال و پر بگشاد مرغی شد پرید
(م: ۱ / ۸۷۰ : ۸۶۵)

هر کجاکه پا نهی ای جان من بر دَمَد لاله و بنفشه و یاسمن
پاره گِل برگنی بروی دمی باز گردد یا کبوتر یا زغن
بر سر گوری بخوانی فاتحه بوالفتوحی سر بر آرد از کفن
(ک: ۴ / ۲۰۰۶)

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.

[آنان مکر کردند، و خدا هم مکر کرده و خدا بهترین مکرکنندگان است.] [آیه ۵۴، سوره
آل عمران]

ترا چگونه فریم چه در جوال کنم که اصل مکر تویی و چراغ هر مُحْتال
(ک: ۳ / ۱۳۵۴)

ور نَداری باور از من رو بین در نُبی وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ^۱
ماکران بسیار لیکن باز بین در نُبی وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ^۲
کی کند دل خوش به حیلَت های گش آنکه بیند حیلَه حق بر سرش
(م: ۲ / ۱۰۵۷ : ۱۰۵۵)

مکر حق را بین و مکر خود بهل ای ز مکرش مکرِ مَکاران خَجَل
(م: ۵ / ۴۹۵ : ۴۹۵)

مکر حق سرچشمه این مکرهاست قَلْبَ بَيْنِ اصْبَغِينَ کبریاست
(م: ۶ / ۳۵۲۵ : ۳۵۱۶)

اَذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مُتَوَقِّعْكَ وَرَافِعَكَ إِلَيَّ...

[آنگاه خدا گفت: ای عیسی، من تو را برمی گیرم و به سوی خود برمی آورم...] [آیه ۵۵،

۱. بیت در مثنوی میرخانی صفحه ۱۳۲ سطر ۶ آمده است.

۲. بیت در مثنوی میرخانی صفحه ۱۵۴ سطر ۵ آمده است.

(سورة آل عمران)

نه چو عیسی سوی گردون بر شود نه چو قارون در زمین اندر رود

(م: ۳/۳۴۵؛ ۳۴۵)

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا...

[بگو: ای اهل کتاب، بیاید از آن کلمه‌ای که پذیرفته ما و شماست پیروی کنیم؛ آنکه جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم...] (آیه ۶۴، سورة آل عمران)

قُلْ تَعَالَوْا آيْتِيسْتَ از جذب حق ما بجذبۀ حق تعالی می‌رویم

(ک: ۴/۱۶۷۴)

از لذت بوهای او وز حُسن و از خواهی او وز قُل تعالوهای او جانها به درگاه آمده

(ک: ۵/۲۲۷۹)

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...

[در آنجاست آیات روشن و مقام ابراهیم. و هر که بدان داخل شود ایمن است. برای خدا، حج آن خانه بر کسانی که قدرت رفتن به آن را داشته باشند واجب است...] (آیه ۹۷، سورة آل عمران)

ای خان و مان بمانده و از شهر خود جدا شاد آمدیت از سفر خانه خدا
روز از سفر بفاقه و شبها قرار نی در عشقِ حج کعبه و دیدار مصطفی
مالیده رو و سینه در آن قبله گاه حق در خانه خدا شده قَدْ كَانَ آمِنًا

(ک: ۱/۱۹۹)

پوشیده‌ای چو حاج تو احرام نیلگون چون گرد کعبه طوافی همی‌کنی
حق گفت ایمن است هر آنکو به حج رسید ای چرخ حق گذار ز آفات ایمنی

(ک: ۶/۲۹۹۷)

فِيهِ آيَاتٌ ثَقَاتٌ بَيِّنَاتٌ این براتی باشد و قدرِ نجات

(م: ۲/۲۹۹۲؛ ۲۹۸۴)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید آن چنانکه شایسته ترس از خدا است از او بترسید و جز در مسلمانی نمیرید.] (آیه ۱۰۲، سوره آل عمران)

این قرآن احمد است و دور او هین بگیرد امر او را اتقوا
(م: ۴/ ۲۷۸۳؛ ۲۷۸۳)

اختیار آن را نکو باشد که او مالک خود باشد اندر اتقوا
(م: ۵/ ۶۴۹؛ ۶۴۹)

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...

[و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید...] (آیه ۱۰۳، سوره آل عمران)
دست کوران به حبل الله زن جز بر امر و نهی یزدانی متن
(م: ۶/ ۳۵۰۱؛ ۳۴۹۲)

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ
إِيمَانِكُمْ قَدْ وَفُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ.

[آن روز که گروهی سپیدرویی و گروهی سیه‌رویی شوند به آنان که سیه‌رویی شده‌اند
می‌گویند: آیا شما پس از ایمان آوردنتان کافر شدید؟ به سبب کافر شدنتان بچشید عذاب خدا را.]
(آیه ۱۰۶، سوره آل عمران)

این زمان پیدا شده بر این گروه يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ
(م: ۱/ ۳۵۲۵؛ ۳۵۱۱)

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ ترک و هندو شهره گردد زان گروه
(م: ۱/ ۳۵۳۸؛ ۳۵۲۴)

... ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ
بَغْيَرٍ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ.

[... و مهر بدبختی بر آنها نهاده‌اند، زیرا به آیات خدا کافر شدند و پیامبران را به ناحق
کشتند. و این بدان سبب بود که عصیان ورزیدند و تجاوز کردند.] (آیه ۱۱۲، سوره آل عمران)

چون سفیهان راست این کار و کیا لازم آمد يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ
(م: ۲/ ۱۴۰۲؛ ۱۳۹۹)

وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.

[بر یکدیگر پیشی گیرید برای آمرزش پروردگار خویش و رسیدن به آن بهشت که پهنایش به قدر همه آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران مهیا شده است.] (آیه ۱۳۳، سوره آل عمران)

سارِعُوا فرمود پس مردانه رو گفت شاهنشاه جان نبود تُهی
(ک: ۶/۲۹۱۵)

و آنکه مُردن پیش او شد فتح باب سارِعُوا آید مرو را در خطاب
الْحَذَرُ ای مرگ بنیان بَارِعُوا الْعَجَلُ ای حشر بنیان سَارِعُوا
(م: ۳۷/۳ - ۳۴۳۶ - ۳۶۴ - ۳۴۳۵)

... وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.
[... و خشم خود را فرو می‌خورند و از مردمان درمی‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.] (آیه ۱۳۴، سوره آل عمران)

کظم غیظ اینست آنرا قی مکن تا بیایی در جزا شیرین سخن
(م: ۱/۳۳۹۳ - ۳۳۷۹)
إِذْ تُضْعِدُونَ وَلَا تَلَوْنَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَىٰكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍ
لِّكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.

[آن‌گاه که می‌گریختید و به کسی نمی‌پرداختید و پیامبر شما را از پشت سر فرا می‌خواند. پس به پاداش، غمی بر غم شما افزود. اکنون اندوه آنچه را که از دست داده‌اید، یا رنجی را که به شما رسیده است، مخورید. خدا به هر کاری که می‌کنید آگاه است.] (آیه ۱۵۳، سوره آل عمران)

ترجیع سوم آمد و گفתי تو خدایا برگم شده مگرِی که مرا هست عوضها
(ک: ۷/۱۲ ترجمات)

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَا انْقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.

[به سبب رحمت خداست که تو با آنها اینچنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس بر آنها ببخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن که خدا توکل‌کنندگان را

دوست دارد. [آیه ۱۵۹، سوره آل عمران]

مشورت کن با گروه صالحان
بر پیمبر امر شاوِزْهُمْ بدان
(م: ۶/ ۲۶۱۸؛ 2618)

امر شاوِزْهُمْ پیمبر را رسید
گرچه رایى نیست رایش را ندید
(م: ۱/ ۳۰۳۲؛ 3019)

مشورت در کارها واجب شود
تا پشیمانی در آخر کم بود
(م: ۲/ ۲۲۷۱؛ 2268)

أَمَرَهُمْ شُورَىٰ لِلَّهِ إِنِ هُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
کز تشاور سهو و کژ کمتر رود
(م: ۶/ ۲۶۱۹؛ 2612)

... وَ مَنْ يَغْلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

[... و هر کس خیانت ورزد، روز قیامت، و بال خیانتش را همراه آورد، آن گاه به هر کس
جزای کار و کردارش به تمامی داده شود و بر آنان ستم نرود.] [آیه ۱۶۱، سوره آل عمران]

رخت دزدیده به تدبیر و فنش
مانده روز داوری برگردنش
(م: ۲/ ۱۰۶۷؛ 1065)

... يَقُولُونَ يَا قُوهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ...

[... به زبان چیزهایی می گویند که به دل اعتقاد ندارند...] [آیه ۱۶۷، سوره آل عمران]

از منافق عذر رد آمد نه خوب
زانکه در لب بود آن، نه در قلوب
(م: ۵/ ۲۴۵۸؛ 2457)

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا
او به ظاهر واعظ احکام بود
لیک در باطن صفر و دام بود
(م: ۱/ ۳۶۶؛ 365)

أَتَيْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...

[کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی
داده می شوند. از فضیلتی که خدا نصیبشان کرده است شادمان هستند...] [آیات ۱۶۹ و ۱۷۰، سوره
آل عمران]

يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِخَوْرِهِمْ أَنْ يَمْلِكُوا
مقعد صدق چو شد منزل عشاق سکن
(ک: ۴/ ۱۹۹۱)

پس زیادت‌ها درونِ نقص‌هاست مر شهیدان را حیات اندر فناست
چون بریده گشت حلقِ رزقِ خوار يُرْزَقُونَ فَرَحِينَ شَدَّ الْغَوَارُ

(م: ۱ / ۸۷-۳۸۸۶؛ 72 - 3871)

حلقِ ببریده خورد شربت ولی حلقی از لا رسته مُرده در بلی
(م: ۱ / ۳۸۹۱؛ 3876)

دانه مُردن مرا شیرین شدست بَلْ هُمْ أَخْيَاءُ فِي فَنِّ آمَدَسْت
(م: ۱ / ۳۹۴۸؛ 3933)

در شهیدان يُرْزَقُونَ فرمود حق آن غذا را نی دهان بُد، نی طَبَق
(م: ۲ / ۱۰۹۰؛ 1088)

زهره‌یی کز بهره حق بر دَرَد چون شهیدان از دو عالم برخوردار
(م: ۴ / ۲۶۰۷؛ 2607)

چاکر خنده توام کشته زنده توام گر نه که بنده توام باده شادم مده
(ک: ۵ / ۲۴۰۲)

چون دل و چشم معده نور خورد زانک اصل غذا بُد انواری
بَلْ هُمْ أَخْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ بخورد يُرْزَقُونَ در اسراری
(ک: ۷ / ۳۱۶۳)

لَتَبْلُغُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.

[شما را به مال و جان آزمایش خواهند کرد. و از زبان اهل کتاب و مشرکان آزار فراوان خواهید شنید. اگر شکیبایی کنید و پرهیزگار باشید نشان قدرت اراده شماست.] (آیه ۱۸۶، سوره

آل عمران)

مال دنیا شد تبسم‌های حق کرد ما را مست و مغرور و خَلَقَ
فقر و رنجوری بهستت ای سند کان تبسم دام خود را برکند

(م: ۱ / ۳۰۵۴-۵۴؛ 41 - 3040)

سوره نساء

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا...

[اموالتان را که خدا قوام زندگی شما ساخته است به دست سفیهان مدهید...](آیه ۵، سوره نساء)

مال تخمست و بهر شوره منه تیغ را در دست هر رهزن مده

(م: ۱/ ۳۷۳۲؛ ۳۷۱۸)

الَّذِينَ تَرَى إِلَى الَّذِينَ آوَتْوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ. وَاللَّهُ يَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا.

[آیا آن کسانی را که از کتاب بهره ای داده شده اند، ندیده ای که گمراهی می خرنند و می خواهند که شما نیز گمراه شوید؟ خدا دشمنان شما را بهتر می شناسد و دوستی او شما را کفایت خواهد کرد و یاری او شما را بسنده است.](آیات ۴۴ و ۴۵، سوره نساء)

هیچ راعی مشور عیت شو راعی جز سد رعایت نیست
بس بُدی بنده را کفی بِاللَّهِ لیکش این دانش و کفایت نیست

(ک: ۱/ ۴۹۹)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُضِلُّهُمْ نَارًا كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا.

[آنان را که به آیات ما کافر شدند به آتش خواهیم افکند. هرگاه پوست تنشان بپزد پوستی دیگرشان دهیم، تا عذاب خدا را بچشند. خدا پیروزمند و حکیم است.](آیه ۵۶، سوره نساء)

دوزخی که پوست باشد دوستش داد بَدَلْنَا جُلُودًا پُوسْتَش

(م: ۵/ ۱۹۳۳؛ ۱۹۳۳)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا.

[و آنان را که ایمان آورده و کارهای نیکو کرده اند به بهشت هایی که در آن نهرها جاری است در آوریم، تا ابد در آنجا خواهند بود. و در آنجا صاحب زنان پاک و بی عیب شوند و در سایه های پیوسته و خنک جایشان می دهیم.](آیه ۵۷، سوره نساء)

نیم آن شاه که از تخت به تابوت روم
اگر آمیخته‌ام هم ز فرح ممزوجم
خالدینْ اَبَداً شد رقم منشورم
وگر آویخته‌ام هم رَسَنِ منصورم
جام فرعون نگیرم که دهان‌گنده کند
جان‌موسنی است روان در تن همچون‌طورم
(ک: ۴/ ۱۶۲۹)

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ...

[خداوند از دل‌هایشان آگاه است. از آنان اعراض کن...] (آیه ۶۳، سوره نساء)

پس ره پند و نصیحت بسته شد
امر اعراض عَنْهُمْ پیوسته شد
(م: ۲/ ۲۰۶۷، ۲۰۶۶)

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا.

[هر که از پیامبر اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است و آنان که سرباز زنند، پس ما تو را به نگهبانی آنها نفرستاده‌ایم.] (آیه ۸۰، سوره نساء)

خدمت او خدمت حق کردن است
روز دیدن دیدن این روزنست
(م: ۶/ ۳۲۰۷، ۳۱۹۸)

... وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا.

[... و خدا بر هر چیزی احاطه دارد.] (آیه ۱۲۶، سوره نساء)

حق محیط جمله آمد ای پسر
و ندارد کارش از کار دگر
(م: ۱/ ۱۴۹۳، ۱۴۸۷)

وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.

[اگر زنی دریافت که شوهرش با او بی‌مهر و از او بیزار شده است، با کی نیست که هر دو در میان خود طرح آشتی افکنند، که آشتی بهتر است. و بخل و فرومایگی بر نفوس مردم غلبه دارد. و اگر نیکی و پرهیزگاری کنید خدا به هر چه می‌کنید آگاه است.] (آیه ۱۲۸، سوره نساء)

چو فرموده است حق كالصُّلْحِ خَيْرُ
رهاکن ماجرا را ای یگانه
(ک: ۵/ ۲۳۴۶)

ای قد و بالای تو حسرت سرو بلند
ای ز تو عالم بجوش لطف کن ارزان فروش
ما و حریفان خوشیم ساغر حق می کشیم
بوی وصال رسید روضه رضوان دمید
خنده نمی آیدت بهر دل من بخند
خنده شیرین نوش راست بفرما به چند
از جهت چشم بد آتش و مشتی سپند
صلح کن الصلح خیر کوری دیو لوند
(ک: ۱۴/۷)

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُزَآوُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا.

[منافقان خدا را فریب می دهند و حال آنکه خدا آنها را فریب می دهد. و چون به نماز
برخیزند با اکراه و کاهلی برخیزند و برای خودنمایی نماز کنند و در نماز - جز اندکی - خدای را
یاد نکنند.] (آیه ۱۴۲، سوره نساء)

پس بخوان قاموا کسالی از نسی
چون نیابد شاخ از بیخش طیبی
(م: ۶/۲۲۳۹؛ ۲۲۳۴)

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ
شُبِّهَ لَهُمْ...

[و نیز بدان سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان مسیح را
نکشتند و بر دار نکرده اند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد...] (آیه ۱۵۷، سوره نساء)

آن گمان ترسا برد مؤمن ندارد آن گمان
کو مسیح خویشتن را بر چلیپا می کشد
(ک: ۷۲۸/۲)

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى
تَكَلِيمًا.

[و پیامبرانی که پیش از این داستان هایشان را برای تو گفته ایم و آنان که داستان هایشان را
برای تو نگفته ایم. و خدا با موسی سخن گفت، چه سخن گفتنی بی میانجی.] (آیه ۱۶۴، سوره نساء)
بیا که همره موسی شویم تا که طُور
که کَلَّمَ الله آمد مخاطبه طُوری
(ک: ۳۰۷۳/۶)

سورة مائده

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُجْلَى الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ.

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به پیمان‌ها وفا کنید. حیوانات چهارپا مگر آنهایی که از این پس برایتان گفته می‌شود، بر شما حلال شده‌اند و آنچه را که در حال احرام صید می‌کنید حلال شمارید.] (آیه ۱، سورة مائده)

تَوْزُؤُفُوا بِالْعُقُودِش دَسْتُ شُو اِخْفُظُوا اِيْمَانُكُمْ بَا او مِگُو

(م: ۲ / ۲۱۴۱؛ 2139)

... وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُسَمِّيَكُمْ عَلَيْهِمْ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

[... بلکه می‌خواهد که شما را پاکیزه سازد و نعمتش را بر شما تمام کند، باشد که سپاس گزایید.] (آیه ۶، سورة مائده)

زِيْن پِلِيْدِي بَدَهْد و پاکی بُرد اَز يُطَهِّرْكُمْ تَنْ او بِرْخُورْد

(م: ۵ / ۱۴۹؛ 149)

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ.

[گفتند: ای موسی تا وقتی که جبّاران در آنجا بمانند هرگز بدان شهر داخل نخواهیم شد. ما اینجا می‌نشینیم تو و پروردگارت بروید و نبرد کنید.] (آیه ۲۴، سورة مائده)

جَان بَاَز اَنْدَر عَشَق او چو سَبْطُ مُوسَى را مِگُو

اِذْهَبْ وَرَبُّكَ قَاتِلَا اِنَّا قُعُودُهَا هُنَا

(ک: ۱۱ / ۲۶۱)

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتَيَهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ

الْفَاسِقِينَ.

[گفت ورود به آن سرزمین به مدت چهل سال برایشان حرام شد و در آن بیابان سرگردان

خواهند ماند. پس برای این نافرمانان اندوهگین مباش.] (آیه ۲۶، سورة مائده)

روزگارم رفت زینگون حالها همچو تیه و قوم موسی سالها

(م: ۴ / ۱۵۴۸؛ ۱۵۴۸)

همچو قوم موسی اندر حرّ تیه مانده برجای چل سال ای سفید

(م: ۶ / ۱۷۹۳؛ ۱۷۸۸)

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى
أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّائِمِينَ.

[خدا کلاغی را واداشت تا زمین را بکاود و به او بیاموزد که چگونه جسد برادر خود را پنهان سازد. گفت: وای بر من، نتوانم همانند این کلاغ باشم و پیکر برادرم را دفن کنم. و در زمرة پشیمانان در آمد.] (آیه ۳۱، سورة مائده)

دید زاغی زاغ مرده در دهان برگرفته تیز می آمد چنان
از هوا زیر آمد و شد او به فن از پی تعلیم او را گور کن
پس به چنگال از زمین انگیخت کرد زود زاغ مرده را در گور کرد
دفن کردش پس بپوشیدش به خاک زاغ از الهام حق بُد علمناک
گفت قابیل آه شُ به عقل من که بود زاغی ز من افزون به فن

(م: ۸ / ۱۳۰۴-۸؛ ۱۳۰۴ - ۱۳۰۴)

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا...

[جزای کسانی که با خدا و پیامبرش جنگ می کنند و در زمین به فساد می کوشند، آن است که کشته شوند، یا بردار گردند....] (آیه ۳۳، سورة مائده)

تسیره کردی زنگ دادی در نهاد این بود یَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاد

(م: ۴ / ۲۴۷۹؛ ۲۴۷۹)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ
أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ...

[ای کسانی که ایمان آورده اید هر که از شما از دینش بازگردد چه باک؛ زودا که خدا مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند. در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران

سرکش... [(آیه ۵۴، سورة مائده)

چون يُجِبُونَ بخواندی در نُبی با يُجِبُوهُمْ قرین در مطلبی
(م: ۵/ ۲۱۸۶؛ 2186)

میل و عشق آن شرف هم سوی جان زین يُحِبُّ را و يُجِبُونَ را بدان
(م: ۳/ ۴۴۴۱؛ 4440)

و قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ
كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا...

[یهود گفتند که دست خدا بسته است. دست‌های خودشان بسته باد. و بدین سخن که گفتند ملعون گشتند. دست‌های خدا گشاده است. به هر سان که بخواهد روزی می‌دهد و آنچه بر تو از جانب پروردگارت نازل شده است، به طغیان و کفر بیشترشان خواهد افزود...] (آیه ۶۴، سورة مائده)

معزول مکن تو قدرتم را من بسته نیم چو تار در پود
هر لحظه بکاهمت چو خواهم وز فضل توانمت بیفزود
(ک: ۲/ ۷۱۶)

... كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُفْسِدِينَ.

[هرگاه که آتش جنگ را افروختند خدا خاموشش ساخت. و آنان در روی زمین به فساد می‌کوشند، و خدا مفسدان را دوست ندارد.] (آیه ۶۴، سورة مائده)

كُلَّمَا هُمْ أَوْقَدُوا نَارَ الْوَعْنِ إِطْفَأَ اللَّهُ نَارَهُمْ حَتَّى انْطَفَأَ
(م: ۶/ ۳۵۶؛ 353)

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...
[ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان. اگر چنین نکنی امور رسالت او را ادا نکرده‌ای...] (آیه ۶۷، سورة مائده)

لیک هم می‌دان و خر می‌ران چو تیر چونکه یَلِّغْ گفت حق، شد ناگزیر
(م: ۳/ ۳۰۸۲؛ 3081)

زان تغافل کن چو داعی ره‌ی امر بَلِّغْ هست نَبُود آن ته‌ی

(م: ۴ / ۳۵۸۵ : 3585)

لیک دعوت واردست از کردگار با قبول و ناقبول او را چه کار؟

(م: ۶ / ۹ : 9)

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...

[آنان که گفتند: الله سومین سه است، کافر شدند...] [آیه ۷۳، سوره مائده]

ثالثاً تا از تو بیرون رفته‌ام گوئیا ثالث ثلثه گفته‌ام

(م: ۳ / ۴۷۰۶ : 4705)

... ذَلِكَ كَفَّارَةٌ إِيْمَانِكُمْ إِذَا خَلَقْتُمْ وَاحْفَظُوا إِيْمَانَكُمْ...

[... این کفاره قسم است، هرگاه که قسم خوردید به قسم‌های خود وفا کنید...] [آیه ۸۹، سوره

مائده]

تو ز اُفُوا بِالْعُقُودِش دست شو اِحْفَظُوا اِيْمَانِكُمْ با او مگو

(م: ۲ / ۲۱۴۱ : 2139)

قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَ
آخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.

[عیسی بن مریم گفت: بار خدایا، ای پروردگار ما، برای ما مائده‌ای از آسمان بفرست، تا ما
را و آنان را که بعد از ما می‌آیند عیدی و نشانی از تو باشد، و ما را روزی ده که تو بهترین
روزی دهنندگان هستی.] [آیه ۱۱۴، سوره مائده]

باز عیسی چون شفاعت کرد حق خوان فرستاد و غنیمت بر طَبَقِ

مائده از آسمان شد عائده چونکه گفت آنزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً^۱

(م)

قال الله هذا يومٌ ينفعُ الصادقين صدقُهُم...

[خدا گفت: این روزی است که راستگویان را راستی گرفتارشان سود دهد...] [آیه ۱۱۹،

سوره مائده]

گفت حق کی کثر مجنبنان گوش و دُم يَنْتَفَعْنَ الصّٰدِقِيْنَ صَدَقُهُمْ

(م: ۳ / ۷۴۰ : 740)

سوره انعام

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ.
[اوست که شما را از گل بیافرید و عمری مقرر کرد: مدتی در نزد او معین. با این همه، تردید می‌ورزید.] (آیه ۲، سوره انعام)

بهر این فرمود حق عَزَّ وَ جَلَّ سورة الانعام در ذکر أَجَلْ
این شنیدی موبه مویت گوش باد آب حیوان است خوردی نوش باد
(م: ۱ / ۰۷-۲۶۰۶ : 95 - 2594)

فَقَدْ كَذَبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.
[چون سخن حق بر آنها عرضه شده تکذیبش کردند. پس به زودی خبر چیزهایی که به ریشخندشان می‌گرفتند به آنها خواهد رسید.] (آیه ۵، سوره انعام)

تَنْ مَبِينٍ وَ أَنْ مَكَّنْ كَانُ بُكْمٌ وَ صُمْ كَذَبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ
(م: ۶ / ۳۲۰۵ : 3196)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ.
[بگو: در روی زمین بگردید و بنگرید که پایان کار تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است.]
(آیه ۱۱، سوره انعام)

آنکه گستاخ آمدند اندر زمین
استخوان و کله‌هاشان را بین
(م: ۳ / ۲۷۳ : 273)

گفت سیرُوا می طلب اندر جهان
بخت و روزی را همی کن امتحان
(م: ۶ / ۲۶۲۳ : 2616)

ارواح همچون اشتران ز آواز سیروا مستیان

همچون عرابی می کند آن اشتران را تهنه‌ی

(ک: ۵/۲۴۳۷)

قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ اتَّخِذْ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

[بگو: آیا دیگری جز خدا را به دوستی گیرم که آفریننده آسمانها و زمین است و می خوراند

و به طعامش نیاز نیست؟ بگو: هر آینه من مأمور شده‌ام که نخستین کسی باشم که تسلیم امر خدا

شده باشد. پس از مشرکان مباش.](آیه ۱۴، سوره انعام)

خمیر کرده یزدان کجا بماند خام خمیر مایه پذیرم نه از فطیرانم
فطیر چون کند او فاطر السموات است چو اختران سماوات از منیرانم

(ک: ۴/۱۷۴۶)

و هُوَ يُطْعِمُكُمْ وَلَا يُطْعَمُ چو اوست نیست حق ماکول و آکل لحم و پوست

(م: ۵/۷۲۶: 726)

و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي أَذَانِهِمْ وَقْرًا وَ
إِنْ يُرَوا كُلُّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.

[بعضی از آنها به سخن تو گوش می دهند ولی ما بر دل هایشان پرده افکنده ایم تا آن را

در نیابند و گوش هایشان را سنگین کرده ایم. و هر معجزه‌ای را که بنگرند بدان ایمان نمی آورند. و

چون نزد تو آیند، با تو به مجادله پردازند. کافران می گویند که اینها چیزی جز اساطیر پیشینیان

نیست.](آیه ۲۵، سوره انعام)

چون کتاب الله بیامد هم بر آن اینچنین طعنه زدند آن کافران

که اساطیر است و افسانه نژند نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

(م: ۹/۳-۸: ۴۲۳۸ - 4237)

بَلْ بَدَّاهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.

[از آنچه را که از این پوشیده می داشتند اکنون برایشان آشکار شده، اگر آنها را به دنیا

بازگردانند، باز هم به همان کارها که منعشان کرده بودند باز می‌گردند. آنها دروغ‌گویانند. [آیه ۲۸، سورة انعام]

می‌کند او توبه و پیر خرد بانگ لَو رَدُّوْا لَعَادُوْا می‌زند
(م: ۴ / ۲۳۰۰؛ 2300)

گویدش رَدُّوْا لَعَادُوْا کار توست ای تو اندر توبه و میثاق سُست
(م: ۳ / ۳۱۵۹؛ 3158)

وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ...

[و زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و لهو نیست...] [آیه ۳۲، سورة انعام]

گفت دنیا لعب و لهو است و شما کودکیت و راست فرماید خدا
(م: ۱ / ۳۴۴۵؛ 3431)

حق تعالی گفت کین کسب جهان پیش آن کسب است لعب کودکان
(م: ۲ / ۲۶۰۳؛ 2596)

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

[پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنها رسید زاری نکردند؟ زیرا دل‌هایشان را قساوت فرا گرفته و شیطان اعمالشان را در نظرشان آراسته بود.] [آیه ۴۳، سورة انعام]

گفته‌ای اندر نُبی کان امتان که بر ایشان آمد آن قهرگران
چون تضرع می‌نکردند آن نَفْس تا بلا زایشان بگشتی باز پس
لیک دلهاشان چو قاسی گشته بود آن گنه‌هاشان عبادت می‌نمود
(م: ۵ / ۱۶۰۴-۶؛ 1604)

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدَ خَزَائِنِ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَنَّبُ
الْأَمَّا يُوحَىٰ إِلَىٰ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ.

[بگو: به شما نمی‌گویم که خزاین خدا نزد من است. و علم غیب هم نمی‌دانم. و نمی‌گویم که فرشته‌ای هستم. تنها از چیزی پیروی می‌کنم که بر من وحی شده است. بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟ چرا نمی‌اندیشید؟] [آیه ۵۰، سورة انعام]

يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ لَدَيْكُمْ وَالْبَصِيرُ فِي الْمَقَامِ وَالنُّزُولِ وَالْمَسِيرِ

(م: ۳/ ۱۷۵۶؛ ۱۷۵۵)

وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

[چون ایمان آوردگان به آیات ما نزد تو آمدند، بگو: سلام بر شما، خدا بر خویش مقرر کرده که شما را رحمت کند، زیرا هرکس از شما که از روی نادانی کاری بد کند، آن گاه توبه کند و نیکوکار شود، بداند که خدا آمرزنده و مهربان است.] (آیه ۵۴، سوره انعام)

نکرده بندگان او را سلامی برایشان کرده از اول سلام او

(ک: ۵/ ۲۱۸۱)

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.

[کلیدهای غیب نزد اوست. جز او کسی را از غیب آگاهی نیست. هرچه راکه در خشکی و دریاست می داند. هیچ برگي از درختي نمی افتد مگر آنکه از آن آگاه است. و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تری و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین آمده است.] (آیه ۵۹، سوره انعام)

هیچ برگي درنیفتد از درخت بی قضا و حکم آن سلطان بخت

(م: ۳/ ۱۹۰۰؛ ۱۸۹۹)

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ.

[چون شب او را فرا گرفت، ستاره ای دید، گفت این است پروردگار من. چون فرو شد گفت: فرو شوندگان را دوست ندارم.] (آیه ۷۶، سوره انعام)

در لایحِبُّ الْإِفْلِينَ پاکی ز صورت های یقین در دیده های غیب بین هر دم ز تو تمثال ها

(ک: ۱/ ۲)

اندرین وادی مرو بی این دلیل لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ گو چون خلیل

(م: ۱/ ۴۲۹؛ ۴۲۶)

گفت هذا ربی ابراهیم راد چونکه اندر عالم وهم اوفتاد

آن کسی که گوهرِ تأویل سُفت	ذکر کوکب را چنین تأویل گفت
(م: ۵۲/۵ - ۲۶۵۱؛ 51 - 2650)	
پس فنا چون خواست رَبِّ العالمین	از خلیلی لَا أُحِبُّ الْآفِلین
(م: ۲۹۹/۲؛ 298)	
بالبن که لَا أُحِبُّ الْآفِلین	خوی با حق ساختی چون انگبین
کاتشی مانده به راه کاروان	لاجرم تنها نماندی همچنان
(م: ۲۰/۶ - ۱۴۱۹؛ 16 - 1415)	
در نُبی که لَا أُحِبُّ الْآفِلین	تا خوشت ناید مُقالِ آن امین
(م: ۹۵/۶؛ 95)	
گر تو خلیل وقتی این هر دورا بگو لا	خورشید را کسوفی مه را بود خسوفی
(ک: ۱/۱؛ ۱۸۵)	
آنکه باشد بر زبانها لَا أُحِبُّ الْآفِلین	
باقیات الصّالحات است آنکه در دل حاصل است	
(ک: ۱/۱؛ ۴۰۲)	
خشم ابراهیم با بَرِ آفلان	خاصه تقلیدِ چنین بی حاصلان
(م: ۲/۲ - ۵۶۶؛ 564)	
بگذرد که لَا أُحِبُّ الْآفِلین	چون خلیل از آسمانِ هفتمین
(م: ۲/۲ - ۱۵۶۲؛ 1559)	
آفلی، حق لَا يُحِبُّ الْآفِلین	ور نگو ساری سَرَتِ سویی زمین
(م: ۲/۲ - ۱۸۱۷؛ 1815)	
گفت هذا رَبِّ، هان کو کردگار	کو خلیلی کو برون آمد ز غار
(م: ۲/۲ - ۳۰۸۵؛ 3077)	
نیست معبودِ خلیلِ آفل بود	آنکه یک دم کم دمی کامل بود
نیست دلبز لَا أُحِبُّ الْآفِلین	و آنکه آفل باشد و گه آن و این
(م: ۲/۳۱ - ۱۴۳۰؛ 30 - 1429)	

شد صفیر بازِ جان در مرجِ دین نعره‌هایِ لا اَحِبُّ اِلَّا فِـلین

(م: ۶ / ۲۸۱۹؛ ۲۸۱۱)

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ.

[آن‌گاه ماه را دید که طلوع می‌کند. گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد گفت: اگر پروردگار من مرا راه ننماید، از گمراهان خواهم بود.] (آیه ۷۷، سوره انعام)

بگذر از خورشید وز مه چون خلیل ورنه در خورشید کامل کی رسی
(ک: ۶ / ۲۸۹۴)

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

[من از روی اخلاص روی به سوی کسی آوردم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من از مشرکان نیستم.] (آیه ۷۹، سوره انعام)

کو آن خلیل گویا و جَهِتُ وَجْهٍ حَقًّا و آن جان گوشمالی کو پایمال گیرد
(ک: ۲ / ۸۶۰)

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالْتَّوَي يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَاتَى تُؤَفِّكُونَ.

[خداست که دانه و هسته را می‌شکافد، و زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد. این است خدای یکتا. پس چگونه از حق منحرفتان می‌کنند؟] (آیه ۹۵، سوره انعام)

چو يُخْرِجُ حَيٍّ مِنْ مَيِّتٍ عیان شد جماد مرده شد صاحب عیانی
ز قطره آب دیدم که بزاید قبادی، رستمی و پهلوانی

(ک: ۷ / ۳۴)

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.

[شکوفنده صبحگاهان است و شب را برای آرامش قرار داد و خورشید و ماه را برای حساب کردن اوقات. این است تقدیر خدای پیروزمند دانا.] (آیه ۹۶، سوره انعام)

فَالِقِ اصْبَاحِی وَ رَبُّ الْفَلَقِ باز کنی صد در و گویی درا

(ک: ۱ / ۲۵۰)

ای گشاده هزار در بر ما وی بداده بدست ما مفتاح
وانمودی هر آنچه می گویند مؤذنان صُبْح، فالق الاصبح

(ک: ۱/ ۵۲۰)

صلا گفست صلا گفست کنون فالق اصباح سبک روح کند راح اگر سست و گرانید
(ک: ۲/ ۶۳۷)

نَفَخْتُ فِيْهِ جَانِ بَخْشِيْ اَسْتَ هَر صَبِيْح فِرَاقُ فَالِقِ الْاِصْبَاحِ تَاكِي
(ک: ۶/ ۲۶۵۴)

فَالِقِ الْاِصْبَاحِ اِسْرَافِيْلُ وَاَر جَمْلَه رَا دَر صَوْرَتِ اَرْد زَان دِيَار
(م: ۱/ ۴۰۱؛ 398)

بدان شد شب شفا و راحت خلق که سودای تواس بخشید سودا
(ک: ۱/ ۹۹)

و هُوَ الَّذِيْ اَنْشَاَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَّاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَّ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَضَّلْنَا الْاِيَاتِ لِقَوْمٍ
يَفْقَهُوْنَ.

[او است خداوندی که شما را از یک تن آفرید. سپس شما را قرارگاهی است و ودیعت
جایی است. آیات را برای آنان که می فهمند، به تفصیل بیان کرده ایم.] (آیه ۹۸، سورة انعام)

تفرقه در روح حیوانی بود نفس واحد روح انسانی بود
(م: ۲/ ۱۸۸؛ 188)

لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيْفُ الْخَبِيْرُ.

[چشم ها او را نمی بینند و او بینندگان را می بیند. دقیق و آگاه است.] (آیه ۱۰۳، سورة انعام)

نور حق را نیست ضدی در وجود تا به ضد او را توان پیدا نمود
لاجرم ابصار ما لا تُدْرِكُهُ و هُوَ يُدْرِكُ بَيْنَ تَوَازِ مَوْسَى وَ كُوه

(م: ۱/ ۴۰-۱۱۳۹؛ 5- 1134)

وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِيْنَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِيْ بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ
زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوْرًا وَّلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوْهُ قَدْ رَهْمَ وَّمَا يَقْتَرُوْنَ.

[و هم چنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم. برای فریب

یکدیگر، سخنان آراسته القا می‌کنند. اگر پروردگارت می‌خواست، چنین نمی‌کردند. پس با افتراقی که می‌زنند رهایشان ساز. [آیه ۱۱۲، سوره انعام]

و آن بنی آدم که عصیان کشته‌اند ار حسودی نیز شیطان گشته‌اند
از نُسبی برخوان که شیطانان انس گشته‌اند از مسخ حق با دیو جنس
دیو چون عاجز شود در افتتان استعانت جوید او زین انسیان

(م: ۵/۲۱-۲۱؛ ۱۲۱۹؛ 21 - 1219)

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ.

[اگر به آیات خدا ایمان دارید از ذبحی که نام خدا بر آن یاد شده است بخورید.] (آیه ۱۱۸،

سوره انعام)

در زمان پیش آید آن دوزخ گلو حُجَّتَش این که خدا گفته کُلو

(م: ۲/۶۲۲؛ 620)

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْقَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطْنٌ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ...

[بگو: بیایید آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم. اینکه به خدا شرک می‌آورید و به پدر و مادر نیکی کنید. و از بیم درویشی فرزندان خود را مکشید. ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم. و به کارهای زشت چه پنهان و چه آشکارا نزدیک مشوید. و کسی را که خدا کشتنش را حرام کرده است - مگر به حق - مکشید...] (آیه ۱۵۱، سوره انعام)

قُلْ تَعَالَوْا آتِيْ اِسْتِ اَزْ جَذْبِ حَقِّ ما به جذبه حق تعالی می‌رویم

(ک: ۴/۱۶۷۴)

شه شمس تبریزی تراگوید: به پیش ما بیا بگذر ز زرق و از ریا باشد که با ما خو کنی
(ک: ۵/۲۴۳۶)

خر نخواندت اسب خواندت ذوالجلال اسب تازی را عرب گوید تعال

(م: ۴/۲۰۰۴؛ 2004)

قُلْ تَعَالَوْا كَفْتِ اَزْ جَذْبِ كَرَمِ تا ریاضت‌تان دهم من رایضم

(م: ۴/۲۰۰۶؛ 2006)

قُلْ تَعَالَوْا قُلْ تَعَالَوْا كُفْتُ حَقَّ
 قُلْ تَعَالَوْا قُلْ تَعَالَوْا كُفْتُ حَيَّ
 قُلْ تَعَالَوْا قُلْ تَعَالَوْا كُفْتُ رَبِّ

ای ستوران ملول اندر سَبَقِ
 ای ستوران فسرده رگ و پی
 ای ستوران رمیده از ادب

(م: ۴ / ۲۰۱۱؛ ۲۰۱۱)

وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَيْنُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

[و این است راه راست من. از آن پیروی کنید و به راه‌های گوناگون مروید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد. اینهاست آنچه خدا شما را بدان سفارش می‌کند، شاید پرهیزگار شوید.] (آیه ۱۵۳، سورة انعام)

چون خدا فرموده را راه من این خفیر از چیست وان یک راهزن

(م: ۶ / ۱۶۱۴؛ ۱۶۱۰)

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

[هرکس کار نیکی انجام دهد ده برابر به او پاداش دهند، و هر که کار بدی انجام دهد تنها همانند آن کیفر ببیند، تا ستمی بر آنها نرفته باشد.] (آیه ۱۶۰، سورة انعام)

هر یکی جان را ستاند ده بها از نسی خوان عَشْرَةَ أَمْثَالِهَا

(م: ۳ / ۳۸۳۷؛ ۳۸۳۶)

آن زمان کاین جان حیوانی نماند
 شرط مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ نی کردنست
 جان باقی بایدت برجا نشاند
 این حَسَنَ را سوی حضرت بردنست

(م: ۲ / ۴۶ - ۹۴۵؛ ۴۴ - ۹۴۳)

گفت پیغامبر که هر که از یقین
 که یکی را ده عوض می‌آیدش
 داند او پاداش خود در یوم دین
 هر زمان جودی دگرگون زایدش

(م: ۲ / ۸ - ۸۹۷؛ ۸۹۵ - ۸۹۳)

چون بُبازی عقل در عشق صمد عشر آمثال دهد، یا هفتصد
(م: ۵ / ۳۲۳۷ : ۳۲۳۶)

سورة اعراف

وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَبَاءَهَا بَأْسُنَا بَيِّنًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ.

[چه بسا قریه‌هایی که مردمش را به هلاکت رسانیدیم، و عذاب ما شب هنگام یا آن‌گاه که به خواب نیمروزی فرو رفته بودند، به آنان در رسید.] (آیه ۴، سورة اعراف)

صد هزاران شهر را خشم شهان سرنگون کردست ای بدگم‌رهان

(م: ۳ / ۲۸۱۵ : ۲۸۱۴)

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ.

[و شما را بیافریدیم و صورت بخشیدیم، آن‌گاه به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همه جز ابلیس سجده کردند و ابلیس در شمار سجده کنندگان نبود.] (آیه ۱۱، سورة اعراف)

به روز جلوه ملائک ترا سجود کنند بنشوند ز ابلیسیان که تو طینی

(ک: ۶ / ۳۰۶۳)

قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.

[خدا گفت: وقتی تو را به سجده فرمان دادم، چه چیز تو را از آن باز داشت؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل.] (آیه ۱۲، سورة اعراف)

بندگی او به از سُلطانی است که انا خیر دم شیطانی است

(م: ۴ / ۳۳۴۲ : ۳۳۴۲)

تو همان دیدی که ابلیس لعین گفت من از آتشم آدم ز طین

(م: ۳ / ۲۳۰۰ : ۲۲۹۹)

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ.

[گفت: مرا تا روز قیامت که زنده می شوند مهلت ده.] (آیه ۱۴، سورة اعراف)

همچو ابلیس از خدای پاک فرد تا قیامت عمر تن درخواست کرد
گفت آنظرنی الی یوم الجزا کاشکی گفتمی که تُبنا ربنا
(م: ۵ / ۷۰-۷۶۸ / ۷۰ - 768)

همچو ابلیسی که می گفت ای سلام رَبِّ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ
(م: ۲ / ۶۳۲ - 630)

قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.

[گفت: حال که مرا نومید ساخته ای، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می کنم.]

(آیه ۱۶، سورة اعراف)

گفت شیطان که بِمَا آغْوَيْتَنِي کرد فعل خود نهان دیو دنی
(م: ۱ / ۱۴۹۴ - 1488)

باز آن ابلیس بحث آغاز کرد که بُدم من سرخ رو کردیم زرد
رنگ رنگ توسست صَبَاغَم تویی اصل جرم و آفت داغم تویی
هین بخوان رَبِّ بِمَا آغْوَيْتَنِي تا نگردی جبری و کژکم تنی
(م: ۴ / ۹۳ - ۱۳۹۱ / ۹۳ - 1391)

همچو ابلیسی که گفت آغْوَيْتَنِي تو شکستی جام و ما را می زنی
(م: ۶ / ۴۰۹ - 406)

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا
عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ.

[پس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا شرمگاهشان را که از آنها پوشیده بود در نظرشان
آشکار کند. و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع کرد تا مباد از فرشتگان یا جاویدانان

شوید.] (آیه ۲۰، سورة اعراف)

بر تو خندید آنکه گفت این دواست اوست کآدم را به گندم رهنماست
که خورید این دانه ای دو مستعین بهر دارو تا تَكُونَا خَالِدِينَ
(م: ۶ / ۴۶ - ۱۳۴۵ - 42 / 1341)

فَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

[گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان دیدگان خواهیم بود.] (آیه ۲۳، سوره اعراف)

رَبَّنَا اِنَّا ظَلَمْنَا كُفْتُ وَ آه یعنی آمد ظلمت و گم گشت راه

(م: ۱/ ۱۲۵۹؛ ۱۲۵۴)

آنکه فرزندان خاص آدمند نَفْحَةُ اِنَّا ظَلَمْنَا مِی دمند

(م: ۴/ ۳۴۷؛ ۳۴۷)

رَبَّنَا اِنَّا ظَلَمْنَا كُفْتُ وَ بس چونکه جانداران بدید از پیش و پس

(م: ۴/ ۳۲۷؛ ۳۲۷)

از بهشت انداختش بر روی خاک چون سمک در شست او شد از سماک

نوحه اِنَّا ظَلَمْنَا مِی زدی نیست دستان و فسونش را حدی

(م: ۲/ ۱۸-۲۷۱۷؛ ۱۰ - ۲۷۰۹)

از پدر آموز ای روشن جبین رَبَّنَا كُفْتُ وَ ظَلَمْنَا پِش از این

نه بهانه کرد و نه تزویر ساخت نه لوای مکر و حیلت بر فراخت

(م: ۴/ ۹۰-۱۳۸۹؛ ۹۰ - ۱۳۸۹)

رَبَّنَا اِنَّا ظَلَمْنَا، سهو رفت رحمتی کن ای رحیمیهات زفت

(م: ۵/ ۴۰۱۱؛ ۴۰۱۰)

ورنه آدم کی بگفتی با خدا رَبَّنَا اِنَّا ظَلَمْنَا نَفْسَنَا

خود بگفتی کاین گناه از نفس بود چون قضا این بود حَزَم ما چه سود

(م: ۶/ ۸-۴۰۷؛ ۵ - ۴۰۴)

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا اَوْ ز فعلِ حق نَبْد غافل چو ما

(م: ۱/ ۱۴۹۵؛ ۱۴۸۹)

لاجرم او زود استغفار کرد و آن لعین از توبه استکبار کرد

(م: ۵/ ۵۲۱؛ ۵۲۱)

چونکه درمانی به غرقاب فنا پس ظَلَمْنَا وِرْد سازی بر و لا

(م: ۵/ ۱۹۷۰؛ ۱۹۷۰)

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَؤَاتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ
ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ.

[ای فرزندان آدم، برای شما جامه‌ای فرستادیم تا شرمگاهتان را بپوشد و نیز جامهٔ زینت. و
جامهٔ پرهیزگاری از هر جامه‌ای بهتر است. و این یکی از آیات خداست، باشد که پند گیرند.] (آیه
۲۶، سورة اعراف)

خلعت خیر و لباس از عشق او دارد دلم

حسن شمس الدین و ثار و حسن شمس الدین شعار

(ک: ۲ / ۱۰۸۱)

کَلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا.

[و نیز بخورید و بیاشامید ولی اسراف مکنید.] (آیه ۳۱، سورة اعراف)

یک زمان نبود مُعطل آن گلو نشنود از حکم جز امر کُلُوا

(م: ۵ / ۴۷ : 47)

پس کُلُوا از بهر دام شهوتست بعد از آن لا تُسْرِفُوا آن عفتست

(م: ۵ / ۵۸۲ : 582)

دانه کمتر خور مکن چندین رَفُو چون کَلُوا خواندی بخوان لا تُسْرِفُوا

(م: ۵ / ۱۴۰۷ : 1407)

نان خوری را گف حق لا تُسْرِفُوا نور خوردن را نگفتست اِکْتَفُوا

(م: ۵ / ۲۷۰۹ : 2708)

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ.

[درهای آسمان بر روی کسانی که آیات ما را تکذیب کرده‌اند و از آنها سر بر تافته‌اند،

گشوده نخواهد شد و به بهشت در نخواهند آمد تا آنگاه که شتر از سوراخ سوزن بگذرد. و مجرمان

را اینچنین کیفر می‌دهیم.] (آیه ۴۰، سورة اعراف)

رود درونۀ سَمِّ الْخِيَاطِ رشته عشق که سر ندارد و بی‌سر مجرد و یکتاست

(ک: ۱ / ۴۸۳)

راه حق تنگ است چون سَمّ الخياط ما مثال رشته یکتا می‌رویم
(ک: ۴ / ۱۶۷۴)

در چشمه سوزن تو خواهی که رود اشتر ای بسته تو بر اشتر شش تنگ به سرباری
(ک: ۵ / ۲۵۹۸)

رشته را با سوزن آمد ارتباط نیست درخور با جَمَل سَمّ الخياط
(م: ۱ / ۳۰۷۸؛ 3065)

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ
يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ الْخَلْقُ
وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

[پروردگار شما الله است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید. پس به عرش پرداخت.
شب را در روز می‌پوشاند و روز شتابان آن را می‌طلبد. و آفتاب و ماه و ستارگان مسخر فرمان او
هستند. آگاه باشید که او راست آفرینش و فرمانروایی. خدا آن پروردگار جهانیان به غایت
بزرگ است.](آیه ۵۴، سورة اعراف)

حق نه قادر بود بر خلق فلک در یکی لحظه به کُن بی هیچ شک
پس چرا شش روز آن را درکشید کَلْ یوم الف عام ای مستفید
(م: ۶ / ۱۸-۱۲۱۷؛ 14 - 1213)

پس لَهُ الخلق وَلَهُ الامرش بدان خلق صورت، امر جان، راکب بر آن
(م: ۶ / ۷۸؛ 78)

با تائی گشت موجود از خدا تا به شش روز این زمین و چرخ‌ها
(م: ۳ / ۳۵۰۱؛ 3500)

أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

[پروردگارتان را با تضرع و در نهان بخوانید، زیرا او متجاوزان سرکش را دوست ندارد.]

(آیه ۵۵، سورة اعراف)

گفت اَدْعُوا الله بی‌زاری مباش تا بجوشد شیرهای مهرهاش
(م: ۲ / ۱۹۵۶؛ 1954)

کام تو موقوف زاری دل است بی تضرع کامیابی مشکل است^۱
 بهتر ازین کرم بود جرم تراگنه ترا شرح کنم که پیش من بر چه نمط فغان کنی
 (ک: ۴۱/۱)

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ...

[اوست که پیشاپیش رحمت خود بادها را به بشارت می فرستد...] (آیه ۵۷، سورة اعراف)
 پس همه دانسته اند آن را یقین که فرستد باد رب العالمین
 (م: ۴/۱۵۲؛ ۱۵۲)

فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ.

[پس زلزله ای سخت آنان را فروگرفت و در خانه های خود برجای مردند.] (آیه ۷۸، سورة اعراف)

در نوبی آورد جبریل امین شرح این زانوزدن را جاثمین
 (م: ۱/۲۵۵۱؛ ۲۵۳۹)

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تَحِبُّونَ
 النَّاصِحِينَ.

[صالح از آنان روی برگردانید و گفت: ای قوم من، رسالت پروردگارم را به شما رسانیدم و
 اندرزتان دادم ولی شما نیکخواهان را دوست ندارید.] (آیه ۷۹، سورة اعراف)

من بگفته پند شد بند از جفا شیر پند از مهر جوشد وز صفا
 بس که کردید از جفا بر جای من شیر پند افسرد در رگ های من
 (م: ۱/۶۱ - ۲۵۶۰ - ۴۹ - ۲۵۴۸)

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى
 عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ.

[پس از آنها رویگردان شد و گفت: ای قوم من، هر آینه پیام های پروردگارم را به شما
 رسانیدم و اندرزتان دادم. چگونه بر مردمی کافر اندوهگین شوم.] (آیه ۹۳، سورة اعراف)

کژ مخوان ای راست خواننده مُبین کَیْفَ آسَى قُلْ لَقَوْمٍ ظَالِمِینَ

(م: ۱ / ۲۵۷۰؛ 2558)

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا الْفَتْحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...

[اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم...] (آیه ۹۶، سوره اعراف)

گر بترسیدی از آن فقر آفرین گنج‌هاشان کشف گشتی در زمین

(م: ۳ / ۲۲۰۷؛ 2206)

أَفَآمِنُوا مَكَرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكَرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ.

[آیا پنداشتند که از مکر خدا درامانند؟ از مکر خدا جز زیانکاران ایمن ننشینند.] (آیه ۹۹، سوره اعراف)

ز مکر حق مباش ایمن اگر صد بخت بینی تو

به مال این چشم‌ها را اگر بینداری یقینی تو

(ک: ۲ / ۵۵۳)

فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ.

[عصایش را انداخت، اژدهایی راستین شد.] (آیه ۱۰۷، سوره اعراف)

جادوکانی ز فن چند عصا و رسن

مارکنند از فریب موسی و ثعبان رسید

(ک: ۲ / ۸۹۵)

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ.

[و دستش را بیرون آورد، در نظر آنان که می‌دیدند سفید و درخشان بود.] (آیه ۱۰۸، سوره

اعراف)

موسى خَضَرَ سِيرَتِ شَمْسِ الْحَقِّ تَبْرِيزِی

از سر تو قدم سازش قَصِدِ يَدِ بَيْضَاكُنْ

(ک: ۴ / ۱۸۷۶)

فَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ.

[گفتند: ای موسی، آیا نخست تو می افکنی، یا ما بیفکنیم؟] (آیه ۱۱۵، سورة اعراف)

لیک موسی را مقدم داشتند

ساحران او را مکرّم داشتند

زانک گفتندش که فرمان آن تست

خواهی اول آن عصا تو فکن نخست

(م: ۲۶/۱ - ۱۶۲۵؛ ۱۷ - ۱۶۱۶)

قَالَ أَتَقُولُوا...

[گفت شما بیفکنید...] (آیه ۱۱۶، سورة اعراف)

گفت نی اول شما ای ساحران افکنید آن مکرها را در میان

(م: ۱۶۲۷/۱ - ۱۶۱۸)

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ.

[و به موسی وحی کردیم که عصای خود را بیفکن. به ناگاه دیدند که همه جادوهایشان را

می بلعد.] (آیه ۱۱۷، سورة اعراف)

حلق بخشید او عصای عدل را خورد آن چندان عصا و حبل را

(م: ۳۷/۳ - ۳۷)

سحرهای ساحران دان جمله را مرگ چوبی دان که آن گشت اژدها

جادویها را همه یک لقمه کرد یک جهان پر شب بُد آن را صبح خورد

(م: ۶۳/۴ - ۱۶۶۲؛ ۶۳ - ۱۶۶۲)

وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوْفَّئْنَا مُسْلِمِينَ.

[خشم بر ما نمی گیری، جز آنکه چون نشانه های پروردگارمان بر ما آشکار شد به آنها ایمان

آوردیم. ای پروردگار ما، بر ما شکیبایی ببار و ما را مسلمان بمیران.] (آیه ۱۲۶، سورة اعراف)

فرمود رب العالمین با صابرانم همنشین ای همنشین صابران افرغ علینا صبرنا

(ک: ۲۰/۱)

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنِ

أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ

مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا آفَقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ.

[چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: ای پروردگار من، بنمای تا در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بیهوش بیفتاد. چون به هوش آمد گفت: تو منزهی، به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم.] (آیه ۱۴۳، سورة اعراف)

صوفی کامل شد و رست او ز نقص	کوه طور از نور موسی شد برقص
جسم موسی از کلوخی بود نیز	چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز
(م: ۱/۸۷۳-۸۷۲؛ ۸۶۸ - ۸۶۷)	
نه ز نامم پاره پاره گشت طور	حق همی گوید که ای مغرور کور
(م: ۲/۵۱۰؛ ۵۰۸)	
نغمه آذنی بهم در ساخته	جمله کف ها در دعا افراخته
(م: ۶/۲۴۵۱؛ ۲۴۴۵)	
کوه طور از مقدمش رقص گشت	چون برآمد موسی از اقصای دشت
(م: ۳/۴۲۶۸؛ ۴۲۶۷)	
کوه گردد گاه ریگ و گاه پشم	چون بتابد تَفّ آن خورشید خشم
(م: ۶/۲۳۹۸؛ ۲۳۹۳)	
می شکست از هم همی شد سو بسو	وصف هیبت چون تجلی زد بر او
(م: ۶/۲۴۴۰؛ ۲۴۳۴)	
همچو کوه طور نورش بر درد	کوه قاف ار پیش آید بهر سدّ
(م: ۶/۳۰۷۳؛ ۳۰۶۵)	
قدرتش جا سازد از قاروره یی	آنچ طورش بر نتابد ذره یی
که همی دزد ز نور آن کاف و طور	گشت مشکاة و زجاجی جای نور
(م: ۶/۷۶-۳۰۷۵؛ ۳۰۶۷ - ۳۰۶۶)	
پاره شد تا در درونش هم زند	بر برون که چو زد نور صمد
(م: ۶/۴۷۶۴؛ ۴۷۵۱)	

- وقت شور آمد و هنگام نگهداشت نماند
خاک زر می شود اندر کف اخوان صفا
پاره پاره شود و زنده شود چون که طور
- ما که مستیم چه دانیم چه مقدار ز نیم
خاک در دیده این عالم غدار ز نیم
گر ز برق دل خود بر که و کُھسار ز نیم
(ک: ۴/۱۶۴۶)
- عالم چو کوه طور شد هر ذره اش پرنور شد
طیور نعره آر نی همی زنند چرا
چون موسی رخ زردش توبه مکن از دردش
- مانند موسی روح هم افتاد بیهوش از لقا
(ک: ۱/۳۳)
- که طور یافت ربیع و کلیم جان میقات
(ک: ۱/۴۸۲)
- تا یار نَعَمْ گوید گر گفتن لن دارد
(ک: ۲/۶۲۶)
- که نعره آر نی خیزد از دم دیدار
(ک: ۳/۱۱۴۱)
- گر سماع لَنْ ترانی می کند
(ک: ۲/۸۲۲)
- از هر سنگیش خاست دیده
(ک: ۵/۲۳۴۹)
- بخوان بر خود مخوان این را فسانه
(ک: ۵/۲۳۴۶)
- تا که می نوشید و می را بر نتافت
هَلْ رَأَيْتُمْ مِنْ جَبَلٍ رَقَصَ الْجَمَلُ
(م: ۱۶/۳-۱۵؛ ۱۵-۱۶)
- کوه در رقص آمد و چالاک شد
طور مست و خر موسی صاعقا
(م: ۱/۲۶-۲۵؛ ۲۵-۲۶)
- جسم خاک از عشق بر افلاک شد
عشق جان طور آمد عاشقا

ز بس احسان که فرمودی چنانم آرزو آمد

که موسی چون سخن بشنود در می خواست دیداری

(ک: ۵ / ۲۵۳۴)

برون کن سر که جان سر خوشانی فرو کن سر ز بام بی نشانی

به کوه طور تو بسیار موسی ز غیرت گفته نی نی لَئْتَرَانِی

ز شمس الذین بپرس اسرار لن را که تبریز است دریای مَعَانِی

(ک: ۶ / ۲۷۰۴)

ای که ز یک تابش تو کوه اُحُد پاره شود

چه عجب ار مشت گلی عاشق و بیچاره شود

(ک: ۲ / ۵۴۴)

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ

وَالْإِنْجِيلِ...

[آنانکه از این رسول، این پیامبر اُمّی که نامش در تورات و انجیل خود نوشته می یابند

پیروی می کنند...] (آیه ۱۵۷، سورة اعراف)

بود در انجیل نام مصطفی آن سر پیغامبران بحر صفا

(م: ۱ / ۷۳۲ : 727)

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.

[و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانسان را بیرون آورد. و آنان را بر خودشان گواه

گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم. تا در روز قیامت

نگویید که ما از آن بی خبر بودیم.] (آیه ۱۷۲، سورة اعراف)

گفت اَلَسْتُ تو بگفتی بلی شکر بلی چیست کشیدن بلا

سِرِّ بلی چیست که یعنی منم حلقه زین درگه فقر و فنا

هم بُرو از جا و هم از جا مرو جاز کجا؟ حضرت بی جاکجا

(ک: ۱ / ۲۵۱)

از آلت آمد صلاح الدین تمام	تو را ز امروز و از فردا مگیر (ک: ۱۱۰۶/۳)
با پر بلی بلند می پز	چون محرم گلشن الستی (ک: ۲۷۴۱/۶)
از پی مردم رُبایی هر دو هست	شاخِ حلم و خشم از عهد الست
بهر این لفظ آلتِ مُستبین	نفی و اثبات است در لفظی قرین
ز آنکه اِستفهام اثباتیست این	لیک در وی لفظ لیس شد قرین (م: ۲۶/۵ - ۲۱۲۴؛ 26 - 2124)
خاصه این باده که از خُم بلیست	نه میی که مستی او یکشیبست (م: ۲۰۹۷/۴؛ 2097)
مر شما را وقتِ ذراتِ آلت	دیده‌ام پا بسته و منکوس و پست (م: ۴۵۴۴/۳؛ 4543)
گر خطا کُشتم، دیت بر عاقله‌ست	عاقله جانم تو بودی از الست (م: ۲۴۷۱/۳؛ 2470)
بُد عُمَر را نام اینجا بُت پرست	لیک مؤمن بود نامش در الست (م: ۱۲۴۶/۱؛ 1241)
هر دمی از وی همی آید آلت	جوهر و اعراض می گردند هست
گر نمی آید بلی زیشان ولی	آمد نشان از عدم باشد بلی (م: ۲۱/۱ - ۲۱۲۰؛ 11 - 2110)
روح آنکس کو به هنگام الست	دید ربّ خویش و شد بی خویش مست (م: ۱۶۷۰/۲؛ 1667)
هر که در روزِ آلت آن شیر خورد	همچو موسی شیر را تمیز کرد (م: ۲۹۷۸/۲؛ 2970)
آن ادب کردن بود، یعنی مکن	هیچ تحویلی از آن عهدِ کهن (م: ۳۵۰/۳؛ 350)

همچنانکه ذوقِ آن بانگِ الست	در دل هر مؤمنی تا حشر هست (م: ۳/ ۲۳۴۵؛ 2344)
هر که خوابی دید از روز آلت	مست باشد در ره طاعات مست (م: ۳/ ۲۳۴۹؛ 2348)
در الست آن کو چنین خوابی ندید	اندرین دنیا نشد بنده و مُرید (م: ۳/ ۲۳۵۴؛ 2353)
متصل گردد بدان بحرِ الست	چونکه شد دریا، زهرِ تغییر رست (م: ۴/ ۳۴۲۵؛ 3425)
ما در این دهلِیز قاضی قضا که بلی گفتیم و آن را ز امتحان	بهرِ دعویّ آستیم و بلی فعل و قولِ ما شهودست و بیان (م: ۵/ ۵- ۱۷۴؛ 174)
لاجرم دنیا مقدّم آمدست	تا بدانی قدر اقلیم الست (م: ۵/ ۶۰۰؛ 600)
هر که از جامِ الست او خورد پار	هستش امسال آفتِ رنج و خمار (م: ۵/ ۸۳۰؛ 830)
دشمنیِ آن دل از روز الست	سبزوارِ طبع را میرائی است (م: ۵/ ۸۹۵؛ 895)
نه بدانجا صورتی، نه هیکلی	زاده از وی صد آلت و صد بلی (م: ۵/ ۳۲۶۴؛ 3263)
مطرب آغازید پیش تُرکِ مست	در حجابِ نغمه آسارِ آلت (م: ۶/ ۷۰۶؛ 703)
<p>و لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أُذُنٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.</p> <p>[برای جهنم بسیاری از جنّ و انس را بیافریدیم. ایشان را دل‌هایی است که بدان نمی‌فهمند و چشم‌هایی است که بدان نمی‌بینند و گوش‌هایی است که بدان نمی‌شنوند. اینان همانند چارپایانند</p>	

حتی گمراه تر از آنهایند. اینان خود غافلاند. [آیه ۱۷۹، سورة اعراف]

آنکه کالانعام بُد بَلْ هُمْ أَضَلُّ گرچه پُر مکرست آن گنده بغل

(م: ۲ / ۳۰۹۰؛ 3082)

نام کالانعام کرد آن قوم را ز آنکه نسبت کو به یقظه نُوم را

(م: ۴ / ۱۵۲۲؛ 1522)

خر ننگ دارد ز آن دغل از حق شنو بَلْ هُمْ أَضَلُّ

ای چون مُخَنَّث غُنْجِ او چون قحبگان تخمیش او

(ک: ۵ / ۲۱۳۷)

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّيْهَا
حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ
الشَّاكِرِينَ.

[اوست که همه شمارا از یک تن بیافرید. و از آن یک تن زنش را نیز بیافرید تا به او آرامش
یابد. چون با او در آمیخت، به باری سبک بارور شد و مدتی با آن سر کرد. و چون بار سنگین
گردید، آن دو، الله پروردگار خویش را بخواندند که اگر ما را فرزندی صالح دهی از سپاسگزاران
خواهیم بود. (آیه ۱۸۹، سورة اعراف)]

چون پی یَسْكُنَ إِلَيْهَاش آفرید کی تواند آدم از حوّا بُرید

(م: ۱ / ۲۴۳۵؛ 2425)

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ.

[و اگر آنها را به راه هدایت بخوانی نمی شنوند و می بیننی که به تو می نگرند ولی گویی که

نمی بینند. (آیه ۱۹۸، سورة اعراف)]

گفت یزدان که تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ نقش حَمَامند، هُمْ لَا يُبْصِرُونَ

(م: ۴ / ۳۴۷۹؛ 3479)

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَانصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

[چون قرآن خوانده شود به آن گوش فرادهید و خاموش باشید، شاید مشمول رحمت خدا

شوید. (آیه ۲۰۴، سورة اعراف)]

خاموش که گفت نیز هستی است باش از پی آنصِتُوا ش الکن
(ک: ۴/ ۱۹۳۴)

چو گفتست آنصِتُوا ای طوطی جان بسپر خاموش و رو تا آشیانه
(ک: ۵/ ۲۳۴۶)

آنصِتُوا را گوش کن، خاموش باش چون زبان حق نگشتی، گوش باش
(م: ۲/ ۳۴۶۸؛ ۳۴۵۶)

آنصِتُوا بپذیر تا بر جان تو آید از جانان جزای آنصِتُوا
(م: ۳/ ۲۷۲۷؛ ۲۷۲۶)

این سگان کردند ز امرِ آنصِتُوا از سَفَه و عَوَغ کنان بر بدرِ تو
(م: ۴/ ۱۴۶۶؛ ۱۴۶۶)

آنصِتُوا یعنی که آتب را به لاغ هین تلف کم کن که لب خشکست باغ
(م: ۵/ ۳۲۰۰؛ ۳۱۹۹)

چون تو گوشی، او زبان، نی جنس تو گوش ها را حق بفرمود آنصِتُوا
(م: ۱/ ۱۶۳۱؛ ۱۶۲۲)

پیش بینایان خبر گفتن خطاست کان دلیل غفلت و نقصان ماست
پیش بینا شد خموشی نفع تو بهر این آمد خطاب آنصِتُوا

(م: ۴/ ۷۲ - ۷۱؛ ۲۰۷۱ - ۷۲؛ ۲۰۷۱ - ۷۲)

وَإِذْ كُنْزُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآضَالِ وَ
لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ.

[پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس، بی آنکه صدای خود بلند کنی، هر صبح و شام

یاد کن و از غافلان مباش.] (آیه ۲۰۵، سوره اعراف)

بهتر ازین کَرَم بُود جرم ترا گنه تُرا شرح کنم که پیش من بر چه نمط فغان کنی

(ک: ۵/ ۲۴۶۵)

سورة انفال

... وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يَذْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ...

[... و از آسمان برایتان بارانی بارید تا شست و شویتان دهد و وسوسه شیطان را از شما دور

کند...] (آیه ۱۱، سورة انفال)

آب بهر این ببارید از سماک تا پلیدان را کند از خُبث پاک

(م: ۵ / ۱۹۹؛ 199)

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَ لِيُبَلِّغَ الْمُؤْمِنِينَ
مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

[شما آنان را نمی‌کشید، خدا بود که آنها را می‌کشت. و آن‌گاه که تیر می‌انداختی، تو تیر

نمی‌انداختی، خدا بود که تیر می‌انداخت، تا مؤمنان را به آزمونی نیکو از جانب خویش بیازماید.]

(آیه ۱۷، سورة انفال)

مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ هُمْ زَخْدَاسْت تیر ناگه کزین کمان آمد

(ک: ۲ / ۹۸۴)

مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ رَاسْت دَان هرچه کارد جان بود از جان جان

(م: ۲ / ۲۵۳۶؛ 2530)

مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ كَفْت حَق کار حق بر کارها دارد سَبَقِ

(م: ۲ / ۱۳۰۹؛ 1306)

مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ نَسَبْتِ اسْت نفی اثبات است و هر دو مثبت است

آن تو افکندی چو بر دست تو بود تو نه افکندی که قوت حق نمود

(م: ۳ / ۶۱ - ۳۶۶۰؛ 60 - 3559)

تو ز قران بازخوان تفسیر بیت گفت ایزد مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ

گر بپرانیم تیر آن نه زماست ما کمان و تیراندازش خداست

(م: ۱ / ۲۰ - ۶۱۹؛ 16 - 615)

رخت خود را من ز ره برداشتم غیر حق را من عدم انگاشتم

(م: ۱ / ۳۸۰۵؛ 3790)

ما رمیت اِذْ رَمَیْتُمْ در حراب	من چو تیغم وان زننده آفتاب
(م: ۱ / ۳۸۰۴؛ 3789)	
ما رَمَیْتِ اِذْ رَمَیْتِ خوانده‌ای	لیک جسمی در تجزّی مانده‌ای
(م: ۴ / ۷۶۳؛ 763)	
ما رَمَیْتِ اِذْ رَمَیْتِ ابتلاست	بر نبی کم نه گنه کان از خداست
(م: ۴ / ۱۷۲۵؛ 1725)	
ما رَمَیْتِ اِذْ رَمَیْتِ گشته‌ای	خویشتن در موج چون کف هشته‌ای
(م: ۴ / ۲۹۴۷؛ 2947)	
چون شدی بیخود هر آنچه تو کنی	ما رَمَیْتِ اِذْ رَمَیْتِ آمنی
(م: ۶ / ۱۵۲۷؛ 1523)	
ما رَمَیْتِ اِذْ رَمَیْتِ بی‌ویست	همچنین قال الله از صمتش بجست
(م: ۶ / ۲۲۵۱؛ 2245)	
گفت حقش ای کمند انداز بیت	آن ز من دان ما رَمَیْتِ اِذْ رَمَیْتِ
(م: ۶ / ۲۸۴۳؛ 2835)	
ما رَمَیْتِ اِذْ رَمَیْتِ احمد بُدست	دیدن او دیدن خالق شدست
(م: ۶ / ۳۲۰۶؛ 3197)	
ما رَمَیْتِ اِذْ رَمَیْتِ فتنه‌ای	صد هزاران خرمن اندر خفته‌ی
(م: ۶ / ۴۵۹۲؛ 4579)	
ما رَمَیْتِ اِذْ رَمَیْتِ از شکارستان غیب	می‌جهاند تیرهای بی کمان ای عاشقان
(ک: ۴ / ۱۹۵۴)	

ذَلِكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ مُؤْمِنٌ كَيِّدُ الْكَافِرِينَ.

[اینچنین بود. و خدا سست کننده حيلة کافران است.] [آیه ۱۸، سورة الانفال]

باز از یادش رود توبه و انین
 کَاوَهَنَّ الرَّحْمَنُ كَيْدَ الْكَاذِبِينَ
 (م: ۶ / ۳۵۵؛ 352)

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.

[تا آن‌گاه که تو در میانشان هستی خدا عذابشان نکند و تا آن‌گاه که از خدا آمرزش می‌طلبند،

نیز خدا عذابشان نخواهد کرد.] (آیه ۳۳، سوره انفال)

چون دل آن شاه زیشان خون بود عصمتِ و آنتَ فیہم چون بود

(1403 : ١٤٠٦ / ٢ : م)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً...

[کافران اموالشان را خرج می‌کنند تا مردم را از راه خدا باز دارند. اموالشان را خرج خواهند کرد و حسرت خواهند برد....] (آیه ۳۶، سوره انفال)

در نُبی اِنذار اهل غفلتست کان همه انفاق هاشان حسرتست

(م: ١ / ٢٢٤١ : 2231)

...لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ.

[... تا هر که هلاک می‌شود به دلیلی هلاک شود و هر که زنده می‌ماند به دلیلی زنده ماند. هر

آینہ خدا شنوا و داناست. [(آیہ ۴۲، سورہ انفال)

تَاكَه يَهْلِكُ مَن هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ تَاكَه يَنْجُو مَن نَجَى وَاسْتَيْقَنَ

(1878 : ۱۸۸۳ / ۶ : م)

وَاذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذَا التَّفَاقُتُمْ فِي آعَيْنِكُمْ لَقِيلًا وَيَقَالُ لَكُمْ فِي أَغْنِيهِمْ لِيَقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا...

[و آنگاه چون به هم رسیدند آنان را در چشم شما اندک نمود و شما را نیز در چشم آنان اندک تا آن کار که مقرر داشته بود واقع گردید...] [آیه ۴۴، سوره انفال]

همچنانکه لشکر انبوه بود مر پیمبر را به چشم اندک نمود

(م: ٢ / ٢٢٩٧ : 2292)

کم نمود او را و اصحاب و را آن جہاد ظاہر و باطن خدا

(2295 : ٢٣٠٠ / ٢ : م)

وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ
فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَصْبَرْتُ مَا لَا تَصْبِرُونَ إِنِّي
أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

[شیطان کردارشان را در نظرشان بیاراست و گفت: امروز از مردم کسی بر شما پیروز نمی‌شود و من پناه شمایم. ولی چون دو فوج روبه‌رو شدند او بازگشت و گفت: من از شما بیزارم، که چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید، من از خدا می‌ترسم که او به سختی عقوبت می‌کند.] (آیه ۴۸، سورة انفال)

همچو شیطان در سپه شد صد یکم	خواند افسون که اِنْنِی جَارُ لَکُم
چون قریش از گفت او حاضر شدند	هر دو لشکر در ملاقات آمدند
دید شیطان از ملائک اسپهی	سوی صف مؤمنان اندر رهی
آن جُنوداً لَمْ تَرَوْهَا صف زده	گشت جان او ز بیم آتشکده
پای خود واپس کشیده می‌گرفت	که همی بینم سپاهی من شگفت
که أَخَافُ اللهَ مَالِی مِنْهُ عَوْن	إِذْهَبُوا اِنْسِی اَرِی مَا لَا تَرَوْن

(م: ۴۲/۳ - ۴۰۳۷؛ ۴۱ - ۴۰۳۶)

حق پی شیطان بدین سان زد مَثَل	که ترا در رزم آرد با حَیَل
که ترا یاری دهم، من با تُوم	در خطرها پیش تو من می‌دوم
اِسپرت باشم گه تیرِ خدنگ	مخلص تو باشم اندر وقتِ تنگ
جان فدای تو کنم در اِنتهاش	رُستمی، شیری، هَلا مردانه باش

(م: ۲۶/۶ - ۳۶۲۳؛ ۱۳ - ۳۶۱۰)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ ضَابِرُونَ يَغْلِبُوا
مَا تَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ.

[ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ برانگیز. اگر از شما بیست تن باشند و در جنگ پایداری کنند، بر دویست تن غلبه خواهند یافت. و اگر صد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌شوند. زیرا آنان مردمی عاری از فهمند.] (آیه ۶۵، سورة انفال)

ور فقیری کُوس تَمَّ الْفَقْرُ فَهَوَّ اللهُ بَزَن ور فقیهی پاک باش از اِنَّهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

(ک: ۴/۱۹۴۸)

سورة توبه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَ
إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيَكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

[ای کسانی که ایمان آورده اید، مشرکان نجسند و از سال بعد نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند. و اگر از بینوایی می ترسید، خدا اگر بخواهد به فضل خویش بی نیازتان خواهد کرد. زیرا خدا دانا و حکیم است.] (آیه ۲۸، سورة توبه)

مشرکان را زان نجس خواندست حق کاندرون پشک زادند از سَبَقِ
(م: ۴/ ۲۹۵؛ 295)

چون نجس خواندست کافر را خدا آن نجاست نیست بر ظاهر ورا
(م: ۳/ ۲۰۹۵؛ 2094)

... فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا...

[... خدا به دلش آرامش بخشید و با لشکری که شما آن را نمی دیدید تأییدش کرد...]
(آیه ۴۰، سورة توبه)

رخت عقلت با تُوسِت و عاقلی کز جنود آلم تَرَوْها غافلی
(م: ۳/ ۳۸۷۲؛ 3871)

آن جُنود آلم تَرَوْها صف زده گشت جان او ز بیم آتشکده
(م: ۳/ ۴۰۴۰؛ 4039)

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا تُضْعَمُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ
سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ.

[اگر با شما به جنگ بیرون آمده بودند، چیزی جز اضطراب به شما نمی افزودند، و تا فتنه انگیزی کنند و برای دشمنان به جاسوسی پردازند در میان شما رخنه می کردند، و خدا به ستمکاران آگاه است.] (آیه ۴۷، سورة توبه)

زانکه زادوگم خَبالاً گفست حق کز رفاق سست برگردان ورق
(م: ۳/ ۴۰۲۲؛ 4021)

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ
وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ قَرِيبَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

[صدقات برای فقیران است و مسکینان و کارگزاران جمع آوری آن. و نیز برای به دست آوردن دل مخالفان و آزاد کردن بندگان و قرض داران و انفاق در راه خدا و مسافران نیازمند و آن فریضه‌ای است از جانب خدا. و خدا دانا و حکیم است.] (آیه ۶۰، سوره توبه)

ای دشمن عقل و جان شیرین	نور موسی و طور سینین
ای آنکه طیب دردهایی	بی قرص بنفشه و فستین
ای باعث رزق مُستمندان	بی قوصره و جوال و خرجین
امشب صدقات می دهد شاه	إِنَّ الصَّدَقَاتِ لِلْمَسَاكِينِ

(ک: ۴/ ۱۹۳۲)

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ...

[بعضی از ایشان پیامبر را می آزارند و می گویند که او به سخن هرکس گوش می دهد. او برای شما شنونده سخن خیر است...] (آیه ۶۱؛ سوره توبه)

سِرکشد گوش محمد در سُخُن	کِش بگوید در نُبی حق هُوَ أُذُن
سر بسرگوش است و چشم است این نبی	تازه زو ما، مُرضِعت او، ما صبی

(م: ۳/ ۱۰۳-۱۰۲؛ ۱۰۳ - ۱۰۲)

فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

[به سزای اعمالی که انجام داده‌اند باید که اندک بخندند و فراوان بگریند.] (آیه ۸۲،

سوره توبه)

گفت فَلْيَبْكُوا کثیراً گوش دار	تا بریزد شیز فضل کردگار
---------------------------------	-------------------------

(م: ۵/ ۱۳۷؛ ۱۳۷)

روشنی خانه باشی همچو شمع	گر فرو باشی تو همچون شمع دَمع
ز امر حق وَابْكُوا کثیراً خوانده‌ای	چون سر بریان چه خندان مانده‌ای

(م: ۶/ ۱۵۸۶؛ ۱۵۸۶)

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدُ أُتْسَى عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رِجَالٌ

يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ.

[هرگز در آن مسجد نماز مگزار. مسجدی که از روز نخست بر پرهیزگاری بنیان شده
شایسته تر است که در آنجا نماز کنی. در آنجا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه باشند، زیرا
خدا پاکیزگان را دوست دارد.] (آیه ۱۰۸، سورة توبه)

ای گذر کرده ز حال و از محال رفته اندر خانه فیهِ رجال
ای بیدیده روی وجهُ الله را کاین جهان بر روی او باشد چو خال
(ک: ۱۷/۷)

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُغَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَوَعْدًا عَلَيْهِ حَقٌّ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ
اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِالَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

[خدا از مؤمنان جانها و مالهایشان را خرید، تا بهشت از آنان باشد، در راه خدا جنگ
می کنند، چه بکشند یا کشته شوند وعده ای که خدا در تورات و انجیل و قرآن داده است به حق
برعهده اوست. و چه کسی بهتر از خدا به عهد خود وفا خواهد کرد؟ بدین خرید و فروخت که
کرده اید شاد باشید که کامیابی بزرگی است.] (آیه ۱۱۱، سورة توبه)

لب بُبَسِّتَ مست در بیع و شری مشتری بی حد که الله آشتری
(م: ۲/۳۲۷۵؛ 3267)

مال و تن برفاند ریزان فنا حق خریدارش که الله آشتری
(م: ۳/۴۱۱۶؛ 4115)

مشتری ماست الله آشتری از غم هر مشتری هین برتر آ
(م: ۵/۱۴۶۳؛ 1463)

زین دکان با میکاسان برتر آ تا دکان فضل گاه الله آشتری
(م: ۶/۱۲۶۹؛ 1265)

شربتی خوردم ز الله اشتري تا به محشر تشنگی ناید مرا
(م: ۴/۳۵۱۳؛ 3513)

مشتری من خدایست او مرا می کشد بالا که الله اشتري
(م: ۲/۲۴۴۳؛ 2438)

ای خداوند این خُم و کوزه مرا درپذیر از فضل الله اشتري

(م: ۱ / ۲۷۲۱؛ ۲۷۰۹)

حق تعالی فخر آورد از وفا گفت من اوفی بعهد غیرنا

(م: ۳ / ۳۲۳؛ ۳۲۳)

بهای باده مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسُهُمْ هوای نفس بمان گر هوات بیع و شراست

(ک: ۱ / ۴۸۹)

نی مشتری بینوا بل نورالله اشتري گر یوسفی باشد ترازین پیرهن بویی بری

(ک: ۵ / ۲۴۲۹)

در طالع مه چو مشتری گشتی ز الله عطای اشتري دیدی

(ک: ۶ / ۲۷۲۳)

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمِيرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ.

[توبه کنندگانند، پرستندگانند، ستایندگانند، روزه دارانند، رکوع کنندگانند، سجده کنندگانند، امرکنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکرند و حافظان حدود خدايند. و مؤمنان را بشارت ده.] (آیه ۱۱۲، سوره توبه)

کی شنود این بانگ را بی گوش ظاهر دمبدم تائبون العابدون الحامدون السائحون

(ک: ۴ / ۱۹۴۸)

در طالع مه چو مشتری گشتی ز الله عطای اشتري دیدی

(ک: ۲۹۹ / ۲۹۹)

أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ.

[آیا نمی بینند که در هر سال یک یا دو بار مورد آزمایش واقع می شوند؟ ولی نه توبه

می کنند و نه پند می گیرند.] (آیه ۱۲۶، سوره توبه)

گفت یزدان از ولادت تا به حین يُفْتَنُونَ كُلَّ عَامٍ مَرَّتَيْنِ

(م: ۳ / ۷۴۵؛ ۷۴۵)

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

[اگر بازگردند بگو: خدا برای من کافی است، خدایی جز او نیست بر او توکل کردم و اوست پروردگار عرش بزرگ.] [آیه ۱۲۹، سورة توبه]

عقل قربان کن به پیش مصطفی حَسْبِيَ اللَّهُ گوی که الله ام کَفَى

(م: ۴ / ۱۴۰۸؛ ۱۴۰۸)

سورة یونس

وَ إِذَا أَدَّأْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءَ مَسْتَهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ.

[هرگاه پس از گزندی که به مردم رسیده است رحمتی به آنها بچشانیم، بینی که در آیات ما بداندیشی می‌کنند. بگو: مکر خدا سریع‌تر است؛ رسولان ما نیز، بداندیشی‌های شما را می‌نویسند.] (آیه ۲۱، سورة یونس)

که مکر حق چنان تند است کزوی دیده جانت

ترا عرشی نماید او وگر باشی زمینی تو

(ک: ۵ / ۲۱۶۹)

وَ مَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا...

[بیشترشان فقط تابع گمانند، و گمان نمی‌تواند جای حق را بگیرد....] (آیه ۳۶، سورة یونس)

از حق ان الظن لا یغنی رسید مرکب ظن بر فلک‌هاکی دوید

(م: ۱ / ۳۴۵۶؛ ۳۴۴۲)

وَ لَا يَخْزُنَكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

[سخن آنان تو را محزون نسازد. عزت به تمامی از آن خداوند است. اوست که شنوا و

داناست.] [آیه ۶۵، سورة یونس]

الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا چو شنیدیت خاطر به سوی سبوت و دستار مدارید

(ک: ۲ / ۶۵۵)

وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَ عَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ

الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

[ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم. فرعون و لشکریانش به قصد ستم و تعدی به تعقیبشان پرداختند. چون فرعون غرق می شد گفت: ایمان آوردم که هیچ خداوندی جز آن که بنی اسرائیل بدان ایمان آورده اند نیست، و من از تسلیم شدگانم.] (آیه ۹۰، سوره یونس)

فرعون ز فرعونی آمَنْتُ بجان گفته بر خرقة جان دیده زایمان تَكَلّی دیگر
(ک: ۲/ ۱۰۲۸)

بی سبب مر بحر را بشکافتند بی زراعت چاش گندم یافتند
(م: ۳/ ۲۵۱۹؛ 2518)

موج دریا چون به امر حق بتاخت اهل موسی راز قِبْطی و اشناخت
(م: ۱/ ۸۶۸؛ 863)

نوح و موسی را نه دریا یار شد نه بر اعداشان به کین قهّار شد
(م: ۱/ ۱۸۵۰؛ 1841)

جاده باشد بحر ز اسرائیلیان غرقه گه باشد ز فرعون عَوان
(م: ۳/ ۳۰۳۰؛ 3029)

آتش آن را رام چون خلخال شد بحر آن را رام شد، حَمال شد
(م: ۳/ ۳۱۰۳؛ 3102)

آنچه بر فرعون زد آن بحر کین وانچه با قارون نمودست این زمین
(م: ۴/ ۷۸۵؛ 785)

نیل تمیز از خدا آموختست که گشاد آن را و این را سخت بست
(م: ۴/ ۲۸۱۸؛ 2818)

همچو آب نیل دانی وقت غرق کو میان هر دو امت کرد فرق
(م: ۴/ ۲۸۲۹؛ 2829)

لشکر آرد او بگه تا حَوْل نیل تا زند بر موسی و قومش سیل
ایمَنی امت موسی شود او به تَحْتَ الْأَرْض و هامون در رود

(م: ۶/ ۷۰-۷۱؛ ۴۳۶۹ - 57 - 4356)

سورة هود

فَلَعَلَّكَ نَارِكُ بَعْضُ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ.

[مبادا که برخی از چیزهایی را که به تو وحی کرده ایم واگذاری و بدان دلتنگ باشی که می گویند: چرا گنجی بر او افکنده نمی شود؟ و چرا فرشته ای همراه او نمی آید؟ جز این نیست که تو بیم دهنده ای بیش نیستی و خداست که کار ساز هر چیزی است.] (آیه ۱۲، سوره هود)
تاج زرین بده و سیلی آن یار بخر و رکسی نشنود این را إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ
(ک: ۳/ ۱۰۹۰)

وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ...

[نوح کشتی می ساخت و هر بار که مهتران قومش بر او می گذشتند مسخره اش می کردند...] (آیه ۳۸، سوره هود)

نوح اندر بادیه کشتی بساخت صد مثل گو از پی تَسَخَّرَ بتاخت
(م: ۳/ ۲۷۹۶؛ ۲۷۹۵)

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ.

[چون فرمان ما فراز آمد و تنور جوشید، گفتیم: از هر نر و ماده دو تا و نیز خاندان خود را در کشتی بنشان - مگر آن کس را که حکم درباره اش از پیش صادر شده باشد - و نیز آنهایی را که به تو ایمان آورده اند. و جز اندکی به او ایمان نیاورده بودند.] (آیه ۴۰، سوره هود)

چو دریای عتاب تو بجوشد برآید موج طوفان از تنوری
(ک: ۶/ ۲۶۹۹)

وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ.

[و نوح پسرش را که در گوشه ای ایستاده بود ندا داد: ای پسر، با ما سوار شو و با کافران مباش.] (آیه ۴۲، سوره هود)

هی بیا در کشتی بابا نشین تا نگردي غرق طوفان ای مهین
(م: ۳/ ۱۳۱۰؛ ۱۳۰۹)

قَالَ سَاوِيَ إِلَىٰ جِبَلٍ يَفْعَصُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَ
حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ.

[گفت: من بر سر کوهی که مرا از آب ننگه دارد، جا خواهم گرفت. گفت: امروز هیچ
نگهدارنده‌ای از فرمان خدا نیست مگر کسی را که بر او رحم آورد. ناگهان موج میان آن دو حایل
گشت و او از غرق شدگان بود.] [آیه ۴۳، سوره هود]

همچو کنعان سوی هر کوهی مرو از نَبی لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ شَنُو
(م: ۴ / ۳۳۶۱؛ 3361)

که رهد از مکر تو ای مُخْتَصِم غرق طوفانیم إِلَّا مَنْ عَصِمَ
(م: ۲ / ۲۶۷۷؛ 2670)

هین مکن، کین موج طوفانِ بلاست دست و پا و آشنا امروز لا ست
بادِ قهرست و بلايِ شمع کُش جز که شمع حق نمی‌پاید خمش
گفت نه، رفتم بر آن کوه بلند عاصمست آن‌که مرا از هرگزند
هین مکن که کوه‌گاه است این زمان جز حبیبِ خویش را ندهد امان
(م: ۳ / ۱۵-۱۳۱۲؛ 14 - 1311)

همچو کنعان سر ز کشتی و امکش که غرورش داد نَفْسِ زیر کَش
که بر آیم بر سر کوه مَشید مَنّتِ نوحم چرا باید کشید
(م: ۴ / ۱۰-۱۴۰۹؛ 10 - 1409)

همچو کنعان کو ز ننگِ نوح رفت بر فراز قلّه آن کوه زفت
(م: ۶ / ۲۳۶۴؛ 2359)

نه چو کنعان کو ز کبر و ناشناخت از کِه عاصم سفینه فَوْز ساخت
(م: ۶ / ۲۳۷۲؛ 2367)

و قِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيَضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ
عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

[و گفته شد: ای زمین آب خود فرو برو ای آسمان باز ایست. آب فرو شد و کار به پایان آمد
و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و ندا آمد که ای لعنت باد بر مردم ستمکاره.] [آیه ۴۴، سوره هود]

نیست خود بی چشم تر کور از زمین این زمین از فضل حق شد خصم بین
نور موسی دید و موسی را نواخت خسف قارون کرد و قارون را شناخت
رجف کرد اندر هلاک هر دَعِی فهم کرد از حق که یا اَرْضُ اُبْلَعِی

(م: ۲/ ۷۴-۷۵؛ ۲۳۷۲-۶۹ - 2367)

و نَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنِّي أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ
الْحَاكِمِينَ.

[و نوح پروردگارش را ندا داد: ای پروردگار من، پسر من از خاندان من بود و وعده تو حق
است و نیرومندترین حکم‌کنندگان تو هستی.] (آیه ۴۵، سوره هود)

و عده کردی مرا تو بارها که بیابد اهلت از طوفان رها

(م: ۳/ ۱۳۳۳؛ 1332)

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي
أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

[گفت: ای نوح، او از خاندان تو نیست، او عملی است ناصالح. از سِرِ نا آگاهی از من چیزی
مخواه. برحذر می‌دارم تو را که از مردم نادان باشی.] (آیه ۴۶، سوره هود)

گفت او از اهل و خویشان نبود خود ندیدی تو سپیدی او کبود

(م: ۳/ ۱۳۳۵؛ 1334)

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

[ای قوم من، در برابر رسالت من از شما مزدی نمی‌طلبم. مزد من تنها با آن کسی است که مرا
آفریده است. چرا از روی خرد نمی‌اندیشید.] (آیه ۵۱، سوره هود)

هر نسبیتی گفت با قوم از صفا من نخواهم مزد پیغام از شما
من دلیلم، حق شما را مُشتري داد حَقِّ دَلَالَتِمْ هر دو سری

(م: ۲/ ۷۷-۷۸؛ ۵۷۶-۷۵ - 574)

دست مزدی می نخواهیم از کسی دستمزد ما رسد از حق بسی

(م: ۳/ ۲۷۰۹؛ 2708)

... إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِیْظٌ.

[... زیرا پروردگار من، نگهبان همه چیزهاست.] (آیه ۵۷، سوره هود)

باز اندر خاطرش این فکر جست کز پی هر چیز یزدان حافظست

(م: ۶/ ۱۹۳۳؛ ۱۹۲۸)

و يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ.

[ای قوم من، این ماده شتر خداوند است و نشانه‌ای است برای شما. بگذاریدش تا در زمین

خدا بچرد و به بدی میازاریدش که به زودی عذاب شما را فرو گیرد.] (آیه ۶۴، سوره هود)

نَاقَةُ اللَّهِ بزاده به دعای صالح جهت مُعْجَزَةُ دین ز کمرگاه جبل

(ک: ۳/ ۱۴۳۴)

و لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ.

[به تحقیق رسولان ما برای ابراهیم مژده آوردند. گفتند: سلام. گفت: سلام. و لحظه‌ای بعد

گوساله‌ای بریان حاضر آورد.] (آیه ۶۹، سوره هود)

جبرئیل با لطف و رشد عجل سمین را چون چشد

این دام و دانه کی کشد عنقای خوش منقار را

(ک: ۱/ ۲۴)

جبرئیلی را بر اُسْتُنْ بسته‌ای پرو بالش را به صد جا خسته‌ای

پیش او گوساله بریان آوری گه کشی او را به کهدان آوری

که بخور اینست ما را لوت و پوت نیست او را جز لقاء الله قوت

(م: ۳/ ۴۰۱ - ۳۹۹؛ ۳۹۹ - ۳۹۹)

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنِ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

[همراه با آنان که با تو رو به خدا کرده‌اند، همچنان که مأمور شده‌ای ثابت قدم باشی و طغیان

مکنید که او به هر کاری که می‌کنید بیناست.] (آیه ۱۱۲، سوره هود)

مانع آید از سخن‌های مهم انبیا بردند امر فاستقیم

(م: ۳/ ۲۶۶۹؛ ۲۶۶۸)

سورة یوسف

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...

[و بدین سان پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تعبیر خواب می‌آموزد...] (آیه ۶، سورة یوسف)
 بر سر ملک جمالش داد حق مُلْكَتِ تَعْبِيزَ بِي دَرَس و سَبَق

(م: ۶ / ۳۱۱؛ 3103)

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهُ فِي غِيَابِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ.

[یکی از ایشان گفت: اگر می‌خواهید کاری کنید، یوسف را مکشید؛ در عمق تاریک چاهش
 بیفکنید تا کاروانی او را برگیرد.] (آیه ۱۰، سورة یوسف)

نَفْسِي هَمْرَه مَا هُمْ نَفْسِي مَسْتِ إِلَهَم نَفْسِي يَوْسُفَ چَاهَم نَفْسِي جَمْلَه گَزَنَدَم
 (ک: ۳ / ۱۶۰۸)

أَرْسَلْنَاهُ مَعَنَا غَدًا يَزْتَعِ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.

[فردا او را با ما بفرست تا بگردد و بازی کند و ما نگهدارش هستیم.] (آیه ۱۲، سورة یوسف)

هم از اینجا کودکانش در پسند يَزْتَعِ وَ نَلْعَبُ به شادی می‌زدند
 همچو یوسف کش ز تقدیر عجب يَزْتَعِ وَ نَلْعَبُ ببرد از ظلّ اب
 (م: ۳ / ۱۷-۱۶؛ 416 - 17)

از پدر چون خواستندش داداران تا بَرَنَدش سوي صحرا یک زمان
 (م: ۶ / ۲۷۵۹؛ 2751)

تا به هم در مَزَجها بازی کنیم ما در این دعوت امین و مُحْسِنِیم
 (م: ۶ / ۲۷۶۱؛ 2753)

می‌گریزی همچو یوسف ز اندھی تا ز نَزْتَعِ نَلْعَبُ اُفتی در چَهِی
 (م: ۶ / ۴۱۲۴؛ 4111)

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ.

[گفتند: ای پدر، ما به اسب تاختن رفته بودیم و یوسف را نزد کالای خود گذاشته بودیم، گرگ او را خورد. و هر چند هم که راست بگوییم تو سخن ما را باور نداری.] (آیه ۱۷، سوره یوسف)
گوید گرگی بخورد یوسف یعقوب را شیر فلک هم بر او پنجه نیارد گشود
(ک: ۲/ ۸۸۷)

رَحِمَ كَرْدَ اَيْنِ گَرگ، وَز عَذرَ لَيْقِ آمده كه اَنَا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ
(م: ۲/ ۱۴۱۳؛ ۱۴۱۰)

و جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَ اسْرُوهُ
بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ.

[کاروانی آمد. آب آورشان را فرستادند، دلو فرو کرد. گفت: مژدگانی، این پسری است. او را چون متاعی پنهان ساختند و خدا به کاری که می کردند آگاه بود.] (آیه ۱۹، سوره یوسف)
چو بوی یوسف معنی گل از گریبان یافت دهان گشاد بخنده که های یا بُشرا
(ک: ۱/ ۲۱۷)

تَا بگويد چون ز چاه آيی به بام جان كه يا بُشرايَ هَذَا لِي غلام
(م: ۴/ ۶۷۴؛ ۶۷۴)

وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ
مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مَثْوًى اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ.

[و آن زن که یوسف در خانه اش بود، در پی کامجویی از او می بود. و درها را بست و گفت: بشتاب. گفت: پناه می برم به خدا. او پروراننده من است و مرا منزلتی نیکو داده و ستمکاران رستگار نمی شوند.] (آیه ۲۳، سوره یوسف)

بر چهره یوسفی حجابیست انسدر پس پرده راد باشیم
(ک: ۳/ ۱۵۵۱)

گر زلیخا بست درها هر طرف یافت یوسف هم ز جنبش مُنْصَرَفِ
(م: ۵/ ۱۱۰۵؛ ۱۱۰۵)

قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ اَهْلِهَا اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِّنْ قَبْلِ
فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَٰذِبِيْنَ.

[یوسف گفت: او در پی کامجویی از من بود و مرا به خود خواند. و یکی از کسان زن گواهی داد که اگر جامه‌اش از پیش دریده است زن راست می‌گوید و او دروغ‌گوست.] (آیه ۲۶، سوره یوسف)

کسی کز خلق می‌گوید که من بگریختم رفتم
صَدَقَ گوگر گریبانش پس پشت است بدریده
(ک: ۵/۲۲۹۹)

... إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ.

[... که مکر شما زنان مکاری بزرگ است.] (آیه ۲۸، سوره یوسف)

روح را از عرش آرد در حَطِیم لاجرم کید زنان باشد عظیم
(م: ۶/۲۸۰۶؛ ۲۷۹۸)

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَكِنًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ.

[چون افسونشان را شنید، نزدشان کس فرستاد و برای هر یک تا تکیه دهد متکایی ترتیب داد و به هر یک کاردی داد، و گفت: بیرون آی تا تو را بنگرند. چون او را دیدند، بزرگش شمردند و دست خویش ببردند و گفتند: معاذ الله، این آدمی نیست، این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست.] (آیه ۳۱، سوره یوسف)

به ساقی در نگر در مست منگر به یوسف در نگر در دست منگر
ایا ماهی جان در شست قالب بسین صیاد را در شست منگر
(ک: ۲/۱۰۴۴)

مستورگان مصر ز دیدار یوسفی هر یک ترنج و دست بریدن گرفت باز
(ک: ۳/۱۱۹۸)

از زنان مصر یوسف شد سحر که ز مشغولی بشد زیشان خبر
پاره پاره کرد ساعدهای خویش روح واله که نه پس بیند نه پیش
(م: ۷/۱۶۰۶-۳؛ ۱۶۰۵ - ۱۶۰۶)

زان زنان مصر جامی خورده‌اند دستها را شرحه شرحه کرده‌اند

(م: ۴/ ۲۰۹۹؛ 2099)

يَا صَاحِبِي السِّجْنِ ۚ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.

[ای دو زندانی، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله، آن خداوند یکتای غالب بر همگان.]

(آیه ۳۹، سوره یوسف)

به بانگ او همه دلها به یک مُهم آیند ندای رب برهاند ز تفرقه ارباب

(ک: ۱/ ۳۱۳)

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسِيَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ.

[به یکی از آن دو که می‌دانست رها می‌شود، گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن. اما شیطان از

خاطرش زدود که پیش مولایش از او یاد کند، و چند سال در زندان بماند.] (آیه ۴۲، سوره یوسف)

پس جزای آنکه دید او را معین ماند یوسف حبس در بضع سنین

یاد یوسف دیو از عقلش سترد وز دلش دیو آن سخن از یاد بُرد

(م: ۶/ ۱۶-۳۴۱۵؛ 7 - 3406)

آن چنانکه یوسف از زندانیی با نیازی، خاضعی، سعدانی

خواست یاری، گفت چون بیرون روی پیش شه‌گردد امورت مُستوی

یاد من کن پیش تخت آن عزیز تا مرا هم و آخرد زین حبس نیز

(م: ۶/ ۱۱-۳۴۰۹؛ 02 - 3400)

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعُ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ.

[پادشاه گفت: در خواب هفت گاو فربه را دیده‌ام که آنها را هفت گاو لاغر می‌خورند و

هفت خوشه سبز دیدم و هفت خوشه خشک. ای خاصگان من، خواب مرا تعبیر کنید، اگر تعبیر

خواب می‌دانید.] (آیه ۴۳، سوره یوسف)

در خلاص او یکی خوابی بین زود کالاه یحبُ المُحسنین

هفت گاو لاغری پرگزند هفت گاو فربهش را می‌خورند

هفت خوشه خشک زشت ناپسند سنبلات تازهاش را می چرند
(م: ۶ / ۱۰۱ - ۲۷۹۹؛ ۹۳ - ۲۷۹۱)

آن عزیز مصر می دیدی به خواب چونکه چشم غیب را شد فتح باب
هفت گاو فربه بس پروری خوردشان آن هفت گاو لاغری
(م: ۵ / ۳۳ - ۹۳۲؛ ۳۳ - ۹۳۲)

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِبرُ انْكُم
لَسَارِقُونَ. قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ. قَالُوا تَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاءَ بِهِ
حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَّا بِهِ رَعِيمٌ.

[چون بارهایشان را مهیا کرد، جام را در بار برادر نهاد. آن گاه منادی ندا داد: ای کاروانیان،
شما دزدانید. کاروانیان نزد آنها بازگشتند و گفتند: چه گم کرده اید؟ گفتند: جام پادشاه را. و هر که
بیاوردش او را بار بشتی است و من ضمانت می کنم.] (آیه ۷۰، ۷۱، ۷۲، سورة يوسف)

تو را که دزد گرفتم سپردمت به عوان که یافت شد به جوال تو ضاع انبارم
(ک: ۴ / ۱۷۲۳)

دست شد بالای دست این تا کجا؟ تا به یزدان که إليه المُنتهی
(م: ۳ / ۹۶۷؛ ۹۶۷)

نه ابن یامین زان زخم یافت یوسف خویش به چشم لطف نظر کن به جُمله آثارم
(ک: ۴ / ۱۷۲۳)

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْيِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِئُ
مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ.

[ای پسران من، بروید و یوسف و برادرش را بجویید و از رحمت خدا مأیوس مشوید، زیرا
تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می شوند.] (آیه ۸۷، سورة يوسف)

نیستم اومیدوار از هیچ سو و آن کرم می گویدم لا تئأسوا
(م: ۶ / ۴۷۵۴؛ ۴۷۴۱)

گفت آن یعقوب با اولاد خویش جُستنِ یوسف کنید از حدّ بیش
هر حس خود را در این جُستن به جد هر طرف رانید شکلِ مستعد

گفت از رُوح خدا لا تَنیَاسُوا همجوگم کرده پسر رَوسوبه سو

(م: ۳/ ۸۴- ۹۸۲؛ 84 - 982)

إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ.

[این جامه مرا ببرید و بر روی پدرم اندازید تا بیناگردد. و همه کسان خود را نزد من

بیاورید.](آیه ۹۳، سوره یوسف)

گفت یوسف ابن یعقوب نبی بهر بو آلقُوا علی وجه اَبی

(م: ۲/ ۳۲۴۲؛ 3234)

این نفس جان دامنم بر تافتست بوی پیراهان یوسف یافتست

کز برای حق صحبت سالها بازگو حالی از آن خوش حالها

(م: ۱/ ۲۶- ۱۲۵؛ 125 - 125)

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُفَقِّدُون.

[چون کاروان به راه افتاد، پدرشان گفت: اگر مرا دیوانه نخوانید بوی یوسف می شنوم.]

(آیه ۸۴، سوره یوسف)

یا چو بوی یوسف خوب لطیف می زند بر جان یعقوب نحیف

(م: ۲/ ۱۲۰۸؛ 1205)

آنکه بستد پیرهن را می شتافت بوی پیراهان یوسف می نیافت

وانک صد فرسنگ زانسو بود او چونک بد یعقوب می بویید بو

(م: ۳/ ۳۸- ۳۰۳۷؛ 37 - 3036)

بوی پیغمبر ببرد آن شیر نر همچنانک بوی یوسف را پدر

(م: ۶/ ۱۱۷۹؛ 1175)

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَأَرْتَدَّ بِصِيرًا...

[چون مژده دهنده آمد و جامه بر روی او انداخت، بیناگشت...](آیه ۹۶، سوره یوسف)

بو دواى چشم باشد نور ساز شد ز بویى دیده یعقوب باز

(م: ۱/ ۱۹۱۱؛ 1902)

در قضا یعقوب چون بنهاد سر چشم روشن کرد از بوی پسر

(م: ۲/ ۹۱۹؛ 917)

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ.

[چون پیامبران نومید شدند و چنان دانستند که آنها را تکذیب می‌کنند، یاریشان کردیم و هر که را خواستیم نجات دادیم و عذاب ما از مردم گنهکار بازگردانیده نشود.] (آیه ۱۱۰، سوره یوسف)

حَتَّىٰ إِذَا مَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ بَگُو تَابَهُ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا
این قرائت خوان که تخفیف کُذِّبَ این بود که خویش بیند محتجب
درگمان افتاد جان انبیاء زاتفاق منکری اشقیا
جانشان بَعْدَ التَّشَكُّكِ نَصْرُنَا ترکشان گو بر درخت جان برآ

(م: ۳/۳۷-۲۰۳۴؛ ۳۶ - ۲۰۳۳)

سورة رعد

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا...

[الله، همان خداوندی است که آسمانها را بی هیچ ستونی که آن را ببینید برافراشت...] (آیه ۲،

سورة رعد)

سقفِ گردون کو چنین دایم بود نه از طناب و اُستنی قایم بود
(م: ۳/۵۵؛ ۵)

از حُدُوثِ آسمانِ بی‌عُمَد آنچه دانسته بُدم افزون نشد
(م: ۳/۴۵۴۵؛ ۴۵۴۴)

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ.

[آدمی را فرشتگانی است که پیاپی به امر خدا از روبرو و پشت سرش می‌آیند و نگهبانش می‌کنند. خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند. چون خدا برای مردمی بدی خواهد هیچ چیز مانع او نتواند شد و ایشان را جز خدا هیچ کارسازی نیست.] (آیه ۱۱، سوره رعد)

هم گناهی کرده باشد آن وزیر بی سبب نبود تَغَيَّرُ ناگزیر

(م: ۲/ ۲۸۲۶؛ ۲۸۱۸)

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ.

[اوست که برق را گاه برای ترساندن و گاه برای امید بخشیدن به شما می نمایاند و ابرهای

گرانبار را پدید می آورد.] (آیه ۱۲، سوره رعد)

عشق چو ابرگران ریخت بر این و بر آن شد طرفی زعفران شد طرفی لاله زار

(ک: ۱/ ۳۱۷)

و يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ.

[رعد به ستایش او و فرشتگان از بیم او تسبیح می کنند. و صاعقه ها را می فرستد و هر که را

بخواهد بدان آسیب می رساند. باز هم درباره خدا مجادله می کنند. و او به سختی عقوبت می کند.]

(آیه ۱۳، سوره رعد)

تُصَلِّحْ مِيزَانَنَا تُحْسِنِ الْحَانَا تُذْهِبْ آخْزَانَنَا أَنْتَ شَدِيدُ الْمِحَالِ

(ک: ۳/ ۱۳۵۲)

يَمْنَحُوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

[خدا هر چه را بخواهد محو یا اثبات می کند و ام کتاب نزد اوست.] (آیه ۳۹، سوره رعد)

برگ ها چون نام ها بروی نبشته خط سبز شرح آن خط ها بجو از "عنده أم الكتاب"

(ک: ۱/ ۲۹۸)

حرف ظرف آمد درو معنی چو آب بحر معنی، عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ

(م: ۲۹۷؛ ۲۹۶)

سورة ابراهيم

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ.

[و پروردگارتان اعلام کرد که اگر مرا سپاس گوید، بر نعمت شما می افزایم و اگر کفران

کنید، بدانید که عذاب من سخت است. [آیه ۷، سورة ابراهيم]

زائنه شاکر را زیادت وعده است آنچنانکه قُربِ مزد سجده است

(م: ۴ / ۱۰: 10)

شکر قدرت قدرت افزون کند جبرِ نعمت از کُفّت بیرون کند

(م: ۱ / ۱۹۴۴: 939)

زائنه بی شکری بود شوم و شنار می برد بی شکر را در قعرِ نار

(م: ۱ / ۱۵۱: 946)

که هله نعمت فزون شد، شکر کو؟ مرکب شکر ار بخسبد حَرِّ گوا

(م: ۳ / ۲۶۷۱: 2670)

نعمت آرد غفلت و شکرِ انتباه صیدِ نعمت کن به دامِ شکرِ شاه

(م: ۳ / ۲۸۹۸: 2897)

گر تو کردی شکر و سعی مُجْتَهِد غم مخور که صد چنان بازت دهد

(م: ۵ / ۱۹۴: 994)

مِنْ وِرائِهِ جَهَنَّمَ وَ يُسْقٰى مِنْ مَّاءٍ صَدِیدٍ.

[پشت سرش جهنم است تا در آجاز آب چرک و خورش بخوراند. [آیه ۱۶، سورة ابراهيم]

باز کافر خورد شربت از صدید هم ز قُوتش زهر در وی شد پدید

(م: ۳ / ۳۲۹۵: 3294)

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ.

[آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثل زد؟ سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه‌اش در

زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان است. [آیه ۲۴، سورة ابراهيم]

بر فلک پَرهاست ز اشجار وفا أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ

(م: ۳ / ۴۳۸۹: 4388)

شد درختِ کثرِ مَقَّومِ حق‌نما أَصْلُهُ ثَابِتٌ وَ فَرْعُهُ فِي السَّمَاءِ

(م: ۴ / ۳۵۷۴: 3574)

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ
الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ آحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ
الْبُورِ.

[خدا مؤمنان را به سبب اعتقاد استوارشان در دنیا و آخرت پایدار می‌دارد. و ظالمان را
گمراه می‌سازد و هرچه خواهد همان می‌کند. آیا ندیده‌ای آن کسان را که نعمت خدا را به کفر بدل
ساختند و مردم خود را به دیار هلاک بردند؟] (آیات ۲۷ و ۲۸، سوره ابراهیم)
گفتم کز آتش‌های دل بر روی مفرش‌های دل

می غلط در سودای دل تا بحر یَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

(ک: ۱/۱۸)

ای جهان را دلگشا اقبال عشق

يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ اقبال عشق

(ک: ۳/۱۳۰۹)

کی برگشایی گوش را کو گوش مر مدهوش را

مَخْلَصٌ نَبَاشِدُ هَوْشٍ رَا جَزَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

(ک: ۱/۲۷)

روز آن باشد که روزیم او بود ای خوشا آن روز و روزی ای خوشا

(ک: ۱/۲۶۴)

آنچه باشد کو کند کان نیست خوش قَدْ رَضَيْنَا يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

(ک: ۱/۲۶۴)

یا این دل خونخواره را لطف و مراعاتی بکن یا قُوَّتِ صَبْرش بده در یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

(ک: ۱/۲۱)

وَ اتَيْكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ
كَفَّارٌ.

[و هرچه از او خواسته‌اید به شما ارزانی داشته است و اگر خواهید که نعمت‌هایش را شمار

کنید، نتوانید، که آدمی ستمکار و کافر نعمت است.] (آیه ۳۴، سوره ابراهیم)

لَا يُعَدُّ اَيْنَ دَادَ وَلَا يُخَصِّى زُتُو مِنْ كَلِيلِمَ از بِيَانِش شَرْمِ رُو

(م: ۶ / ۱۸۴۳؛ 1838)

وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ
الْأَمْثَالَ. وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لَيَتَزَوَّلَ مِنْهُ الْجِبَالُ.

[در خانه‌های کسانی که خود بر خویشان ستم می‌کردند، جای گرفتید و دانستید با آنان چگونه رفتار کردیم، و برایتان مثل‌ها زدیم. آنان نیرنگ‌های خود نمودند و خدا از نیرنگ‌هایشان آگاه بود هرچند که از نیرنگ‌هایشان کوه از پای درمی‌آمد.] (آیات ۴۵ و ۴۶، سوره ابراهیم)

کرد وصف مکرهاشان ذوالجلال لَيَتَزَوَّلَ مِنْهُ أَقْلَالُ الْجِبَالِ

(م: ۱ / ۹۵۷؛ 952)

هین بخوان قران ببین سحر حلال سرنگونی مکرهای کالجبال

(م: ۵ / ۴۵۱؛ 451)

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

[آن روز که زمین به زمینی جز این بدل شود و آسمانها به آسمانی دیگر، و همه در پیشگاه خدای واحد قهار حاضر آیند.] (آیه ۴۸، سوره ابراهیم)

پس قیامت نقد حال تو بود پیش تو چرخ و زمین مُبَدَّل شود

(م: ۴ / ۳۲۶۲؛ 3262)

سوره حجر

ذَرَهُمْ يَا كُلُّوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِيمُ الْآمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ.

[و گذارشان تا بخورند و بهره‌ور شوند و آرزو به خود مشغولشان دارد، زودا که خواهد

دانست.] (آیه ۳، سوره حجر)

لیک زین شیرین گیای زهرمند ترک کن تا چند روزی می‌چَرند

(م: ۴ / ۱۰۷۴؛ 1074)

این سخن پایان ندارد موسیا
تا همه زان خوش علف فربه شوند
هین رهاکن آن خران را درگیا
هین که گرگانند ما را خشم مند

(م: ۴/ ۶۹-۳۶۶۸: 69 - 3668)

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.

[ما قرآن را خود نازل کرده ایم و خود نگهدارانش هستیم.] (آیه ۹، سوره حجر)

که برگشاید درها مفتوح الابواب
که نزل و منزل بخشید نَحْنُ نَزَّلْنَا

(ک: ۱/ ۲۱۷)

مگر که بر رخ من داغ عشق می بینی
میان داغ نبشته که نَحْنُ نَزَّلْنَا

(ک: ۱/ ۲۲۴)

مصطفی را وعده کرد الطاف حق
گر بمیری تو، نمیرد این سَبَقْ

من کتاب و معجزه را رافعم
بیش و کم کُنْ را ز قران مانعم

من ترا اندر دو عالم حافظم
طاعنان را از حدیث رافضم

کس نتاند بیش و کم کردن درو
توبه از من حافظی دیگر مجو

رونقت را روز روزافزون کنم
نام تو بر زر و بر نقره زنم

(م: ۳/ ۲۰۰۲-۱۱۹۸: 2001 - 1997)

فلسفی و آنچه پوزش می کند
قوس نورت تیردوزش می کند

(م: ۳/ ۱۲۱۴: 1213)

وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ.

[و از هر شیطان رجیمی حفظشان کردیم مگر آنکه دزدانه گوش می داد و شهابی روشن

تعقیبش کرد.] (آیات ۱۸ و ۱۷، سوره حجر)

دیو یکدم کژ رود از مکر و رزق
تازیا نه آیدش بر سر چو برق

(م: ۴/ ۱۱۴۸: 1148)

دیو دزدانه سوی گردون رود
از شهاب محرق او مطعون شود

(م: ۴/ ۱۷۸۹: 1789)

نک شیاطین سوی گردون می شدند
گوش بر اسرار بالا می زدند

می‌ربودند اندکی زان رازها تا شُهَب می‌راندشان زود از سما
(م: ۴/۲۵-۳۳۲۴؛ ۲۵-۳۳۲۴)

آشنایی گیر شبها تا به روز با چنین استاره‌های دیو سوز
هر یکی در دفع دیو بدگمان هست نَفْطانداز قلعه آسمان
(م: ۵/۳۳-۴۲۳۲؛ ۳۱-۴۲۳۰)

وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلٰٓصٰلٍ مِّنْ حَمٍَٔ مَّسْنُوٰی.

[و پروردگارت به فرشتگان گفت: می‌خواهم بشری از گل خشک از لجن بویناک بیافرینم.]

(آیه ۲۸، سورة حجر)

ای صبا تو برو بگو از من از گَرَم بحر در مکنون را
گرچه از خشم گفته نکنم روح بخش این حماء مسنون را
شمس تبریز موسی عهدی در فراق مدار هارون را
(ک: ۱/۲۴۵)

فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِیْ فَقَمُوْا لَهُ سٰجِدِيْنَ.

[چون آفرینش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید.]

(آیه ۲۹، سورة حجر)

چون نَفَخْتُ بودم از لطف خدا نَفخ حق باشم زنای تن جدا
(م: ۳/۳۹۳۶؛ ۳۹۳۵-۳۹۳۵)
دم او جان دهدت روز نَفَخْتُ بپذیر کار او کُنْ فَيَكُوْنُ است نه موقوف عِلَلْ
(ک: ۳/۱۳۴۴)

سماع چیست ز پنهانیان دل پیغام دل غریب بیاید ز نامه‌شان آرام
سحر رسد ز ندای خروس روحانی ظفر رسد ز صدای نقاره بهرام
چو جان ما ز نَفَخْتُ است فیهِ مِنْ رُوْحِیْ روا بود که نفخت‌اش بود شراب و طعام
تن و دلی که بنوشید از این رَحِیقِ حلال بر آتش غم هجران حرام گشت حرام
ز جیب خویش بجو مه چو موسی عمران نگر بروزن خویش و بگو سلام سلام
سُماع گرم کن و خاطر خران کم جو که جان جان سُماعی و رونق ایام

زبان خود بفروشم هزار گوش خرم که رفت بر سر منبر خطیب شهید کلام
(ک: ۴/ ۱۷۳۴)

نَفَحَ نَفَخْتُ کرده‌ای در همه در دمیده‌ای چون دَم تست جان نی بی نی ما فغان مکن
(ک: ۴/ ۱۸۲۷)

نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي رسیده است غم بیش و غم کم را رهاکن
خَمُشُ زان نوع کوتاه کن سخن را که الله گو و اعلم را رهاکن
(ک: ۴/ ۱۹۰۵)

تَا نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ترا وارهانند زین و گوید برتر آ
(م: ۴/ ۳۲۰۳ : 3203)

جَزَ نَفَخْتُ كَانِ زِ وَهَابِ آمدست روح را باش، آن دگرها بیه‌دست
(م: ۶/ ۳۶۰۷ : 3594)

نَطَقَ عِيسَى از قَرِ مَرِيَمِ بُود نَطَقَ آدَمَ پَرْتَوِ آن دَمِ بُود
(م: ۶/ ۴۵۶۲ : 4549)

نَفَخْتُ فِيهِ جَانِ بَخْشِي است هر صبح فَرَاقَ فَالِقِ الْأَصْبَاحِ تاکی
(ک: ۶/ ۲۶۵۴)

قَالَ رَبِّ فَانْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.

[گفت: ای پروردگار من، مرا تا روزی که دوباره زنده می‌شوند مهلت ده. گفت: تو در شمار مهلت یافتگانی. تا آن روزی که وقتش معلوم است.] (آیات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸، سوره حجر)
آن بلیس بی تبش مهلت همی خواهد از او مهلتی دادش که او را بعد فردا می‌کشد
(ک: ۲/ ۷۲۸)

وَنَبِّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ.

[و از مهمانان ابراهیم خبردارشان کن.] (آیه ۵۱، سوره حجر)

گه چو روح الله طیبی می‌شود گه خلیش میزبانی می‌کند
(ک: ۲/ ۸۲۲)

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ.

[به جان تو سوگند که آنها در مستی خویش سرگشته بودند.] (آیه ۷۲، سورة حجر)

ای لَعَمْرُكَ، مر ترا حق عمر خواند پس خلیفه کرد و بر کرسی نشاند

(م: ۵/۱۱۲: ۱۱۲)

سورة نحل

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِطُكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ تَيْنٍ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ.

[برای شما در چارپایان پندی است. از شیر خالصی که از شکمشان از میان سرگین و خون

بیرون می آید سیرابتان می کنیم. شیری که به کام نوشندگانش گواراست.] (آیه ۶۶، سورة نحل)

مَدَّتِي أَيْنَ مَشْنُو تَأْخِيرُ شَد مُهْلَتِي بَايَسْتِ تَا خُونِ شِيرُ شَد

تَا نَزَايِدُ بَخْتِ تُو فَرْزَنْدِ نُو خُونِ نَگَرَدَدِ شِيرِ شِيرِينَ، خُوشِ شَنُو

(م: ۲/۲-۲: ۱-۲)

نُورِ بَاقِي پَهْلَوِي دُنْيَايِ دُون شِيرِ صَافِي پَهْلَوِي جَوَهَايِ خُونِ

(م: ۲/۱۳: ۱۳)

صَبْرِ شِيرِ اَنْدَرِ مِيَانِ فَرْثِ وَ خُونِ كَرْدِه او را نَاعِشِ اِنْشُ اَلْلَبُونِ

(م: ۶/۱۴۱۳: ۱۴۰۹)

وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ.

[پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که: از کوه ها و درختان و در بناهایی که می سازند

خانه هایی برگزین.] (آیه ۶۸، سورة نحل)

چونکه اَوْحَى الرَّبُّ إِلَى النَّحْلِ اَمَدُ اسْت خَانَةِ وَخَيْشِ پَر از حَلْوَا شَد اسْت

(م: ۵/۱۲۲۹: ۱۲۲۹)

آنچه حَقِّ اَمُوختِ مَر زُنْبُورِ رَا آن نَبَاشَدِ شِيرِ رَا وَگُورِ رَا

خَانِه ها سَازدِ پَر از حَلْوَايِ تَر حَقِّ بَر او آن عِلْمِ رَا بَگَشَادِ دَر

(م: ۱۰/۱۰۱۴-۱۰: ۱۰۹۹ - ۱۰۰۹)

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

[ابراهیم بزرگوار مردی بود. به فرمانبرداری خدا ایستاد و صاحب دین حنیف بود و از مشرکان نبود.] (آیه ۱۲۰، سوره نحل)

تو مگو همه به جنگند وز صلح من چه آید تو یکی نه ای هزاری تو چراغ خود برافروز
(ک: ۱۱۹۷/۳)

سورة بنی اسرائیل

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا
حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

[منزه است آن خدایی که بنده خود را شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را برکت داده ایم سیر داد، تا بعضی از آیات خود را به او بنماییم، هر آینه او شنوا و بیناست.] (آیه ۱، سوره بنی اسرائیل)

چو عشق چهره لیلی بدان همه اوزید چگونه باشد اسری بعبده لیلًا
(ک: ۲۱۳/۱)

حجاب از چشم بگشایی که سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى

جمال خویش بنمایی که سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى

(ک: ۲۵۳۸/۵)

و يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا.

[و آدمی به دعا شری را می طلبد چنان که گویی به دعا خیری را می جوید. و آدمی تا بوده شتابزده بوده است.] (آیه ۱۱، سوره بنی اسرائیل)

لیک تو اشتاب کم کن صبر کن

گرچه فرموده است که الإنسان عَجُول

(ک: ۱۷/۷)

وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّزَمَانِهِ طَائِرَةٌ فِي غُتْبِهِ وَ نُخْرَجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا.

[کردار نیک و بد هر انسانی را چون طوقی به گردنش آویخته ایم. و در روز قیامت برای او نامه ای گشاده بیرون آوریم تا در آن بنگردد.] (آیه ۱۳، سورة بنی اسرائیل)

لَيْسَ مِنْ مُسْتَقْدِرٍ مُسْتَنْقِهٍ قَطُّ الْآطَاثُ فِي عُنُقِهِ

(م: ۴ / ۱۱۲۱؛ ۱۱۲۱)

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا.

[هفت آسمان و زمین و هر چه در آنهاست تسبیحش می کنند و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می ستاید ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی فهمید. او بردبار و آمرزنده است.] (آیه ۴۴، سورة بنی اسرائیل)

همه تسبیح گویانند اگر ماه است اگر ماهی

ولیکن عقل استاد است او مشروح تر گوید

(ک: ۲ / ۵۷۳)

چون مستبح مرده بی هر چیز را	ذات بی تمیز و بسا تمیز را
هر یکی تسبیح بر نوعی دگر	گوید و از حال آن این بی خبر
آدمی منکر ز تسبیح جماد	وان جماد اندر عبارت اوستاد

(م: ۳ / ۹۸-۱۴۹۶؛ ۹۷-۱۴۹۵)

جمله عالم خود مستبح آمدند نیست آن تسبیح جبری مُزدمند

(م: ۳ / ۳۲۹۰؛ ۳۲۸۹)

وَاسْتَفْزِرْ مَنْ اسْتَطَاعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدْهُمْ وَمَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا عُرُورًا.

[با فریاد خویش هر که را توانی از جای برانگیز و به یاری سواران و پیادگانت بر آنان بتاز و در مال و فرزند با آنان شرکت جوی و به آنها وعده بده. و حال آنکه شیطان جز به فریبی وعده شان ندهد.] (آیه ۶۴، سورة بنی اسرائیل)

در نسی شاریکهم گفتست حق

هم در اموال و در اولاد ای شفق

(م: ۵ / ۲۷۲؛ ۲۷۲)

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ
عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا.

[ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان نهادیم.] (آیه ۷۰، سوره بنی اسرائیل)

رباب مشرب عشق است و مونس اصحاب
چنانکه ابر سقای گل و گلستان است
که ابر را عَرَبان نام کرده اند رباب
رباب قوت ضمیر است و ساقی الباب
خر از کجا و دم عشق عیسوی ز کجا؟
که عشق خلعت جانست و طوق کَرَمنا
ز عشق کم گو با جسمیان که ایشان را
برای ملک وصال و برای رفع حجاب
وظیفه خوف و رجا آمد و ثواب و عقاب
(ک: ۱/۳۱۳)

چگونه طبل نپرد به پَر کَرَمنا
که باشدش چو تو سلطان زننده و طبّال
(ک: ۳/۱۳۵۴)

تاج کَرَمناست بر فرق سرت
طوق آغَطیناک آویز برت
(م: ۵/۳۵۷۴؛ 3573)

این که کَرَمناست و بالا می رود
وَخِیش از زنجور کمتر کی بود
(م: ۵/۱۲۳۱؛ 1231)

پیک اگر چه در زمین چابک تکیست
او حَمَلْنَاهُمْ بُودَ فِی الْبَرِّ وَبَس
چون به دریا رفت بُسکسته رگیست
آنکه محمولست در بحر، اوست کس
(م: ۵/۹۵-۱۲۹۴؛ 95 - 1294)

چون دیگ سیه پوشی اندر پی تُتماجی
کو نخوت کَرَمنا؟ کو همت سلطانی
(ک: ۵/۲۶۰۶)

پس بنی آدم مُکَرَّم کی بُدی
کی به حس مشترک مَحْزَم شدی؟
(م: ۲/۶۷؛ 67)

که حَمَلْنَاهُمْ عَلَى الْبَحْرِ به جان
از حَمَلْنَاهُمْ عَلَى الْبَرِّ پیش ران
(م: ۲/۳۷۸۶؛ 3774)

تو زگرْمنا بنی آدم شهی هم به خشکی، هم به دریا پانهی
(م: ۲ / ۳۷۸۵ ؛ 3773)

نور این دانی که حیوان دید هم پس چه گرْمنا بود بر آدمم
(م: ۳ / ۲۴۰۸ ؛ 2407)

ز آنکه گرْمنا شد آدم ز اختیار نیم زنبورِ عسل شد نیم مار
(م: ۳ / ۳۲۹۲ ؛ 3291)

آدمی بر خنک گرْمنا سوار در کفِ دزکش عنانِ اختیار
(م: ۳ / ۳۳۰۱ ؛ 3300)

هیچ گرْمنا شنید این آسمان که شنید این آدمی پر غمان
(م: ۶ / ۱۳۹ ؛ 139)

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاَمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينِهِ فَاُولٰٓئِكَ يَفْرُوْنَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُوْنَ فَتِيلًا.

[روزی که هر گروه از مردم را به پیشوایانشان بخوانیم. نامه هر که به دست راستش داده شود، چون بخواند بیند که به اندازه رشته باریکی که درون هسته خرماست، به او ستم نشده است.]
(آیه ۷۱، سورة بنی اسرائیل)

بدست راست بگیر از هوا تو این نامه نه کودکی که ندانی یمین خود ز شمال
(ک: ۳ / ۱۳۵۳)

... كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ...

[... هرکس به طریقه خویش عمل می کند...] (آیه ۸۴، سورة بنی اسرائیل)

مه فشاند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر خلقت خود می تند
(م: ۶ / ۱۴ ؛ 14)

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا.

[تو را از روح می پرسند. بگو: جزئی از فرمان پروردگار منست و شما را جز اندک دانشی

نداده اند.] (آیه ۸۵، سورة بنی اسرائیل)

جان من جان تو جانت جان من هیچ دیدستی دو جان در یک بدن

از قُل الزَّوْجِ أَمْرِ رَبِّي فَمَهْمُ شَدَّ شرح جان ای جان نیاید در دهن
(ک: ۲۰۱۶/۴)

روح چُونِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي مُخْتَفِيسَتْ هر مثالی که بگویم منتفیسست
(م: ۳۳۱۹/۶؛ 3310)

تَن زِجَانِ وَ جَانِ زِ تَنِ مُسْتَوِرِ نِيسَتْ لیک کس را دید جان دستور نیست
(م: ۸/۱؛ 8)

باز کرد از رَطْبِ و یَابِسِ حَقِّ نَوَّرْد روح را مِنْ أَمْرِ رَبِّي مُهَرِّکَرْد
(م: ۲۸۸۶/۶؛ 2878)

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ
كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.

[بگو: اگر جن و انس گرد آیند تا همانند این قرآن را بیاورند نمی توانند همانند آن را
بیاورند، هرچند که یکدیگر را یاری دهند.] (آیه ۸۸، سوره بنی اسرائیل)

گفت اگر آسان نماید این به تو اینچنین آسان یکی سوره بگو
جَتَانِ و اِنْسَانِ و اَهْلِ کَار گو یکی آسان از این آسان بیار
(م: ۴۴/۳ - ۴۲۴۳؛ 43 - 4242)

وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ
وَلِيٌّ مِنَ الدُّنْيَا وَ كَتَبَهُ تَكْبِيرًا.

[بگو: سپاس خدایی را که فرزندی ندارد و او را شریکی در ملک نیست و به مذلت نیفتد که
به یاری محتاج شود. پس او را تکبیرگوی، تکبیری شایسته.] (آیه ۱۱۱، سوره بنی اسرائیل)

جان فرشته بودی یا رب چه گشته بودی کز چهره می نمودی لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ
(ک: ۱۹۱/۱)

سورة كهف

وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ

ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيّاً مُرْشِداً.

[و خورشید را می بینی که چون بر می آید، از غارشان به جانب راست میل می کند و چون غروب کند ایشان را وا گذارد و به چپ گردد و آنان در صحنه غارند. و این از آیات خداست. هر که را خدا هدایت کند هدایت یافته است و هر که را گمراه سازد هرگز کارسازی راهنما برای او نخواهی یافت.] (آیه ۱۷، سورة كهف)

گفت حق در آفتاب مُنتَجِم ذکر تَزَاوَر کذی عَنْ کَهْفِهِمْ
(م: ۱/ ۳۰۱۹: 3006)

خفتگانی کز خدا بُد کارشان میل کردی آفتاب از غارشان^۱
(م: ۱/ ۳۰۱۹: 3006)

و تَحْسِبُهُمْ اِيقَاطاً وَهُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشِّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمَلِنتَ مِنْهُمْ رُعْباً.

[می پنداشتی که بیدارند حال آنکه در خواب بودند و ما آنان را به دست راست و دست چپ می گردانیدیم، و سگشان بر درگاه غار دو دست خویش دراز کرده بود. اگر به سر و قتشان می رفتی گریزان باز می گشتی و از آنها سخت می ترسیدی.] (آیه ۱۸، سورة كهف)

تو خفته ای و آب خَضِرُ بر تو می زند
کز خواب برجه و بستان ساغر خلود
باقیش عشق گوید با تو نهان ز من

ز صاحب كهف باش هُم ايقاظ و هم رُقود

(ک: ۲/ ۸۶۳)

شب ز زندان بی خبر زندانیان	شب ز دولت بی خبر سلطانان
نه غم و اندیشه سود و زیان	نه خیال این فلان و آن فلان
حال عارف این بود بی خواب هم	گفت ایزد هُم رُقودُ زین مَرَم

(م: ۱/ ۳۹۲-۹۴: 390)

همچو آن اصحاب کهف ای خواجه زود رو به ایقاظا که تحسَنُهُمْ رُقود
(م: ۶/ ۴۴۷۷؛ 4464)

اولیا اصحاب کهفند ای عنود در قیام و در تقلب هُم رُقود
می کشدشان بی تکلف در فعال بی خبر ذات الیمین ذات الشمال
(م: ۱/ ۱ - ۳۲۰۰؛ 88 - 3187)

تا که خوفت زاید از ذات الشمال لذت ذات الیمین یُرْجی الرجال
(م: ۲/ ۱۵۵۶؛ 1553)

هم به تقلیب تو تا ذات الیمین یا سوی ذات الشمال ای رب دین
(م: ۶/ ۲۱۹؛ 219)

همچو آن اصحاب کهف از باغ جود می چرم ایقاظ نی، بل هم رُقود
(م: ۶/ ۲۱۷؛ 217)

گله گله از مُرید و از مَرید چون سگ باسط ذراعی بالوید
(م: ۵/ ۲۹۵۰؛ 2949)

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ
عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا
تِسْعًا.

[هرگز مگوی: فردا چنین می کنم. مگر خداوند بخواهد. و چون فراموش کنی پروردگارت
را به یاد آر و بگو: شاید پروردگار من مرا از نزدیک ترین راه هدایت کند و آنان در غار خود
سیصد سال آر میدند و نه سال بدان افزودند.] (آیات ۲۵ و ۲۴ و ۲۳، سورة کهف)

زین سبب فرمود استثنا کنید گر خدا خواهد به پیمان برزنید
(م: ۳/ ۱۶۳۹؛ 1638)

بین بحال جوانان کهف کآن خوردند خراب سیصد و نه سال مست اندر غار
(ک: ۳/ ۱۱۳۵)

سیصد و نه سال آن اصحاب کهف پیششان یک روز بی اندوه و کهف
(م: ۳/ ۲۹۴۰؛ 2939)

آنک آن اصحاب كهف از نُقل و نقل سِیصد و نه سال گم کردند عقل

(م: ۴/ ۲۰۹۸؛ 2098)

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ
أَمَلًا.

[دارایی و فرزند پیرایه‌های این زندگانی دنیاست و کردارهای نیک که همواره برجای
می‌مانند نزد پروردگارت بهتر و امید بستن به آنها نیکوتر است.] (آیه ۴۶، سورة كهف)

آنک باشد بر زبان‌ها لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ

باقیات الصالحات است آنک در دل حاصل است

(ک: ۴۰۲/۱)

باقیات الصالحات آمد کسریم رسته از صد آفت و أخطار و بیم

(م: ۳/ ۳۴؛ 34)

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتِيلِهِ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا.

[و موسی به شاگرد خود گفت: من همچنان خواهم رفت تا آنجا که دو دریا به هم رسیده‌اند.

یا می‌رسم، یا عمرم به سر می‌آید.] (آیه ۶۰، سورة كهف)

گرم رو چون جسم موسی کلیم تا بِبَحْرینش چو پهنای گلیم
هست هفصد ساله راهِ آن حُقُب که بکرد او عزم در سیران حُب

(م: ۶/ ۳۱ - ۱۱۳۰؛ 28 - 1127)

می‌روم تا مَجْمع الْبَحْرینِ من تا شوم مَصْحوبِ سلطانِ زمن
أَجْعَلُ الْخَضِرَ لَأْمَرِي سَبَبًا ذَاكَ أَوْ أَمْضِيَ وَأَشْرِي حُقُبًا

(م: ۳/ ۷۰ - ۱۱۶۹؛ 69 - 1968)

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا.

[چون آن دو به آنجا که دو دریا به هم رسیده بودند رسیدند، ماهیشان را فراموش کردند و

ماهی راه دریا گرفت و در آب شد.] (آیه ۶۱، سورة كهف)

آنسو که خشک ماهی شد پیش خضر زنده آنسو که دست موسی چون ماه انور آمد

(ک: ۸۴۱/۲)

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا.

[در آنجا بنده‌ای از بندگان ما را که رحمت خویش بر او ارزانی داشته بودیم و خود بدو دانش آموخته بودیم، بیافتند.] (آیه ۶۵، سوره کهف)

آب حیات آمد سخن، کاید ز علم مَنْ لَدُنْ جان را از او خالی مکن تا بر دهد اعمال‌ها
(ک: ۲/۱)

بشنو از دل نکته‌های بی‌سخن و آنچه اندر فهم ناید فهم کن
در دل چون سنگ مردم آتشی است کو بسوزد پرده را از بیخ و بُن
چون بسوزد پرده دریابد تمام قصه‌های خضر و علم مَنْ لَدُنْ
در میان جان و دل پیدا شود صورت نونو از عشق کهن

(ک: ۴/۲۰۱۰)

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِفْرًا.

[پس به راه افتادند تا به کشتی سوار شدند. کشتی را سوراخ کرد. گفت: کشتی را سوراخ می‌کنی تا مردمش را غرقه سازی؟ کاری که می‌کنی کاری سخت بزرگ و زشت است.] (آیه ۷۱، سوره کهف)

گر خضر در بحر کشتی را شکست صد درستی در شکستِ خضر هست

(م: ۱/۲۳۷؛ ۲۳۶)

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَتَنَّهُ...

[و رفتند تا به پسری رسیدند. او را کشت...] (آیه ۷۴، سوره کهف)

آن پسر را کش خضر ببرید خلق سر آن را در نیابد عام خلق

(م: ۱/۲۲۵؛ ۲۲۴)

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا.

[گفت: اکنون زمان جدایی میان من و توست و تو را از آن کارها که تحملشان را نداشتی آگاه می‌کنم.] (آیه ۷۸، سوره کهف)

صبر کن بر کار خضری بی‌نفاق تا نگوید خضر رو هَذَا فِرَاق

(م: ۱/۲۹۲۸؛ ۲۹۷۰)

آن فرونی با خَضِر آمد شِقاق گفت رَو تو مُکْثِرِی، هذا فراق

(م: ۲/ ۳۵۲۸؛ 3516)

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ
مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا.

[اما آن کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می کردند. خواستم معیوبش کنم زیرا در
آن سوترشان پادشاهی بود که کشتی ها را به غصب می گرفت.] (آیه ۷۹، سورة كهف)

خضر کشتی را برای آن شکست تا تواند کشتی از فجّار رست

(م: ۴/ ۲۷۵۶؛ 2756)

پس خَضِر کشتی برای این شکست تا که آن کشتی ز غاصب باز رست

(م: ۵/ ۷۱۴؛ 714)

خالد بن فیها لا یَبْغُونَ عَنْهَا حِوْلًا.

[در آنجا جاویدانند و هرگز هوای انتقال نکنند.] (آیه ۱۰۸، سورة كهف)

هست مَیْهائی سعادت عقل را که بیابد منزل بی نقل را

(م: ۴/ ۲۶۸۹؛ 2689)

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا
بِمِثْلِهِ مَدَدًا.

[بگو: اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود، دریا به پایان می رسد و
کلمات پروردگار من به پایان نمی رسد. هرچند دریای دیگری به مدد آن بیاوریم.] (آیه ۱۰۹،
سورة كهف)

شرح جدایی و درآمیختگی سایه و نور لا یَتَنَاهَى وَلَئِنْ جِئْتَ بِضِعْفٍ مَدَدًا

(ک: ۱/ ۴۱)

اول و آخر نشانش کس نداد گفت لَوْ كَانَ لَهُ الْبَحْرُ مِدَاد

هفت دریاگر شود کلی مداد نیست مر پایان شدن را هیچ امید

(م: ۲/ ۳۵۵۵-۴۴؛ 3543)

گر شود بیشه قلم، دریا مداد مثنوی را نیست پایانی اُمید

(م: ۶/ ۲۲۵۳؛ 2247)

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.

[بگو: من انسانی هستم همانند شما. به من وحی می‌شود. هر آینه خدای شما خدایی است یکتا هرکس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد.] (آیه ۱۱۰، سوره کهف)

که من به تن بَشَرٌ مِثْلُكُمْ بدم و اکنون تمام گنجم و توحیه‌ای از آن داری
(ک: ۶/۳۰۸۵)

ماه می‌گوید به خاک و ابروفتی من بشر بودم ولی یوحی‌اللی
چون شما تاریک بودم در نهاد وحی خورشیدم چنین نوری بداد
(م: ۱/۷۴-۳۶۷۳؛ ۶۰ - 3659)

زان بود جنس بشر پیغمبران تا به جنسیت رهند از ناودان
پس بشر فرمود خود را مِثْلُكُمْ تا به جنس آید و کم گردید گم
(م: ۴/۷۰-۲۶۶۹؛ 70 - 2669)

تا به ظاهر مِثْلُكُمْ باشد بشر بادل یوحی‌اللی دیده‌ور
(م: ۲/۳۷۸۹؛ 3777)

هست ترکیب محمد لحم و پوست گرچه در ترکیب هر تن جنس اوست
(م: ۵/۱۳۲۳؛ 1323)

سورة مریم

کهنعص

[کاف، ها، یا، عین، صاد.] (آیه ۱، سوره مریم)

کاف کافی آمد او بهر عباد صدق وعده در کهنعص

(م: ۴/۳۵۱۶؛ 3516)

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَىٰ هَئِنَ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا.

[گفت: پروردگارت اینچنین گفته است: این برای من آسان است و تو را که پیش از این چیزی نبوده‌ای بیافرینم.] (آیه ۹، سوره مریم)

فَضْلٌ تَوْعَلَىٰ هَٰئِنِ گُفْتُ تَا نَکْشَايِد رِه گِدايِی
(ک: ۶ / ۲۷۷۱)

... فَارْزَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا.

[...] و ما روح خود را نزدش فرستادیم و چون انسانی تمام بر او نمودار شد. [(آیه ۱۷، سوره مریم)

پیش او بر رُست از روی زمین چو مه و خورشید آن روح الامین
(م: ۳ / ۳۷۰۳ ؛ 3702)

روح کی گشتی فدای آن دمی کز نسیمش حامله شد مریمی
(م: ۵ / ۳۸۵۷ ؛ 3856)

قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ نَفِيًّا.

[مریم گفت: از تو به خدای رحمان پناه می‌برم، که پرهیزگار باشی.] (آیه ۱۸، سوره مریم)
همچو مریم گوی پیش از فوت ملک نفس را کالْعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ
(م: ۳ / ۳۷۰۱ ؛ 3700)

گشت بی خود مریم و در بی خودی گفت بجهم در پناه ایزدی
(م: ۳ / ۳۷۰۸ ؛ 3707)

تو همی گیری پناه از من به حق من نگاریده پناهم در سَبَقِ
آن پناهم من که مَخْلَصَاتِ بود تو أَعُوذُ آری و من خود آن أَعُوذُ
(م: ۳ / ۳۷۸۰ - 80 ؛ 3779)

فَاجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّنْسِيًّا.

[درد زاییدن او را به سوی تنه درخت خرمایی کشانید. گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و از یادها فراموش شده بودم.] (آیه ۲۳، سوره مریم)

مریم جان را مَخَاضُ بُرد به نخل و ریاض مُنْقَطِعِ درد را نُزْلِ وطن واجب است
(ک: ۱ / ۴۷۱)

زین طلب بنده به کویِ تو رسید درذِ مریم را به خرما بن کشید

(م: ۹۹/۲؛ ۹۸)

همچو مریم دَرذِ بودش، دانه نی سبز کرد آن نخل را صاحبِ فنی
زانکه وافی بود آن خاتونِ راد بی‌مُرادش داد یزدان صد مُراد

(م: ۹۱/۵ - ۱۱۹۰؛ ۹۱ - ۱۱۹۰)

همچو مریم سوی خرما بن رویم زآنکه خرمایی ندارد شاخ بید

(ک: ۸۲۵/۲)

و هُزَی الْيَكِ بِجَذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا.

[نخل را بجنبان تا خرمای تازه چیده برایت فرو ریزد.] (آیه ۲۵، سوره مریم)

آن مریم دردمند یابد تازه رُطْبِ تَرَجَّجَنی را

(ک: ۱۲۲/۱)

یا به فَرِ دستِ مریم بویِ مُشک یابد و تری و میوه شاخِ خشک

(م: ۳۴۹۷/۴؛ ۳۴۹۷)

می‌شود مبدل به سوزِ مریمی شاخِ لَبِ خشکی به نخلِ خَرَمی

(م: ۱۲۹۴/۶؛ ۱۲۹۰)

فَكُلِّيْ وَاشْرَبِيْ وَفَرِّيْ عَيْنًا....

[پس ای زن، بخور و بیاشام و شادمان باش....] (آیه ۲۶، سوره مریم)

از آن خرما که مریم را ندا کرد کُلّی و اَشْرَبی و فَرّی عَینا

(ک: ۱۰۶/۱)

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا.

[به فرزند اشاره کرد. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم.] (آیه ۲۹،

سوره مریم)

دل مریم آبتن، یک شیوه کند با من عیسی دو روزه تن در گفت زبان آید

(ک: ۶۱۹/۲)

یا مسیحی که به تعلیم و دود در ولادت ناطق آمد در وجود

(م: ۳۰۴۳/۴؛ ۳۰۴۳)

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا.

[و هیچ یک از شما نیست که وارد جهنم نشود، و این حکمی است حتمی از جانب پروردگار تو.] [آیه ۷۱، سوره مریم]

سرگشتگی حالم تو فهم کن از قالم کای هیزم از آن آتش برخوان که وَإِنْ مِنْكُمْ (ک: ۳/۱۴۶۴)

گرچه مؤمن را سَقَر ندهد ضرر لیک هم بهتر بود آنجاگذر (م: ۶/۲۴۶؛ 246)

وَكُلُّهُمْ آتِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا.

[و همگی شان در روز قیامت تنها نزد او می آیند.] [آیه ۹۵، سوره مریم]

چون به آخر فرد خواهیم ماندن خو نباید کرد با هر مرد و زن (م: ۶/۴۴۶؛ 443)

فَأَنَّمَا يُسْرِنَا لَهُ يُلْسَانُكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنَذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا.

[این قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا پرهیزگاران را مژده دهی و ستیزه گران را بترسانی.] [آیه ۹۷، سوره مریم]

علم اندر نور چون فرغرده شد پس ز علمت نور یابد قوم لُد (م: ۵/۲۴۸۹؛ 2488)

سوره طه

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى.

[خدای رحمان بر عرش استیلا دارد.] [آیه ۵، سوره طه]

گر درد و فریادی بود در عاقبت دادی بود

مِنْ فَضْلِ رَبِّ مُخْسِنٍ عَذِلٍ، عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (ک: ۱/۲۶۱)

تختِ دل معمور شد پاک از هوا بین که الرحمن علی العرش استوی (م: ۱/۳۶۷۹؛ 3665)

إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى. فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى...

[آن‌گاه که آتشی دید و به خانواده خود گفت: درنگ کنید، که من از دور آتشی می بینم، شاید برایتان قَبسی بیاورم یا در روشنایی آن راهی بیابم. چون نزد آتش آمد، ندا داده شد: ای موسی...]
(آیات ۱۱ و ۱۰، سوره طه)

درخت و آتشی دیدم ندا آمد که جانانم
مرا می خواند آن آتش مگر موسی عمرانم
دَخَلْتُ آلَتِيهِ بِالْبَلَوَى وَ ذُقْتُ الْمَنِّ وَالسَّلْوَى
چهل سالست چون موسی بگرد این بیابانم
مپرس از کشتی و دریا، بیا بنگر عجایب‌ها

که چندین سال من کشتی درین خشکی همی رانم
(ک: ۱۴۱۴/۳)

رفت موسی کآتش آرد او به دست آتشی دید او که از آتش پُرست
(م: ۱/ ۲۸۰۱؛ 2788)
از درخت انسی انا الله می شنید باکلام انواز می آمد پدید
(م: ۲/ ۲۸۹۲؛ 2884)

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.
[من پروردگار تو هستم. پای افزارت را بیرون کن که اینک در وادی مقدس طوی هستی.]
(آیه ۱۲، سوره طه)

خَلْع نَعْلین کند وز خود و دنیا بجهد
همچو موسی قدم صدق زند بر در او
(ک: ۲۲۱۳/۵)

بکن ای موسی جان خَلْع نَعْلین
که اندر گلشن جان نیست خاری
(ک: ۲۶۸۷/۶)

إِخْلَعْ نَعْلَيْكَ اَيْنَ بُوَد اَيْنَ

کز هر دو جهان ببر ولا را

(ک: ۱۲۳/۱)

و مَا تِلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى قَالَ هِيَ عَصَايَ اَتَوَكَّؤُا عَلَیْهَا وَ اَهْتُسُّ بِهَا عَلٰی غَمَمٰی
وَلٰی فِیْهَا مَارُبُّ اٰخَرٰی قَالَ اَلْقِهَا يَا مُوسٰی فَاَلْقٰیهَا فَاِذَا هِیَ حَبۡطَةٌ تَسَعٰی قَالَ خُذْهَا وَلَا
تَحْزَنْ سَنُعٰیِدُهَا سِیَرَتَهَا الْاُولٰی.

[ای موسی، آن چیست به دست راست؟ گفت: این عصای من است بر آن تکیه می‌کنم و
برای گوسفندانم با آن برگ می‌ریزم و مرا با آن کارهای دیگر است. گفت: ای موسی آن را
بیفکن. بیافکندش، به ناگهان ماری شده که می‌دوید. گفت: بگیرش و مترس. بار دیگر آن را
به صورت نخستینش باز می‌گردانیم.] (آیات ۲۱ و ۲۰ و ۱۹ و ۱۸ و ۱۷، سوره طه)

گفت ای موسی به کف چه داری	گفتا که عصاست راه ما را
گفتا که عصا ز کف بیفکن	بنگر تو عجایب سَمَا را
افکند و عصایش ازدها شد	بگریخت چو دید ازدها را
گفتا که بگیر تا منش باز	چوبی سازم پی شما را
سازم ز عدوت دست یاری	سازم دُشْمَنْتُ مُتَّكَا را
تا از جز فضل من ندانی	یاران لطیف باوفا را
دست و پایت چو مار گردد	چون درد دهیم دست و پا را

(ک: ۱۲۳/۱)

گَر عَصَا سَازِی بَیْفَشَانِیْم بَرِگِ

وقت خشم و جنگ تُعبان توایم

(ک: ۱۶۷۳/۴)

خَواهِ مَا رَا مَارُکُنْ خَواهِی عَصَا

معجز موسی و برهان توایم

(ک: ۱۶۷۳/۴)

چونکه کلیم حق بشد سوی درخت آتشین

گفت من آب کوثرم کفش برون کن و بیا

(ک: ۴۵/۱)

چون عصای موسی اینجا مار شد عقل را از ساکنان اخبار شد
(م: ۳/ ۱۰۱۰؛ ۱۰۱۰)

موسی آن را عصا دید و نبود اژدها بُد سرّ او لب می‌گشود
(م: ۳/ ۲۷۸۹؛ ۲۷۸۸)

مر عَصَا را چشم موسی چوب دید چشم غیبی افعی و آشوب دید
(م: ۵/ ۳۹۳۵؛ ۳۹۳۴)

اژدها و مار اندر دستِ تو شد عصا، ای جانِ موسی مستِ تو
حُکْمُ خُذْهَا لَا تَخَفْ دادت خدا تا بدست اژدها گردد عَصَا
(م: ۲/ ۹۲ - ۲۲۹۱؛ ۸۷ - ۲۲۸۶)

وَ أَخْلَلَ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي.

[وگره از زبان من بگشای. (آیه ۲۷، سوره طه)]

زبانم عقده‌ای دارد چو موسی من ز فرعونان

ز رشک آنک فرعونی خبر یابد ز برهانم

(ک: ۳/ ۱۴۳۷)

إِذْهَبْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ.

[به سوی فرعون بروید که او طغیان کرده است. (آیه ۴۳، سوره طه)]

تا نیارد سجده‌ای بر خاک تبریز صفا

کم نگردد از جبینش داغ نفرین خدا

(ک: ۱/ ۱۵۵)

ور کسی منکر شود اندر جبین او نگر

تا ببینی داغ فرعونی بر آن جاقِ طَغَىٰ

(ک: ۱/ ۱۵۵)

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنَا لَعَلَّهُ يَنْدَكُرُ أَوْ يَخْشَىٰ.

[با او بر نرمی سخن گوید، شاید پندگیرد، یا بترسد. (آیه ۴۴، سوره طه)]

موسیا در پیش فرعون زمن نرم باید گفت قَوْلًا لَّيْنَا

(م: ۴/ ۳۸۱۵؛ ۳۸۱۵)

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَآرَى.

[گفت: مترسید. من با شما هستم می شنوم و می بینم.] (آیه ۴۶، سوره طه)

پاسبان من عنایات ویست هر کجا که من روم، شه در پی است

(م: ۲/ ۱۱۵۹؛ ۱۱۵۶)

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَآخَرَ جُنًا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى.

[کسی است که زمین را آرامگاه شما ساخت و برایتان در آن راه‌هایی پدید آورد و از

آسمان باران فرستاد تا بدان انواعی گوناگون از نباتات برویانیم.] (آیه ۵۳، سوره طه)

زمین را بهر تو گهواره کردم فسرده تخته گهواره گشتی

(ک: ۶/ ۲۶۶۰)

بشنو از قول خدا هست زمین مهد شما گر بُد طفل چرا بسته گهواره شود

(ک: ۲/ ۵۴۴)

دست و پا را چون نبندی؟ گاهوارت خواند حق

دست و پا را برگشایم پاگشا بشناختم

(ک: ۳/ ۱۵۸۵)

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسَحَرٍ مِثْلِهِ فَأَجْعَلْ يَتِيمَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى.

[ما نیز در برابر تو جادویی چون جادوی تو می آوریم. بین ما و خود وعده گاهی در زمین

هموار بگذار که نه ما وعده را خلاف کنیم و نه تو.] (آیه ۵۸، سوره طه)

سحر را با معجزه کرده قیاس هر دو را بر مکر پندارد اساس

(م: ۱/ ۲۷۸؛ ۲۷۷)

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى.

[گفتم: مترس که تو برتر هستی.] (آیه ۶۸، سوره طه)

نی ز دریا ترس و نی از موج و کف چون شنیدی تو خطاب لا تَخَفْ

لا تَخَفْ دان چونکه خوفت داد حق نان فرستد چون فرستادت طبق

(م: ۳/ ۴۹۵-۴۹۴؛ ۴۹۵ - ۴۹۴)

گرچه چون دریا برآوردند کف موسیا تو غالب آیی لا تَحْفَ
(م: ۴ / ۱۶۷۲؛ ۱۶۷۲)

... فَلَا قَطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صَلْبَتَكُمْ فِي جَذْوَعِ النَّخْلِ...
[... دستها و پاهایتان را از چپ و راست می برم و بر تنه درخت خرما به دارتان می آویزم...]
(آیه ۷۱، سوره طه)

ساحران را نه که فرعون لعین کرد تهدید سیاست بر زمین
که ببرم دست و پاتان از خلاف پس در آویزم ندارمتان معاف
(م: ۳ / ۲۳ - ۲۲؛ ۱۷۲۲ - ۱۷۲۱)
قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ
وَانْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا.
[گفت: برو، در زندگی این دنیا چنان شوی که پیوسته بگویی: «به من نزدیک مشو.» و نیز
تو را وعده ای است که از آن رها نشوی و اینک به خدایت که پیوسته عبادتش می کردی بنگر که
می سوزانیمش و به دریایش می افشانیم.] (آیه ۹۷، سوره طه)
موسی عشق تو مرا گفتم که لا مِسَاسَ شو

چون نگریم از همه چون نَرَمَمَ ز سامری
(ک: ۵ / ۲۴۸۰)
آه از آن موسی کانک بدیدش دمی
گشته رمیده ز خلق بر مثل سامری است
(ک: ۱ / ۴۶۸)

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا. لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا.
[و آنها را به زمینی هموار بدل می کند در آن هیچ کجی و پستی و بلندی نمی بینی.] (آیات
۱۰۷ و ۱۰۶، سوره طه)

همچو عرصه پهن روز رستخیز نه گو و نه پشته نه جای گریز
گفت یزدان وصف این جای حَرَج بهر محشر لا تَرَى فِيهَا عِوَج
(م: ۴ / ۱۸۵ - ۱۸۴؛ ۱۸۵ - ۱۸۴)

فَاَكْلًا مِنْهَا فَبَدَّتْ لَهَا سُوءُ اُتْهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى
آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى. ثُمَّ اجْتَنَبَهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى.

[از آن درخت خوردند و شرمگاهشان در نظرشان پدیدار شد و همچنان برگ درختان
بهشت بر آنها می چسبانیدند آدم در پروردگار خویش عاصی شد و راه گم کرد. سپس
پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرفت و هدایتش کرد.] (آیات ۱۲۱ و ۱۲۲، سورة طه)

چو آدم توبه کن وارو بجنت چه و زندان آدم را رها کن
(ک: ۴/ ۱۹۰۵)

دامن او گیر، کو دادت عصا در نگر کا دم چه ها دید از عصی
(م: ۱/ ۲۱۵۰؛ 2140)

چون عصا شد آلت جنگ و نفیر آن عصا را خرد بشکن ای ضریر
(م: ۱/ ۲۱۴۷؛ 2137)

وَمَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِيْ فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ اَعْمَى.
[و هر کس که از یاد من اعراض کند، زندگیش تنگ شود و در روز قیامت نابینا محسورش
سازیم.] (آیه ۱۲۴، سورة طه)

در معاصی قبض ها دلگیر شد قبض ها بعد از اجل زنجیر شد
نُعْطِ مَنْ اَعْرَضَ هُنَا عَنْ ذِكْرِنَا عِيشَةً ضَنْكًا وَ نَجْزِي بِالْعَمَى
(م: ۳/ ۵۴ - ۵۳؛ 353)

سورة انبياء

بَلْ قَالُوا اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ...

[گفتند: نه، خواب های پریشان است، یا دروغی است که می بندد یا شاعری است...] (آیه ۵،

سورة انبياء)

نوعها تعریف کردندش که هست گفت ما نا او مگر آن شاعر است؟

(م: ۳/ ۳۱۴۳؛ 3142)

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ.

[اگر در زمین و آسمان خدایانی جز الله می بود، هر دو تباہ می شدند. پس الله، پروردگار عرش، از هر چه وصفش می گویند منزّه است.] (آیه ۲۲، سوره انبیاء)

جان من و جان تو بود یکی ز اتحاد این دو هر که دو یکیست جز که همان یک مباد
جام دوی در شکن باده مده باد را چون دو شود پادشاه شهر رود در فساد
(ک: ۲/ ۸۸۳)

أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ.

[آیا کافران نمی دانند که آسمان ها و زمین بسته بودند، ما آنها را گشودیم و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم؟ چرا ایمان نمی آوردند.] (آیه ۳۰، سوره انبیاء)

بگوید آب زمن رُسته ای به من آیی به آخر آنجا آیی که بوده ای اوّل
(ک: ۳/ ۱۳۵۷)

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ.

[گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش.] (آیه ۶۹، سوره انبیاء)

نعره یا نار کونی باردا عصمت جان تو گشت ای مقتدا
(م: ۶/ ۲۰۱۴؛ ۲۰۰۹)

عِصْمَتُ يَا نَارُ كُونِي بَارِدًا لَا تَكُونِ النَّارُ حَرًّا شَارِدًا
(م: ۳/ ۹۵۴؛ ۹۵۴)

پرورد در آتش ابراهیم را ایمنی روح سازد بیم را
(م: ۱/ ۵۵۱؛ ۵۴۷)

اندر آ اسرار ابراهیم بین کو در آتش یافت سرو و یاسمین
(م: ۱/ ۷۹۵؛ ۷۹۰)

آتش ابراهیم را دندان نزد چون گزیده حق بُود چونش گزد
(م: ۱/ ۸۶۶؛ ۸۶۱)

آتش ابراهیم را نه قلعه بود تا برآورد از دلِ نمرود دود
(م: ۱/ ۱۸۵۱؛ ۱۸۴۲)

بحر را گویم که هین پُر نار شو	گویم آتش را که زو گُلزار شو
(م: ۲ / ۱۶۳۱؛ ۱۶۲۸)	
آتش ابراهیم را نَبود زیان	هر که نمرود یست، گو می ترس از آن
(م: ۲ / ۳۳۱۸؛ ۳۳۱۰)	
چونکه موصوفی به اوصافِ جلیل	ز آتش امراض بگذر چون خلیل
گردد آتش بر تو هم بَزَد و سلام	ای عناصر مر مزاجت را غلام
(م: ۳ / ۱۰-۹؛ ۱۰-۹)	
ماه با احمد اشارت بین شود	ناز ابراهیم را نسرین شود
(م: ۳ / ۱۰۱۶؛ ۱۰۱۶)	
چاه شد بر وی بدان بانگِ جلیل	گلشن و بزمی چو آتش بر خلیل
(م: ۳ / ۲۳۴۳؛ ۲۳۴۲)	
آتش آن را رام چون خلخال شد	بحر آن را رام شد، حَمال شد
(م: ۳ / ۳۱۰۳؛ ۳۱۰۲)	
چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای	آتش آبِ تست و تو پروانه‌ای
(م: ۵ / ۴۳۸؛ ۴۳۸)	
با خلیل آتش گُل و ریحان و وَرَد	باز بر نمرودیان مرگست و دَرَد
(م: ۶ / ۴۳۰۴؛ ۴۲۹۱)	

... وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجَبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ.

[... و کوه‌ها را مستخر داوود گردانیدیم که آنها و پرندگان با او تسبیح می‌گفتند و این همه ما

کردیم.] [آیه ۷۹، سورة انبياء]

کوه و مرغان هم رسایل بادمش	هر دو اندر وقت دعوت محرمش
(م: ۳ / ۱۴۷۴؛ ۱۴۷۳)	

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ.

[و زکریا را یاد کن، آن‌گاه که پروردگارش را ندا داد: ای پروردگار من مرا تنها وامگذار. و

تو بهترین وارثانی.] [آیه ۸۹، سورة انبياء]

تو بمانی با فغان اندر لَحَدُ لَا تَذَرْنِي فَرْدَ خواهان از اَحَد

(م: ۵ / ۱۵۲۴؛ ۱۵۲۴)

بانگ سُرناي چه گر مونس غمگینانست از دم روح نَفَخْنَا دل سُرنا چه خوش است

(ک: ۱ / ۴۱۴)

کی تراشد نردبان چرخ نجار خیال ساخت معراجش ید کُلِّ اِلینا راجعون

(ک: ۴ / ۱۹۴۸)

و تَقَطُّوْا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ اِلَيْنَا رَاجِعُوْنَ.

[و در دین خویش فرقه فرقه شدند. همه به نزد ما باز می گردند.] (آیه ۹۳، سوره انبیاء)

شه من گفت کاین مجنون بجز زنجیر زلف من

دگر زنجیر نپذیرد تو خوی او نمی دانی

هزاران بند بر درّد به سوی دست ما پَرْد

اِلینا راجعون گردد که او بازیست سُلطانی

(ک: ۵ / ۲۵۰۹)

وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِيْنَ.

[و نفرستادیم تو را جز آنکه می خواستیم به مردم جهان رحمتی ارزانی داریم.] (آیه ۸۰۷،

سوره انبیاء)

از رَحْمَةً لِّلْعَالَمِيْنَ اقبال درویشان ببین

چون مه متور خرقه ها چون گل مُعَطَّر شال ها

(ک: ۱ / ۲)

حق مرا و را برگزید از انس و جان

رَحْمَةً لِّلْعَالَمِيْنَ خواند از آن^۱

ای سنایی رو مدد خواه از روان مصطفی

مصطفی ما جاء اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِيْنَ

(ک: ۴ / ۱۹۷۴)

ای رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ بخشی ز دریای یقین

مر خاکیان را گوهری مر ماهیان را راحتی

(ک: ۵/۲۴۴۳)

جمله دانیان همین گفته همین هست دانا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

(م: ۱/۷۲۲؛ 717)

زان بیاورد اولیا را بر زمین تا کُنْدَ شَانِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

(م: ۳/۱۷۹؛ 1804)

که چنین کردست مهمانت، بُبیین خنده بی زد رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

(م: ۵/۱۰۸؛ 108)

سوره حج

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ.

[ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله قیامت حادثه بزرگی است.] (آیه ۱، سوره حج)

شاه آمد تا ببیند واقعه دید آنجا زَلْزَلَهُ الْقَارِعَةِ

(م: ۶/۳۹۷۶؛ 3963)

عفوها گفته ثنای عفو تو نیست کُفُّوش، أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا

(م: ۵/۴۱۱۳؛ 4111)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ.

[بعضی از مردم، بی هیچ دانشی درباره خدا مجادله می کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی

می کنند.] (آیه ۳، سوره حج)

مرید خواند خداوند دیو و سوسه را که هر که خورد دم او چو او مرید شود

(ک: ۲/۹۵۱)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُّطْقَةٍ ثُمَّ مِّنْ

عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ...

[ای مردم، اگر از روز رستاخیز در تردید هستید، ما شما را از خاک و پس از نطفه، آن‌گاه از لختی خونی و سپس از پاره گوشتی گاه تمام آفریده گاه ناتمام، بیافریده‌ایم...] [آیه ۵، سوره حج]
 چون خَلَقْنَا کَم شَنُودی مِّن تُرَاب خَاک باشی جُست از تو، رومتاب
 (م: ۳/ ۴۵۴؛ 454)

خاک را و نطفه را و مضغه را پیش چشم ما همی دارد خدا
 (م: ۴/ ۸۸۹؛ 889)

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[و اینها دلیل بر آنست که خدا حق است، مردگان را زنده می‌سازد و بر هر کاری تواناست.]
 (آیه ۶، سوره حج)

نگر به عیسی مریم که از دوام سفر چو آب چشمه حیوانست یُخَيِّ الْمَوْتَى
 (ک: ۱/ ۲۱۴)

ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَنَّ اللَّهُ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ. لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ.

[آری، کسانی که شعایر خدا را بزرگ می‌شمارند کارشان نشان پرهیزگاری دل‌هایشان باشد. از آن شتران قربانی تا زمانی معین برایتان سودهاست، سپس جای قربانیشان در آن خانه کهنسال است.] [آیات ۳۳ و ۳۲، سوره حج]

عاشق آئینه باشد روی خوب صیقل جان آمد و تَقْوَى الْقُلُوب
 (م: ۱/ ۳۱۶۹؛ 3156)

کی سیه گردد ز آتش روی خوب کو نهد گلگونه از تَقْوَى الْقُلُوب
 (م: ۱/ ۳۷۲۰؛ 3706)

فَكَآئِنَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْسَ مَعْطَلَةٌ وَ قَصْرٍ مَّشِيدٍ.

[چه بسیار قریه‌هایی ستم‌پیشه را هلاک کردیم و سقف‌هایشان فرو ریخت و چه بسیار چاه‌ها که بیکاره ماند و قصرهای رفیع گچ‌کاری شده، بی‌صاحب.] [آیه ۴۵، سوره حج]

عید آمد و ره‌جویان رقصان و غزل‌گویان کان قیصر مه‌رویان در قصر مشید آمد
 (ک: ۲/ ۶۳۲)

... وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَالْفِ سَنَةِ مِمَّا تَعُدُّونَ.

[و یک روز از روزهای پروردگار تو برابر با هزار سال است از آن سان که می شمیرید.] (آیه

۴۷، سوره حج)

پس چراشش روز آن را آفرید كُلُّ يَوْمٍ أَلْفٌ عَامٍ مستفید

(م: ۶/۲۱۸؛ ۱۲۱۴)

سوره مؤمنون

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ. ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا
الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَّوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

[سپس او را نطفه ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آن گاه از آن نطفه، لخته خونی آفریدیم
و از آن لخته خون، پاره گوشتی و از آن پاره گوشت، استخوان ها آفریدیم و استخوان ها را به
گوشت پوشانیدیم؛ بار دیگر او را آفرینشی دیگر دادیم. درخور تعظیم است خداوند، آن بهترین
آفرینندگان.] (آیات ۱۴ و ۱۳، سوره مؤمنون)

خون بَبَرَدَ نطفه کند علقه کند مضغه کند مُضْغَةً رُود عقل کند فاش کند محشر خود
(ک: ۲/۵۴۳)

... مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ.

[... این مرد انسانی است همانند شما؛ از آنچه می خورید و از آنچه می آشامید می آشامد.]

(آیه ۳۳، سوره مؤمنون)

همسری با انبیا برداشتند اولیا را مثل خود پنداشتند
گفته اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور

(م: ۱/۲۶۷-۲۶۶؛ ۲۶۵ - ۲۶۵)

آن کسی کش مثل خود پنداشتی زان سبب با او حسد برداشتی

(م: ۲/۸۱۵؛ ۸۱۳)

کار ازین ویران شدست ای مرد خام که بشر دیدی مر اینها را چو عام

(م: ۳/۲۲۹۹؛ ۲۲۹۸)

صورتش را جنس می‌بینند انام لیک از وی می‌نیابند آن مشام

(م: ۵/ ۹۲۷؛ ۹۲۷)

... کُلِّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.

[هر فرقه‌ای به روشی که برگزیده بود دلخوش بود.] (آیه ۵۳، سوره مؤمنون)

صدقِ هر دو ضدّ بیند در روش هر فریقی در ره خود خوش منش

(م: ۵/ ۳۲۲۸؛ ۳۲۲۷)

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ.

[چون در صور دمیده شود، هیچ خویشاوندی میانشان نماند و هیچ از حال یکدیگر

نپرسند.] (آیه ۱۰۱، سوره مؤمنون)

گفت حق نه بلکه لا انساب شد زهد و تقویٰ فضل را محراب شد

(م: ۱/ ۳۴۱۳؛ ۳۳۹۹)

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ.

[ای پروردگار ما، ما را از این آتش آور. اگر دیگر بار چنان کردیم از ستمکاران باشیم.] (آیه

۱۰۷، سوره مؤمنون)

کافران کارند در نعمت جفا باز در دوزخ نداشتان ربنا

(م: ۳/ ۲۹۸۳؛ ۲۹۸۲)

قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ.

[گوید: در آتش گم شوید و با من سخن مگویید.] (آیه ۱۰۸، سوره مؤمنون)

اِخْسَئُوا بر زشت آواز آمدست کوز خون خلق چون سگ بود مست

(م: ۲/ ۲۰۰۷؛ ۲۰۰۶)

اِخْسَئُوا آید جواب آن دعا چوب رد باشد جزای هر دعا

(م: ۳/ ۱۷۰؛ ۱۷۰)

فَاتَّخَذُوا لَهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ.

[و شما ریشخندشان می‌کردید، تا یاد مرا از خاطرتان بزدودند و شما همچنان به آنها

می‌خندید.] (آیه ۱۱۰، سوره مؤمنون)

آیت اَنَسُوْكُمْ ذِكْرِيْ بِخَوَانِ قدرت نسیان نهادنشان بدان
(م: ۱ / ۱۶۸۳؛ ۱۶۷۴)
خِلْتُمْ سُخْرِيَّهٗ اهل السَّمُو از نبی خوانید تا اَنَسُوْكُمْ
(م: ۱ / ۱۶۸۶؛ ۱۶۷۷)

سورة نور

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِيَ فَاجْلِدُوا وَكُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً...

[زن و مرد زناکار را هر یک صد ضربه بزنیید...] (آیه ۲، سورة نور)

او زناکرد و جزا صد چوب بود گوید او من کی زدم کس را به عود؟
(م: ۳ / ۳۴۵۲؛ ۳۴۵۱)
الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ
أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ.
[زنان ناپاک برای مردان ناپاک و مردان ناپاک برای زنان ناپاک و زنان پاک برای مردان
پاک و مردان پاک برای زنان پاک. آنها از آنچه درباره شان می گویند منزهدند. آمرزش و رزق
نیکو برای آنهاست.] (آیه ۲۶، سورة نور)

اگرچه بحر کرم موج می زند هر سو به حکم عدل خبیثات مرخبیین راست
(ک: ۱ / ۴۸۳)
طَبِّبَاتُ آید به سوی طَبِّبِينَ للخبیثین الخبیثات است هین
(م: ۲ / ۲۷۳؛ ۲۷۳)
الْخَبِيثَاتُ الْخَبِيثِينَ را بخوان رو و پشت این سخن را بازدان
(م: ۴ / ۲۸۰؛ ۲۸۰)
مرخبیشان را نسازد طَبِّبَات درخور و لایق نباشد ای ثقات
(م: ۴ / ۲۸۲؛ ۲۸۲)
الْخَبِيثَاتُ الْخَبِيثِينَ حکمتست زشت را هم زشت جفت و بابتست
(م: ۱ / ۳۶۱۸؛ ۳۶۰۴)

بر دروغان جمع می آید دروغ لِخَبِيثَاتِ الْخَبِيثِينَ زد فروغ

(م: ۲ / ۳۱۵۱؛ ۳۶۳۹)

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ.

[به مردان مؤمن بگو که چشمان خویش فروگیرند و شرمگاه خود نگه دارند. این برایشان پاکیزه تر است زیرا خدا به کارهایی که می کنند آگاه است.] (آیه ۳۰، سوره نور)

امر غُضُّوا غَضَةً أَبْصَارَكُمْ هم شنیدی راست نهادهای تو سُم
از دهانت نطق فهمت را برد گوش چون ریگست، فهمت را خورد

(م: ۳ / ۲۱۰۱ - ۲۱۰۲؛ ۲۱۰۰ - ۲۱۰۱)

لوله ها بر بند و پُر دارش زخم گفت غُضُّوا عَنْ هَا أَبْصَارَكُمْ

(م: ۱ / ۲۷۲۶؛ ۲۷۱۴)

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارُ نُورٍ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

[خدا نور آسمانها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی باشد آن چراغ درون آبگینه ای و آن آبگینه چون ستاره ای درخشنده. از روغن درخت پربرکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد هر چند آتش بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دیگر. خدا هر کس را که بخواهد بدان نور راه می نماید و برای مردم مثل ها می آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است.] (آیه ۳۵، سوره نور)

زهی عنقای ربانی شهنشه شمس تبریزی

که او شمسی است نی شرقی و نی غربی و نی در جا

(ک: ۱ / ۶۴)

نور حس را نور حق تزئین بود معنی نورٌ عَلَى نور این بود
نور حسی می کشد سوی ثری نور حَقِّش می برد سوی عَلٰی

(م: ۲ / ۹۷ - ۹۸؛ ۱۲۹۶ - ۱۲۹۷)

بى ز تغييري كه لا شَرْقِيَّة	بى ز تبديلى كه لا غَرْبِيَّة
(م: ۴ / ۳۷۸۹؛ 3789)	
فرمود كه نور من ماننده مصباح است	مشكوة و زجاجه گفت سينه و بَصَر ما را
	(ك: ۱ / ۷۶)
غمش در دل چو گنجورى دلم نورِ على نورى	مثال مريم زيبا كه عيسى در شكَم دارد
	(ك: ۲ / ۵۶۵)
اى شمس تبريزى كه تو از پرده شب فارغى	لا شَرْقى ولا غربىي اكنون سخن کوتاه شد
	(ك: ۲ / ۵۲۵)
آفتابى نى ز شرق و نى ز غرب از جان بتافت	ذره وار آمد برقِص از وى در و ديوارها
	(ك: ۱ / ۱۳۶)
گرچه مصباح و زجاجه گشته اى	ليک سَزْ خَيْلِ دلى، سر رشته اى
	(م: ۱ / ۲۹۴۹؛ 2936)
نورهاي چرخ بُبريده پَيست	آن چولا شرقى ولا غربىي كَيْست
	(م: ۲ / ۱۵۴۷؛ 1544)
گوشه بى گوشه دل شه رَهيست	تاب لا شرقى ولا غرب از مَهيست
	(م: ۳ / ۱۱۳۸؛ 1138)
ور نه لا عَيْنُ رَأَتْ، چه جاي باغ	گفت نور غيب را يزدان چراغ
	(م: ۳ / ۳۴۰۷؛ 3406)
شاہِ عادل چون قرين او شود	نام آن نورِ على نور اين بُود
	(م: ۴ / ۱۲۵۱؛ 1251)
آنچه طورش برنتابد ذره يى	قدرتش جاسازد از قاروره يى
گشت مشكات و زجاجى جاي نور	كه همى درد ز نور آن قاف و طور
	(م: ۶ / ۷۶-۳۰۷۵؛ 68 - 3067)
دل زجاج آمد و نورت مصباح	من بیدل شده مشكوة توام
	(ك: ۴ / ۱۶۸۳)

نوری که در زجاجه و مشکوة تافتست بر ما بزن که ما ز شعاعش منوریم
(ک: ۴/ ۱۷۰۶)

آنکه لا شرقیة بودست و لا غربیة زانکه شرق و غرب باشد در زمین و در زمان
(ک: ۴/ ۱۹۴۰)

ما همه تاریکی و الله نور ز آفتاب آمد شعاع این سرای
(ک: ۶/ ۲۹۰۲)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ
شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ.

[اعمال کافران چون سرابی است در بیابانی. تشنه آبش پندارد و چون بدان نزدیک شود
هیچ نیابد و خدا را نزد خود یابد که جزای او را به تمام بدهد و خدا زود به حساب ها می رسد.] (آیه
۳۹، سوره نور)

ای بجسته کام دل اندر جهان آب و گیل می دوانی سوی آن جوکاندر آن جو آب نیست
(ک: ۱/ ۳۹۳)

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا
فَوْقَ بَعْضٍ...

[یا همانند تاریکی هایی است در دریای ژرف، که موجش فرو پوشد و بر فراز آن موجی
دیگر و بر فرازش ابری است تیره، تاریکی هایی بر فراز یکدیگر...] (آیه ۴۰، سوره نور)

پس بود ظلمات بعضی فوق بعض نه خرد یار و نه دولت روز عرض
(م: ۴/ ۱۲۵۴؛ ۱۲۵۴)

... يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ.

[... روشنایی برقش نزدیک باشد که دیدگان را کور سازد.] (آیه ۴۳، سوره نور)

آن سنا بَرَقی که بر ارواح تافت تا که آدم معرفت زان نور یافت
(م: ۲/ ۹۱۲؛ ۹۱۰)

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَ
إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.

[بگو از خدا اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید. پس اگر رویگردان شوید، بر پیامبر است آنچه بدو تکلیف کرده‌اند، و بر شماست آنچه بر شما تکلیف کرده‌اند. و اگر از او اطاعت کنید هدایت یابید و بر پیامبر جز تبلیغ آشکار هیچ نیست.] (آیه ۵۴، سوره نور)

باغ و بهار هست رسول بهشت غیب بشنو که بر رسول نباشد بجز بلاغ
(ک: ۳/ ۱۲۹۸)

سوره فرقان

وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا.

[گفتند: چیست این پیامبر را که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای بر او فرود نمی‌آید تا با او بیم‌دهنده باشد؟] (آیه ۷، سوره فرقان)

چون شما بسته همین خواب و خورید همچو ما باشید و در ده می‌چرید
(م: ۳/ ۲۷۱۲؛ ۲۷۱۱)

وَعَادُوا وَثُمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا.

[و عاد را و ثمود را و اصحاب رس را و نسل‌های بسیاری را که میان آنها بودند.] (آیه ۳۸، سوره فرقان)

ما قصر و چار طاق بر این عرصه فنا چون عاد و چون ثمود مقرنس نمی‌کنیم
(ک: ۴/ ۱۷۱۲)

الَّذِينَ تَرَى إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ دَلِيلًا.

[ندیده‌ای که پروردگار تو چگونه سایه را می‌کشد؟ اگر می‌خواست در یک جا ساکنش می‌گرداند. آن‌گاه آفتاب را بر او دلیل گردانیدیم.] (آیه ۴۵، سوره فرقان)

كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ نَقْشَ أُولِيَّاسَ كَو دَلِيلَ نَوْرٍ خورشید خداست
(م: ۱/ ۴۲۸؛ ۴۲۵)

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا

سَلاماً.

[بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند. و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند، به ملایمت سخن گویند.] (آیه ۶۳، سوره فرقان)

نفس از بس مدح‌ها فرعون شد کن ذلیل النَّفْسَ هَوْناً لَا تُسَدِّ

(م: ۱/ ۱۸۷۶؛ ۱۸۶۷)

گفت حق که بندگان جفتِ عَوْن بر زمین آهسته می‌رانند و هَوْن

(م: ۳/ ۸۳۴؛ ۸۳۴)

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.

[مگر آن کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند. خدا گناهانشان را به نیکی‌ها بدل می‌کند و خدا آمرزنده و مهربان است.] (آیه ۷۰، سوره فرقان)

مشو نومید از ظلمی که کردی که دریای کرم توبه‌پذیر است
گناهت را کُتَدِ تسبیح و طاعات که در توبه‌پذیری بی‌نظیرست

(ک: ۱/ ۳۴۸)

ز عشق روی تو روشن دل‌بین و بنات بیا که از تو شود سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَات

(ک: ۱/ ۴۷۴)

خنک آن‌گه که کُتَدِ حق گنَهِت طاعت مطلق خنک آن دم که جنایاتِ عنایات خدا شد

(ک: ۲/ ۷۶۰)

عنایت گنهی را نظر کند به رضا چو طاعت آن‌گه از دل گناه شو گردد
پلید پاک شود، مرده زنده، مار عصا چو خون که در تن آهوست مُشک بو گردد

(ک: ۲/ ۹۰۸)

رسم نویین که شهریار نهاد قبله‌مان سوی شهر یار نهاد
در عنایات خویششان بکشید جریشان را بجای کار نهاد

(ک: ۲/ ۹۶۷)

چون مبدل می‌کند او سَيِّئَات طاعتی‌اش می‌کند رَغَمٍ وُشَاة

(م: ۱/ ۳۸۵۲؛ ۳۸۳۷)

لطفِ شه جان را جَنایتِ جو کند ز آنکه شه هر زشت را نیکو کند
(م: ۲ / ۳۳۷ ؛ ۳۳۶)

سَیِّئَات را مَبْدَل کرد حق تا همه طاعت شود آن مَاسَبَق
(م: ۵ / ۲۲۲۵ ؛ ۲۲۲۵)

سورة سُعْرَاء

فَالْقُوا جِبَالَهُمْ وَعَصِيَهُمْ وَقَالُوا بَعْرَةَ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ.

[آنان ریسمان‌ها و چوب‌های خود بیفکندند و گفتند: به عزتِ فرعون که ما پیروز شدیم.]
(آیه ۴۴، سورة شعراء)

بنگر این تیشه بدست کیست خوش تسلیم شو

چون گره مستیز با تیشه که نَحْنُ الْغَالِبُونَ

(ک: ۴ / ۱۹۴۸)

فَالْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ.

[و موسی عصایش را افکند، ناگاه همه آن دروغ‌هایی را که ساخته بودند، بلعید.] (آیه ۴۵، سورة شعراء)

صد هزاران نیزه فرعون را در شکست از موسی با یک عصا

(م: ۱ / ۵۳۱ ؛ ۵۲۷)

قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ.

[گفتند: باکی نیست، ما نزد پروردگارمان باز می‌گردیم.] (آیه ۵۰، سورة شعراء)

نَعْرَة لا ضَیْرَ برگردون رسید هین بُر که جان ز جان‌کندن رهید

(م: ۵ / ۳۳۴۰ ؛ ۳۳۳۹)

جادوان فرعون را گفتند بیست مست را پروای دست و پای نیست

(م: ۵ / ۳۱۱۰ ؛ ۳۱۰۹)

نعره لأَضْمِرْ بشنید آسمان چرخ گویی شد پی آن صولجان
(م: ۵/ ۴۱۲۲؛ 4120)

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.

[مگر آن کس که با قلبی رسته از شرک به نزد خدا بیاید.] (آیه ۸۹، سوره شعراء)

چو حق گول جُست است و قلب سلیم دلا زیـرکی می کنی؟ احمقی
(ک: ۷/ ۳۱۲۹)

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظَّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

[پس تکذیبش کردند و در آن روزِ ابری، عذاب آنان را فرو گرفت و آن عذاب روزی بزرگ بود.] (آیه ۸۹، سوره شعراء)

تو دو قتلـه نیستی یک قتلـه ای غافل از قصـه عذاب ظلـه ای
امر حق آمد به شهرستان و ده خانه و دیوار را سایه مـده
(م: ۶/ ۸۱ - ۲۱۸۰؛ 76 - 2175)

الَّذِي يَزِيكَ حِينَ تَقُومُ. وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ.

[آن که تو را می بیند آن گاه که برمی خیزی و نماز خواندنت را با دیگر نمازگزاران می بیند.] (آیات ۲۱۹ و ۲۱۸، سوره شعراء)

من عدم و افسانه گردم در حنین تا تـقلب یابم اندر ساجـدین
(م: ۳/ ۱۱۴۸؛ 1146)

چون کتابُ الله بیامد هم بر آن اینچنین طعنه زدند آن کافران
که اساطیر است و افسانه نژند نیست تعمیقی و تحقیقی بلند
(م: ۳/ ۳۹ - ۴۲۳۸؛ 38 - 4237)

سورة نمل

وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ.

[تو کسی هستی که قرآن از جانب خدای حکیم و دانا به تو تلقین می شود.] (آیه ۶، سوره نمل)

خامش بیان سر مکن خامش که سرّ مِنْ لَدُنْ

چون می زند اندر رهش کالصبر مفتاح الفرج

(ک: ۱/ ۵۱۹)

ای عاشقان ای عاشقان پیمانه را گم کرده ام

ز آن می که در پیمانه ها اندر نگنجد خورده ام

مستم ز خمر مِنْ لَدُنْ رو محتسب را غمز کن

مر محتسب را و تو را هم چاشنی آورده ام

(ک: ۳/ ۱۳۷۱)

وَ اَلَيْ عَصَاكَ فَلَمَّا رَاها تَهْتَزُّ كَأَنَّها جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ
إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيْ الْمُرْسَلُونَ.

[عصایت را بیفکن. چون دیدش که همانند ماری می جنبد، گریزان بازگشت و به عقب

نگریست. ای موسی، مترس. پیامبران نباید که در نزد من بترسند.](آیه ۱۰، سورة نمل)

گفتا که ز جستجوی رستم چون یافتم این چنین عطا را

گفت ای موسی سفر رها کن وز دست بیفکن آن عصا را

آندم موسی ز دل برون کرد همسایه و خویش و آشنا را

(ک: ۱/ ۱۲۳)

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ
هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ.

[و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم، به ما زبان مرغان آموختند و از هر نعمتی

ارزانی داشتند. و این عنایتی است آشکار.](آیه ۱۶، سورة نمل)

بکن آنجا مناجات بگو اسرار و حاجات

سلیمان خود همی داند زبان جمله مرغان را

(ک: ۱/ ۵۸)

چون سلیمان از خدا بشاش بود منطق الطیری ز عِلْمِنَاش بود

(م: ۶/ ۴۰۲۷؛ 4014)

دیو بر شبه سلیمان کرد ایست علم مکرش هست و عِلْمناش نیست
(م: ۶/ ۴۰۲۶؛ 4013)

چون سلیمان کز سوی حضرت بتاخت کو زبانِ جمله مرغان را شناخت
(م: ۲/ ۳۷۱۲؛ 3700)

چون به مرغان فرستادست حق لحنِ هر مرغی بدادست سَبَق
(م: ۴/ ۸۵۲؛ 852)

حَتَّى إِذَا اتَّوَا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ.

[تا به وادی مورچگان رسیدند. مورچه‌ای گفت: ای مورچگان به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش شما را بی‌خبر درهم نکوبند.] (آیه ۱۸، سوره نمل)

آنکه گوید راز قالت نَمْلَةٌ هم بداند راز این طاق کُهْنُ
(م: ۴/ ۸۷۲؛ 872)

فَتَبَسَّ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ.

[سلیمان از سخن او لبخند زد و گفت: ای پروردگار من، مرا وادار تا سپاس نعمت تو را که بر من و پدر و مادر من ارزانی داشته‌ای، به جای آورم و کارهای شایسته‌ای کنم که تو خوشنود شوی. و مرا به رحمت خود در شمار بندگان شایسته‌ات در آور.] (آیه ۱۹، سوره نمل)

رَبِّ أَوْزِعْنِي لِشُكْرِ مَا أَرَىٰ لَا تُعَقِّبْ حَسْرَةً لِّي إِنْ مَضَىٰ
(م: ۵/ ۳۶۹۶؛ 3695)

و تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَٰذِهِ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ لَاُعَذِّبُهُ عَذَابًا شَدِيدًا...

[در میان مرغان جستجو کرد و گفت: چرا هدهد را نمی‌بینم، آیا از غایب شدگان است؟ به سخت‌ترین وجهی عذابش می‌کنم...] (آیات ۲۱ و ۲۰، سوره نمل)

تا سلیمان گفت کان هدهد اگر هجر را عذری نگوید معتبر
بُكْشَمَشْ یا خود دهم او را عذاب یک عذاب سخت بیرون از حساب

(م: ۵/ ۴۰-۸۳۹؛ 839 - 40)

گرچه بزیر دلقی شاهی و کیقبادی
 بستی تو هست ما را بر نیستی مطلق
 حاجت نیاید ای جان در راه تو قلاووز
 تشنیع بر سلیمان آری که گم شدم من
 ورچه ز چشم دوری در جان و سینه یادی
 بستی مراد ما را بر شرط بی مرادی
 چون نور و ماهتاب است این مهتدی و هادی
 گم شو چو هدهد ار تو در بند افتقادی
 (ک: ۶/ ۲۹۳۵)

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ.

[زنی را یافتم که بر آنها پادشاهی می کند، از هر نعمتی برخوردار است و تختی بزرگ دارد.]
 (آیه ۲۳، سورة نمل)

من رسیدم به لب جوی وفا
 سپه او همه خورشید پرست
 بشنواز آیت قرآن مجید
 قَدْ وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ
 دیدم آنجا صنمی روح فزا
 همچو خورشید همه بی سرو پا
 گر تو باور نکنی قول مرا
 أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا
 چونکه خورشید نمودی رخ خود
 سجده دادیش چو سایه همه را
 تا رسیدم به در شهر سبا
 (ک: ۱/ ۱۸۴)

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ.

[من هدیه ای نزدشان می فرستم و می نگرم که قاصدان چه جواب می آورند.] (آیه ۳۵، سورة نمل)

هدیه بلقیس چل اشتر بُدست
 بار آنها جمله خشت زر بُدست
 (م: ۴/ ۵۶۳؛ 563)

قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْحَيِّ أَتَاكَ بِهَقْلٍ أَمْ لَا قَالَ بَعْدَ مَا قَامَ مِنْهَا...

[عفریتی از میان جن ها گفت: من قبل از آنکه از جاییت برخیزی آن را نزد تو حاضر می کنم...] (آیه ۳۹، سورة نمل)

گفت عفریتی که تختش را به فن
 حاضر آرم تا تو زین مجلس شدن
 (م: ۴/ ۹۰۳؛ 903)

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِي رَبِّي...

[و آن کس که از علم کتاب بهره‌ای داشت گفت: من، پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو می‌آورم چون آن را نزد خود دید گفت: این بخشش پروردگار منست.] (آیه ۴۰، سوره نمل) گفت آصف من باسم اعظمش حاضر آرم پیش تو در یک دمش

(م: ۴ / ۹۰۴ : ۹۰۴)

حاضر آمد تخت بلقیس آن زمان لیک ز آصف نه از فن عفريتان
گفت حمد الله برین و صد چنین که بدیدستم ز رب العالمین

(م: ۴ / ۹۰۶ - ۰۷ : ۹۰۶ - ۰۷)

قِيلَ لَهَا اذْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ....

[گفتندش: به صحن قصر ور آ. چون بدیدش پنداشت که آبگیری ژرف است. دامن از ساق‌هایش برگرفت. سلیمان گفت: این صحنی است صاف از آبگینه...] (آیه ۴۴، سوره نمل)

باز سلیمان روح گفت صلاح صبح فتنه بلقیس را صرحُ مرمد رسید
رغمِ حسودان دین کوری دیو لعین کحل دل و دیده در چشم مُمرّد رسید

(ک: ۲ / ۸۸۲)

عریان شده‌ای بر لب این جوی پی غسل نی جوی نماید بنظر صرحِ مُمرّد

(ک: ۷ / ۱۲)

... قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

[... گفت: ای پروردگار من، من بر خویشتم ستم کرده‌ام و اینک با سلیمان در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم.] (آیه ۴۴، سوره نمل)

یا ربّ ظلمتُ نفسی بر در حجاب حسی گر مس نمود مَسّی آخر تو کیمیایی

(ک: ۶ / ۲۹۴۴)

چونکه بلقیس از دل و جان عزم کرد بر زمان رفته هم افسوس خورد

(م: ۴ / ۸۶۲ ، ۸۶۲)

سورة قصص

... يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.

[... پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت که او را از تبه‌کاران بود.] (آیه ۴،

سورة قصص)

صد هزاران طفل کشت آن کینه کش و انک او می‌جست اندر خانه‌اش

(م: ۱/ ۹۲۵، ۹۲۰)

صد هزاران طفل کشت او بی‌گناه تا بگردد حکم و تقدیرِ اِلَه

(م: ۲/ ۷۶۹، ۷۶۷)

و أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْتَقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ.

[و به مادر موسی وحی کردیم که: شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی به دریایش بینداز و مترس و غمگین مشو، او را به تو باز می‌گردانیم و در شمار پیامبرانش می‌آوریم.] (آیه ۷، سورة

قصص)

شیرده ای مادر موسی ورا و اندر آب افگن میندیش از بلا
گر تو بر تمییز طفلت موسی
این زمان یا اُم موسی اَرْضِعی

(م: ۲/ ۲۹۷۹، ۲۹۷۱)

باز وحی آمد که در آتش فکن روی در او میدار و مو مکن

(م: ۳/ ۹۵۹، ۹۵۹)

وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ.

[پستان همه دایگان را از پیش بر او حرام کرده بودیم. آن زن گفت: آیا می‌خواهید شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که او را برایتان نگهدارند و نیکخواهش باشند؟] (آیه ۱۲، سورة قصص)

چون موسی شیر کس نگیریم با شیر توایم خوی کرده

(ک: ۵/ ۲۳۵۴)

هر که در روزِ آلتِ شیر خورد همچو موسی شیر را تمیز کرد

(م: ۲/ ۲۹۷۸؛ ۲۹۷۰)

قَالَ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَقَفَرَ لَهُ اِنَّهُ هُوَ الْعَفُوْرُ الرَّحِيْمُ.

[گفت: ای پروردگار من، من به خودم ستم کردم. مرا بیامرزد و خدایش بیامرزد. زیرا

آمرزنده و مهربان است.](آیه ۱۶، سوره قصص)

جان و دل و نفس هر سه سوزید تا کی گویم ظلمتِ نفسی

(ک: ۶/ ۲۷۵۱)

فَلَمَّا آتٰهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْاَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ اَنْ يَا مُوسٰى اِنِّى اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِيْنَ.

[چون نزد آتش آمد، از کناره راست وادی در آن سرزمین مبارک، از آن درخت ندا داده

شد که: ای موسی، من خدای یکتا پروردگار جهانیانم.](آیه ۳۰، سوره قصص)

فرعون و نمرودی بده اِنّی اَنَا الله می زده اشکسته گردن آمده در یا رب و در ربّنا

(ک: ۱/ ۲۷)

تو آن نوری که با موسی همی گفت خدایم من خدایم من خدایم

(ک: ۳/ ۱۵۲۶)

آتش او را سبزو خرم می کند شاخ او اِنّی اَنَا الله می زند

(م: ۴/ ۳۵۷۱؛ ۳۵۷۱)

وَ اَنْ اَلْقٰ عَصَاكَ فَلَمَّا رَاَهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَّ لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسٰى اَقْبِلْ وَّ لَا تَخَفْ اِنَّكَ مِنَ الْاٰمِنِيْنَ.

[عصایت را بینداز، چون دیدش که همانند ماری می جنبد، گریزان بازگشت و به عقب

نگریست. ای موسی، پیش آی و مترس تو در امان هستی.](آیه ۳۱، سوره قصص)

نه ز دریا ترس نه از موج و کف چون شنیدی تو خطاب لا تَخَفْ

(م: ۳/ ۴۹۴؛ ۴۹۴)

وَّ مِنْ رَحْمَتِيْ جَعَلْ لَّكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لِتَسْكُنُوْا فِيْهِ وَّ لِتَبْتَغُوْا مِنْ فَضْلِيْهِ وَّ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ.

[و از رحمت او آنکه برای شما شب و روز را پدید آورد تا در آن یک بیاسایید و در این

یک به طلب روزی برخیزید، باشد که سپاس گویند.] (آیه ۷۳، سوره قصص)

گر بنحسی شبی ای مه لقا	رو به تو بنماید گنج بقا
روز پی کسب و شب از بهر عشق	چشم بدی تا که نبیند ترا
خلق بختند ولی عاشقان	جمله شب قصه کنان با خدا
گفت به داود خدای کریم	هر که کند دعوی سودای ما
چون همه شب خفت بود آن دروغ	خواب کجا آید مر عشق را
شمس حقِ مفخر تبریزیان	بستم لب را تو بیا برگشا

(ک: ۲۵۸ / ۱)

إِنَّ فَارُوْنَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُتُوبِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ.

[قارون از قوم موسی بود که بر آنها افزونی جست و به او چنان گنج‌هایی دادیم که حمل کلیدهایش بر گروهی از مردم نیرومند دشوار می‌نمود. آن‌گاه که قومش به او گفتند: سرمست مباش، زیرا خدا سرمستان را دوست ندارد.] (آیه ۷۶، سوره قصص)

مَنْ رِبَاكِ اللَّهُ كُنُونًا رَابِحِينَ إِنَّ رَبِّي لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ

(م: ۵۰۵ / ۳؛ 505)

آنکه مُعرض را زر قارون کند
رُو بدو آری به طاعت چون کند؟

(م: ۱۱۸۴ / ۴؛ 1184)

مَتَّهْم را شاه چون قارون کند
بی‌گنه را تو نظر کن چون کند؟

(م: ۲۰۹۷ / ۵؛ 2097)

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقِيهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ.

[اما دانش یافتگان گفتند: وای بر شما برای آن‌ها که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته

می‌کنند ثواب خدا بهتر است و بدین ثواب جز صابران نرسند.] (آیه ۸۰، سوره قصص)

تا تراشیده‌نگردی تو به تیشه صبر و شکر
لا یلقیها فرو میخوان و إلا الصابرون

(ک: ۱۹۴۸ / ۴)

فَحَسَفْنَا بِهِ وَبَذَرِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ.

[پس او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم و در برابر خدا هیچ گروهی نداشت که یاریش کند و خود یاری کردن خویش نمی‌توانست.] [آیه ۸۱، سوره قصص]

خاک قارون را چو فرمان در رسید با زر و تختش به قعر خود کشید
(م: ۱ / ۸۶۹ : ۸۶۴)

نیست خود بی چشم تر کور از زمین این زمین از فضل حق شد خصم بین
نور موسی دید و موسی را نواخت خسف قارون کرد و قارون را شناخت
(م: ۲ / ۷۳ - ۲۳۷۲ : ۶۸ - ۲۳۶۷)

نی چو عیسی سوی گردون بر شود نی چو قارون در زمین اندر رود
(م: ۳ / ۳۴۵ : ۳۴۵)

خاک قارون را چو ماری در کشد اُسْتُن حَنَانَه آید در رَشَد
(م: ۳ / ۱۰۱۷ : ۱۰۱۷)

این مثال آورد قارون از لجاج تا فرو شد در زمین با تخت و تاج
(م: ۳ / ۲۷۹۴ : ۲۷۹۳)

آنچ بر فرعون زد آن بحر کین و آنچ با قارون نمودست این زمین
(م: ۴ / ۷۸۵ : ۷۸۵)

این زمین را اگر نبودی چشم جان از چه قارون را فرو خورد آنچنان؟
(م: ۴ / ۲۴۱۷ : ۲۴۱۷)

چون زمین دانیش دانا وقت خَسَف در حق قارون که قهرش کرد و نَسَف
(م: ۴ / ۲۸۳۰ : ۲۸۳۰)

هم نُکَر سازید بر قارون ز کین در حلیمی این زمین پوشید کین
تا حلیمی زمین شد جمله قهر برد قارون را و گنجش را به قعر
(م: ۶ / ۷۴ - ۲۱۷۳ : ۶۹ - ۲۱۶۸)

چه کشید از کیمیا قارون ببین که فرو بردش به قعر خود زمین
(م: ۶ / ۲۵۰۹ : ۲۵۰۳)

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

[با خدای یکتا خدای دیگر را مخوان هیچ خدایی جز او نیست. هر چیزی نابود شدنی است مگر ذات او. فرمان فرمان اوست و همه به او بازگردانیده شوید.] (آیه ۸۸، سورة قصص)

لَا شَيْءٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ
چون هلاک و آفت اندر شئی رسد
(ک: ۲/ ۸۳۱)

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
چون نه ای در وجه او هستی مجو
كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
هر که اندر وجه ما باشد فنا
(م: ۱/ ۶۶-۳۰۶۵؛ ۵۳- ۳۰۵۲)

كُلُّ شَيْءٍ غَيْرُهُ فَنَاسَتْ
پیش بی حد هر چه محدودست، لاست
(م: ۲/ ۳۳۳؛ ۳۳۲)

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
وز ملک هم بایدم جستن ز جو
(م: ۳/ ۳۹۰۵؛ ۳۹۰۴)

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
عقل کی ماند چو باشد سرده او
(م: ۳/ ۴۶۶۲؛ ۴۶۶۱)

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
خصم هر شیر آمد و هر روبه او
(م: ۶/ ۲۲۴۳؛ ۲۲۳۷)

سورة عنكبوت

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.

[مثل آنان که سوايای خدا را اولیا گرفتند، مثل عنكبوت است که خانه‌ای بساخت و کاش می‌دانستند، هر آینه سست‌ترین خانه‌ها خانه عنكبوت است.] (آیه ۴۱، سورة عنكبوت)

نماید چرخ بیت العنكبوتی
چو بنماید مقام بی‌مقام او
(ک: ۵/ ۲۱۸۱)

چند دعوی و دم و باد و بُروت ای ترا خانه چو بَیْتُ العَنکبوت

(م: ۱/ ۲۳۲۹؛ ۲۳۱۹)

... إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...

[... که نماز آدمی را از فحشاء و منکر باز می دارد...] (آیه ۴۵، سوره عنکبوت)

جوشش و افزونی زر در زکات عصمت از فحشا و منکر در صلات

(م: ۶/ ۳۵۸۳؛ ۳۵۷۴)

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَاةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.

[زندگانی این دنیا چیزی جز لهو و لعب نیست. اگر بدانند سرای آخرت سرای زندگانی است.] (آیه ۶۴، سوره عنکبوت)

گفت دنیا لعب و لهو است و شما کودکیت و راست فرماید خدا

(م: ۱/ ۳۴۴۵؛ ۳۴۳۱)

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ.

[چون به کشتی نشستند خدا را با اخلاص در دین او خواندند و چون نجاتشان داد و به خشکی آورد، شرک آوردند.] (آیه ۶۵، سوره عنکبوت)

کافر به وقت سختی رو آورد بران سو این سو چو درد بیند آنسوس باور آمد

(ک: ۲/ ۸۴۱)

به وقت درد بگویم کای تو و همه تو چو درد رفت حجابی میان ما بنهاد

(ک: ۲/ ۹۲۸)

به وقت درد می دانی که او اوست به خاک می دهد او بی به وام او

همه او یان چو خاشاکی نمایند چو بسوی خود فرستد در مشام او

(ک: ۵/ ۲۱۸۱)

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.

[کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه های خویش هدایتشان می کنیم، و خدا با

نیکوکاران است. [آیه ۶۹، سوره عنکبوت]

جان بده از بهر این جام ای پسر بی جهاد و صبر کی باشد ظفر
(م: ۳ / ۲۱۱؛ ۲۱۱)

جَاهِدُوا فِينَا بگفت آن شهریار جَاهِدُوا عَنَّا نگفت ای بی قرار
(م: ۶ / ۲۳۶۳؛ ۲۳۵۸)

سوره روم

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ
كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ.

[زنده را از مرده بیرون آورد و مرده را از زنده. و زمین را پس از مردنش زنده می سازد و شما
نیز این چنین از گورها بیرون شوید.] (آیه ۱۹، سوره روم)

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ بدان که عدم آمد امید عابدان
(م: ۵ / ۱۰۱۹؛ ۱۰۱۹)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاَتَتْهُمْ مِنَ الَّذِينَ
أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ.

[و پیش از تو پیامبرانی را بر قومشان فرستادیم. آنان با دلیل های روشن خود نزدشان آمدند
و ما از کسانی که گناه کردند انتقام گرفتیم و یاری دادن مؤمنان بر عهده ما بود.] (آیه ۴۷، سوره روم)
فَاَتَتْهُمْ مِنْهُمْ است ای گرگ پیر چون نبودی مرده در پیش امیر
(م: ۱ / ۳۱۱۶؛ ۳۱۰۳)

فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُغْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَ
هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مردنش زنده می کند. چنین خدایی
زنده کننده مردگان است و بر هر کاری تواناست.] (آیه ۵۰، سوره روم)

امر حق بشنو که گفتست اَنْظُرُوا سوی این اثارِ رَحْمَتِ آر رو
(م: ۴ / ۱۳۶۱؛ ۱۳۶۱)

سورة لقمان

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...

[اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا...]

(آیه ۲۵، سورة لقمان)

گر بپرسی گبر را کین آسمان آفریده کیست وین خلق و جهان
گوید او کاین آفریده آن خداست کافرینش بر خدایی اش گواست

(م: ۵/۷-۲۲۰۶: ۷ - ۲۲۰۶)

مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَبْعَثُكُمْ إِلَّا كُنُفُسٌ وَاحِدَةٌ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ.

[آفرینش همه شما و باز زنده کردن شما تنها همانند زنده کردن یک تن است هر آینه خدا

شنوا و بیناست.] (آیه ۲۸، سورة لقمان)

چو نفس واحدیم از خلق و از بعثت جدا باشیدن ارواح تا کی

(ک: ۶/۲۶۵۴)

گر چه نفس واحدیم از روی جان ظاهرا دورم از این سود و زیان

(م: ۵/۲۰۹۵: ۲۰۹۵)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَخْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ.

[ای مردم از پروردگارتان بترسید و از روزی که هیچ پدری کیفر فرزند را به عهده نگیرد و هیچ فرزندی کیفر پدر را عهده دار نشود پروا کنید. وعده خدا حق است. زندگی دنیا فریبتان ندهد و نیز شیطان فریبکار به کرم خدا مغرورتان نسازد.] (آیه ۳۳، سورة لقمان)

آن نفس فریبده که غرّاست و غرور است هین عشق بر آن غرّه غرّار مدارید
(ک: ۲/۲۵۵)

سورة سجده

فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرِ إِنَّهُمْ مُنْتَضِرُونَ.

[پس، از ایشان اعراض کن و منتظر باش، که آنها نیز منتظرند.] (آیه ۳۰، سورة سجدہ)

گفت چون از جدّ و پندم وز جدال در دل او بیش می‌زاید خیال
پس ره پند و نصیحت بسته شد امر آعْرِضْ عَنْهُمْ پیوسته شد

(م: ۲ / ۶۷ - ۲۰۶۶؛ 66 - 2065)

تا تو بستیزی، ستیزند ای حَرون فَأَنْتَظِرُهُمْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ

(م: ۵ / ۲۶۰؛ 260)

سورة احزاب

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا غَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا.

[از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند. بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به‌راهند و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده‌اند.] (آیه ۲۳، سورة احزاب)

این شب قدر چنانست که صبحش ندمد گشت عنوان برات تو رجال صَدَقُوا
(ک: ۷ / ۷)

صِدْقِ جان دادن بُود هین سابقوا از نُبی برخوان رِجَالٌ صَدَقُوا
(م: ۵ / ۳۸۲۲؛ 3821)

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

[و در خانه‌های خود بمانید. و چنان‌که در زمان پیشین جاهلیت می‌کردند، زینت‌های خود را آشکار مکنید. و نماز بگزارید و زکات بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید. ای اهل بیت، خدا می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک دارد.] (سورة احزاب، آیه ۳۳)

زین پلیدی بدهد و پاکی برد از يُطَهِّرْكُمْ تَن او برخوردار

(م: ۵ / ۱۴۹؛ 149)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا.

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید. و هر بامداد و شبانگاه تسبیحش گوید.] (آیات ۴۲ و ۴۱، سوره احزاب)

اُذْكُرُوا اللَّهَ شاه ما دستور داد اندر آتش دید ما را نور داد

(م: ۱۷۱۷/۲؛ ۱۷۱۵)

تو بفرمودی که حق را یاد کن زان که حق من نمی‌گردد گهن

(م: ۳۳۲/۳؛ ۳۳۲)

اُذْكُرُوا اللَّهَ کارِ هر اوباش نیست اِزْجَعِي بر پایِ هر قَلاش نیست

(م: ۳۰۷۲/۴؛ ۳۰۷۲)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.

[ای پیامبر، ما تو را فرستادیم تا شاهد و مژده دهنده و بیم دهنده باشی.] (آیه ۴۵، سوره احزاب)
چشم محمد با نمت و اشوق گفته در غمت ز آن طره اندر همت ای سِرِّ اَرْسَلْنَا بیا
(ک: ۱۶/۱)

گشت اَرْسَلْنَاكَ شاهد در نُذُر زانکه بود از کَوْن او حُرِّ بن حُر

(م: ۳۸۳۹/۱؛ ۳۸۲۴)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ
إِيَّاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَسِرُوا وَلَا مَسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ
يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ...

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر داخل مشوید مگر شما را به خوردن
طعامی فراخوانند، بی آنکه منتظر بنشینید تا طعام حاضر شود. اگر شما را فراخواندند داخل شوید
و چون طعام خوردید پراکنده گردید. نه آنکه برای سرگرمی سخن آغاز کنید. هر آینه این کارها
پیامبر را آزار می‌دهد و او از شما شرم می‌دارد...] (آیه ۵۳، سوره احزاب)

گر شما محرم ضمیر نه‌اید فَاسْتَلَوْهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ

(ک: ۳۱۷/۱)

همچنین می‌گفت سرمست و خراب داد پیغمبر گریبانش به تاب

گفت هین درکش که اسبت گرم شد عکس حق لا یستحی زد شرم شد

(م: ۱/ ۵۸- ۳۵۵۷؛ 44 - 3543)

از عیب ساده خواهی خود را در او نگر کو را ز راست گویی شرم و حذار نیست

(ک: ۱/ ۴۵۵)

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.

[خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او

صلوات فرستید و سلام کنید؛ سلامی نیکو.] (آیه ۵۶، سورة احزاب)

زین سبب فرمود حق صَلُّوا عَلَيْهِ که محمّد بود مُخْتَالِ إِلَيْهِ

(م: ۶/ ۳۲۶۷؛ 3258)

يُضْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا.

[خدا کارهای شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بیامرزد. و هر که از خدا و پیامبرش

اطاعت کند به کامیابی بزرگی دست یافته است.] (آیه ۷۱، سورة الاحزاب)

مَا فَرَسْتَادِمِ از چرخ نُهم کیمیا يُضْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ

(م: ۵/ ۱۸۵۱؛ 1851)

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.

[ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن

ترسیدند. انسان آن امانت بر دوش گرفت، که او ستمکار و نادان بود.] (آیه ۷۲، سورة احزاب)

چون امانت های حق را آسمان طاقت نداشت

شمس تبریزی چگونه گستریدش در زمین

(ک: ۴/ ۱۹۷۲)

خود ز بیم این دم بسی منتها باز خوان فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

ور نه خود أَشْفَقْنَ مِنْهَا چون بُدی گر نه از بیمش دل که خون شدی؟

(م: ۱/ ۶۹- ۱۹۶۸؛ 59 - 1958)

زین دوره گرچه بجز تو عزم نیست یک هرگز رزم همچون بزم نیست
در نُبی بشنو بیانش از خدا آیت اَشْفَقَنَّ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

(م: ۲۰۷/۶-۲۰۶؛ ۲۰۷ - ۲۰۶)

نَپِذْرُفَتِ آسَمَانِ بَارِ اِمَانَتِ که عاشق بود و ترسید از خطایی
(ک: ۲۶۷۴/۶)

حمال آن امانت کان را فلک نَپِذْرُفَتِ گشتم به اعتمادی کز لطف تست یاری
شاها به حق آنکه بر لوح سینه هر دم از بهر بت پرستان نو صورتی نگاری
بنمای صورتی را کان لوح در نگنجد ثابت پرست و بت گر یابند رستگاری
(ک: ۲۹۵۱/۶)

لَا جَرَمَ أَشْفَقَنَّ مِنْهَا جَمَلُهُ شَانِ کند شد ز آمیز حیوان حمله شان
(م: ۲۳۷۷/۲؛ ۲۳۷۷ - ۲۳۷۷)

بر خاک من امانتِ حق گر نتافتی من چون مزاج خاک ظلوم و جهولمی
(ک: ۲۹۹۶/۶)

کرد فضلِ عشقِ انسان را فضول زین فزون جویی ظلومست و جهول
(م: ۴۶۷۳/۳؛ ۴۶۷۳ - ۴۶۷۳)

سورة سَبَأُ

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ أَنْ أَعْمَلَ
سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

[داود را از سوی خود فضیلتی دادیم که: ای کوهها و ای پرندگان، با او هم آواز شوید. و آهن را برایش نرم کردیم که زره های بلند بسازد و در بافتن زره اندازه ها را نگاه دارد. و کارهای شایسته کنید، که من به کارهایتان بصیرم.] (آیات ۱۱ و ۱۰، سورة سَبَأُ)

گوش همه سرخوشان عشق کشد کش کشان

عشق تو داود تست موم شده آهنش

(ک: ۱۲۷۵/۳)

تو داود جوانمردی امام قَیْر السَّردی

چو من محصون آن سردم برون از گرم و از سردم

(ک: ۳ / ۱۴۲۱)

هر دو هم آواز و هم پرده شده

(م: ۳ / ۴۲۷۱؛ 4270)

شیر آهو شود آنجا و از او آهو تر

(ک: ۳ / ۱۰۸۶)

آهن اندر دست بافش نرم شد

(م: ۲ / ۹۱۷؛ 915)

موم در دستت چو آهن می بود

(م: ۳ / ۷۰۳؛ 703)

جوهر آهن به کف مومی بود

(م: ۳ / ۱۰۱۴؛ 1014)

چون زره سازی ترا معلوم شد

(م: ۳ / ۲۴۹۹؛ 2498)

با تو می خوانند چون مُقری زَبور

(م: ۳ / ۲۵۰۰؛ 2499)

باد آن را بنده و محکوم شد

(م: ۳ / ۳۱۰۴؛ 3103)

پیش داوود نبی مومست و رام

مطربست او پیش داوود، اوستاد

(م: ۶ / ۸۵۹-۶۰؛ 57 - 856)

کوه با داوود گردد هم رَسیل

(م: ۶ / ۲۲۹۰؛ 2285)

صد غزل آموخت داوود نبی

(م: ۶ / ۲۶۶۴؛ 2657)

یا جنابُ اَوّبی امر آمده

عشق داود شود آهن از او نرم شود

جان داوود از شعاعش گرم شد

آهن از داوود مومی می شود

کوهها هم لَحْنِ داوودی کند

آهن اندر دست تو چون موم شد

کوهها با تو رسایل شد شکور

آهن آن را رام شد، چون موم شد

در حق تو آهنست آن و رُخام

پیش تو کُنه بس گرانست و جَماد

آرد سازد ریگ را بهر خلیل

از کُهی که یافت ز آن می خوش لبی

چه عجب که مرغ گردد مستِ او چون شنود آهَن ندایِ دستِ او

(م: ۶/ ۲۶۶۶؛ 2659)

وَلِسَلِيمَانَ الرَّيْحُ غُدُوْهَا شَهْرٌ وَ رَوَاخُهَا شَهْرٌ...

[و باد را مسخرِ سلیمان کردیم. بامدادان یک ماهه راه می رفت و شبانگاه یک ماهه راه...]

(آیه ۱۲، سوره سبأ)

باد حَمَالِ سلیمانی شود بحر با موسی سخندانی شود

(م: ۳/ ۱۰۱۵؛ 1015)

صرصری بر عاد قتالی شده مر سلیمان را چو حمالی شده

(م: ۶/ ۲۶۶۷؛ 2660)

همچو عادش بر برد باد و کُشد نه سلیمانست تا تختش کُشد

(م: ۶/ ۴۶۸۷؛ 4679)

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ
إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ.

[برای وی هرچه می خواست از بناهای بلند و تندیس ها و کاسه هایی چون حوض و دیگرهای محکم بر جای، می ساختند. ای خاندان داود، برای سپاسگزاری کاری کنید و اندکی از بندگان من سپاسگزارند.] (آیه ۱۳، سوره سبأ)

بنه برخوان جِفَانِ کَالْجَوَابِ مکرَم کن نیاز مشتری را

(ک: ۱/ ۱۰۲)

در آ در مجلس سلطان باقی بسین گردان جِفَانِ کَالْجَوَابِ

(ک: ۶/ ۲۷۱۳)

دیو می سازد جِفَانِ کَالْجَوَابِ زهره نه تا دفع گوید یا جواب

(م: ۱/ ۳۶۹۷؛ 3683)

چون سلیمان شو که تا دیوانِ تو سنگ برتند از پی ایوانِ تو

چون سلیمان باش بی وسواس و ریو تا ترا فرمان برد جتنی و دیو

(م: ۴/ ۵۰-۱۱۴۹؛ 50 - 1149)

لَقَدْ كَانَ لِسَيِّئَةٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ.

[مردم سبا را در مساکنشان عبرتی بود: دو بوستان داشتند، یکی از جانب راست و یکی از جانب چپ. از آنچه از پروردگارتان به شما روزی داده است بخورید و شکر او به جای آورید. شهری خوش و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده.] (آیه ۱۵، سوره سبا)

دادشان چندان ضیاع و باغ وراغ از چپ و از راست از بهر فراغ
(م: ۳/ ۲۶۵۹؛ ۲۶۵۸)

داد حق اهل سبا را بس فراغ صد هزاران قصر و ایوانها و باغ
(م: ۳/ ۲۸۵؛ ۲۸۵)

سورة فاطر

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مَّتَنَّىٰ وَ ثَلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[ستایش از آن خداوند است، آفریننده آسمانها و زمین، آن که فرشتگان را رسولان گردانید. فرشتگانی که بال‌هایی دارند، دو دو و سه سه و چهار چهار. در آفرینش هرچه بخواهد می‌افزاید، زیرا خدا بر هر کاری تواناست.] (آیه ۱، سوره فاطر)

چون مه نو یا سه روزه یا که بدر هر ملک دارد کمال و نور و قدر
زاجنحه نور ثلاث او رباع بر مراتب هر ملک را آن شعاع
(م: ۱/ ۶۶-۶۷، ۳۶۶۵؛ ۵۲ - ۳۶۵۱)

أَفَمَنْ رَزَقْنَاهُ سَوْءَ عَمَلٍ قَرَأَهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ.

[آیا آنکه کردار بدش در نظرش آراسته شده، چنان که نیکویش پنداشت، همانند کسی است که چنین نیست؟ پس خدا هر که را خواهد گمراه می‌کند و هر که را خواهد هدایت می‌کند. نباید که جان تو به خاطر آنها دچار اندوه شود. زیرا خدا به کارهایی که می‌کنند آگاه است.] (آیه ۸،

(سورة فاطر)

چشم بندی بُد عجب بر دیده‌ها بندشان می‌کرد یَهْدی مَن یَشَا

(م: ۳ / ۱۹۹۱؛ ۱۹۹۰)

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ
وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ.

[هر که خواهان عزت است بداند که عزت، همگی از آن خداست. سخن خوش و پاک به سوی او بالا می‌رود و کردار نیک است که آن را بالا می‌برد. و برای آنان که از روی مکر به تبهکاری می‌پردازند عذابی است سخت و مکرشان نیز از میان برود.] (سورة فاطر، آیه ۱۰)

تَا إِلَيْهِ يَصْعَدُ أَطْيَابُ الْكَلِمِ ضَاعِدًا مِثْلًا إِلَى حَيْثُ عَلِمَ

(م: ۱ / ۸۸۶؛ ۸۸۲)

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ
إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.

[خدا شما را از خاک و سپس از نطفه بیافرید. آنگاه جفت‌های یکدیگرتان قرار داد. هیچ زنی آبستن نمی‌شود و نمی‌زاید مگر به علم او، و عمر هیچ سالخورده‌ای به درازا نکشد و از عمر کسی کاسته نگردد، جز آنکه همه در کتابی نوشته شده است. و این کارها بر خدا آسان است.] (سورة فاطر، آیه ۱۱)

چون خَلَقْنَاكُمْ شَنُودِي مِنْ تُرَابٍ خاک باشی جُست از تو، رو متاب

(م: ۳ / ۴۵۴؛ ۴۵۴)

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ
ذَاقُزِي إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ
لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ.

[هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نکشد. و اگر گرانباری کسی را به حمل کردن بار خود فراخواند، هر چند خویشاوند او باشد، از حمل آن سرباز زند. تو فقط کسانی را می‌ترسانی که از پروردگارشان، نادیده، بینا کند و نماز می‌گزارند. و هر که پاک شود برای خود پاک شده. و

(سرانجام همه به سوی خداست.) [آیه ۱۸، سورة فاطر]

هیچ وازر و زری بر نداشت هیچ کس نذرود تا چیزی نکاشت
(م: ۲ / ۷۳۳ - 731)

هیچ وازر و زری بر نداشت من نیم وازر، خدایم بر فراشت
(م: ۳ / ۱۷۸۹ - 1788)

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ.
[ما تو را به حق به رسالت فرستادیم تا مژده دهی و بیم دهی و هیچ ملتی نیست مگر آنکه به
میانشان بیم دهنده‌ای بوده است.] (آیه ۲۴؛ سورة فاطر)

قُولِ إِنَّ مِنْ أُمَّةٍ رَا يَادْغِيرُ تَابَهُ الْآ وَخَلَا فِيهَا نَذِيرُ
گفت خود خالی نبودست امتی از خلیفه حق و صاحب همتی
(م: ۲ / ۲۱ - ۳۷۲۰ - 9 - 3708)

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...
[سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم...] (آیه ۳۲؛ سورة
فاطر)

نیکوان را هست میراث از خوشاب آن چه میراث است آوَرْتْنَا الْكِتَابَ
(م: ۱ / ۷۵۲ - 747)

سورة يس

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ. وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ.

[و ما برگردن هایشان تا زنخها غل هانهادیم، چنانکه سرهایشان به بالاست و پایین آوردن
نتوانند. در برابرشان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان دیواری و بر چشمانشان نیز پرده‌ای
افکندیم تا نتوانند دید.] (آیات ۸ و ۹، سورة يس)

گفت آغْلَالاً فَهُمْ بِه مُقْمَحُونَ نیست آن اغلال بر ما از برون
خَلَقْنَاهُمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ می نبیند بند را پیش و پس او
(م: ۱ / ۵۶ - ۳۲۵۵ - 43 - 3242)

بَيْنَ اَيْدِي خَلْفَهُمْ سَدًّا مَبَاش که نبینی خصم را و آن خصم فاش
(م: ۵ / ۷۵۱؛ 751)

پیش آب و پس هم آب با مدد چشمها را پیش سَد و خلف سَد
(م: ۵ / ۱۰۷۶؛ 1076)

چونکه سَدِ پیش و سَدِ پس نماند شد گذاره چشم و لوحِ غیب خواند
(م: ۴ / ۲۹۰۴؛ 2904)

تو کم از مرغی مَبَاش اندر نشید بَيْنَ اَيْدِي خَلْفِ عَصْفُورِي بَدِيد
(م: ۵ / ۷۵۳؛ 753)

بَيْنَ اَيْدِي سَد و سَوِي خَلْفِ سَد پیش و پس کی بیند آن مفتونِ خَد؟
(م: ۵ / ۳۸۷۰؛ 3869)

قَالُوا مَا اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَ مَا اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ مِنْ شَيْءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَكْذٰبُونَ.
[گفتند: شما انسان‌هایی همانند ما هستید و خدای رحمان هیچ چیز نفرستاده است و شما جز دروغ نمی‌گویید.] (آیه ۱۵، سوره یس)

هم‌سری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند
گفته اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور
(م: ۱ / ۶۷-۶۶؛ 265)

قَالُوا اِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ اَلِيمٌ.
[گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم. اگر بس نکنید سنگسارتان خواهیم کرد و شما را از ما شکنجه‌ای سخت خواهد رسید.] (آیه ۱۸، سوره یس)

انبیا را گفته قومی راه گم از سَفِه اِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ
(م: ۲ / ۱۴۰۳؛ 1400)

چون ز عطر وحی کز گشتند و گم بد فغانشان که تَطَيَّرْنَا بِكُمْ
(م: ۴ / ۲۸۳؛ 283)

قوم گفتند ار شما سَعِدِ خودیت نحس مایید و ضِدیت و مُرْتَدِیست
(م: ۳ / ۲۹۴۹؛ 2948)

هر کجا اندر جهان فالِ بدست هر کجا مَسْخِي، نکالی مأخذست
در مثال قصه و فالِ شماست در غم انگیزی شما را مُشْتَهاست
(م: ۳/۵۵-۲۹۵۴؛ ۵۴ - ۲۹۵۳)

تو بگویی فالِ بد چون می زنی؟ فالِ چه، برجهٔ ببین در روشنی
(م: ۳/۲۹۵۹؛ ۲۹۵۸)

تو بگویی فالِ بد چون می زنی؟ پس تو ناصح را مُؤَثِّم می کنی
(م: ۳/۲۹۶۳؛ ۲۹۶۲)

گر بیاغازید نصی آشکار ماکنیم آن دم شما را سنگسار
(م: ۴/۲۸۵؛ ۲۸۵)

فَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَتَنْ ذَكِرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ.

[گفتند: شومی شما با خود شماست. آیا اگر اندر زتان دهند چنین می گوید؟ نه، مردمی
گزارافکار هستید.](آیه ۱۹، سورة يس)

انبیاء گفتند فال زشت و بد از میان جانتان دارد مدد
(م: ۳/۲۹۵۶؛ ۲۹۵۵)

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ.

[گفته شد: به بهشت در آی. گفت: ای کاش قوم من می دانستند.](آیه ۲۶، سورة يس)

گفته است جان ذوفنون چون غرقه شد در بحر خون

يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ که باکیانم همنشین

(ک: ۴/۱۸۰۰)

می زنم نعره درین روضه و عیون خلق را يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ

(م: ۵/۲۳۱۶؛ ۲۳۱۶)

کشتگان نعره زنان يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ

خفیه صد جان می دهد دلدار و پیدا می کند

(ک: ۲/۷۲۸)

نعره زند آن شرحها یا لَئِیتَ قَوْمِ یَعْلَمُونَ

گر نعره‌شان اینسو رسد نی گبر ماند و نی وثن

(ک: ۴ / ۱۷۹۰)

گفته هر برگ و شکوفه‌ی آن غُصون دم به دم یا لَئِیتَ قَوْمِ یَعْلَمُونَ

(ک: ۳ / ۲۰۱۷؛ ۲۰۱۶)

می‌زند جان در جهان آبگون نعره یا لَئِیتَ قَوْمِ یَعْلَمُونَ

(م: ۵ / ۱۷۴۰؛ ۱۷۴۰)

هین بیا زین سو، ببین کین ارغنون می‌زند یا لَئِیتَ قَوْمِ یَعْلَمُونَ

(م: ۵ / ۱۷۲۵؛ ۴۱۲۳)

یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

[ای دریغ بر این بندگان. هیچ پیامبری بر آنها مبعوث نشد مگر آنکه سخره‌اش کردند.] (آیه

۳۰، سوره یس)

بعد از آن یا حسرتا شد یا عباد بر شما محتوم تا یَوْمَ التَّنَاد

(م: ۱ / ۳۵۹۶؛ ۳۵۸۲)

وَإِنْ كُلُّ لَمَنَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ.

[و کس نماند مگر آنکه نزد ما حاضرش دارند.] (آیه ۳۲، سوره یس)

حَسَـها و عـقلهاشان در درون موج در موج لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ

(م: ۱ / ۳۶۸۶؛ ۳۶۷۲)

گر ز قران نقل خواهی ای حرون خوان جَمِيعٌ هُمْ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ

(م: ۴ / ۴۴۴؛ ۴۴۴)

مُخْضَرُونَ معدوم نبود، نیک بین تا بقای روحها دانی یقین

(م: ۴ / ۴۴۵؛ ۴۴۵)

رحمتی افشان برایشان هم کنون در نهان خانه‌ی لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ

(م: ۳ / ۳۳۹۵؛ ۳۳۹۴)

مجمع و پای عَلم مأوای الْقُرُون هست حق کُل لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ

(م: ۶ / ۳۳۴۰؛ ۳۳۳۱)

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ.

جز یک بانگ سهمناک نخواهد بود، که همه نزد ما حاضر می آیند. [آیه ۵۳، سورة یس]
بخوان ز آخر یس که صَیْحَةً فَإِذَا تو هم به بانگی حاضر شوی ز خواب غرور
(ک: ۱۱۴۴/۳)

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

[امروز بر دهان هایشان مهر می نهیم. و دست هایشان با ما سخن خواهند گفت و پاهایشان
شهادت خواهند داد که چه می کرده اند.] (آیه ۶۵، سورة یس)

معنی نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ این شناس، اینست ره رو را مُهِم
تاز راه خاتم پیغامبران بو که برخیزد ز لب ختم گران
(م: ۶۴/۶ - ۶۳؛ ۱۶۳ - ۱۶۴؛ ۱۶۳ - ۱۶۴)

دست بر کافر گواهی می دهد لشکر حق می شود، سر می نهد
(م: ۴/۷۹۱ - ۷۹۱؛ ۷۹۱ - ۷۹۱)

دست و پای او جماد و جان او هرچه گوید، آن دو در فرمان او
دست و پاهایشان گواهی می دهند
(م: ۶۳/۱ - ۶۳؛ ۲۱۶۲ - ۵۳؛ ۲۱۵۲ - ۲۱۵۲)

دست و پا شاهد شوندت ای زهی مُنْکِرِی را چند دست و پا نهی؟
(م: ۳۲۰۷/۳ - ۳۲۰۷؛ ۳۲۰۷ - ۳۲۰۷)

دست و پا بدهد گواهی با بیان بر فساد او به پیش مُسْتَعَانَ
(م: ۲۲۱۲/۵ - ۲۲۱۲؛ ۲۲۱۲ - ۲۲۱۲)

وَمَنْ نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ.

[هر که را عمر دراز دهیم، در آفرینش دگرگونش کنیم. چرا تعقل نمی کنند؟] (آیه ۶۸،
سورة یس)

اندک اندک می ستانند آن جمال اندک اندک خشک می گردد نهال
رو نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ بخوان دل طلب کن، دل منه بر استخوان

(م: ۱۷/۲ - ۱۷؛ ۱۷۱۶ - ۱۵؛ ۷۱۴ - ۷۱۴)

سورة صافات

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا.

[سوگند به آن فرشتگان که برای نیایش صف بسته‌اند.] (آیه ۱، سورة صافات)

خود ملایک نیز ناهمتا بُدند زین سبب بر آسمان صف صف شدند

(م: ۴/ ۲۰۱۶؛ 2016)

وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ. إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ.

[و از هر شیطان نافرمان نگه داشتیم مگر آن شیطان که ناگهان چیزی بر باید و ناگهان شهابی

ثاقب دنبالش کند.] (آیات ۱۰ و ۷، سورة صافات)

آن شیاطین بر عنان آسمان نشنوند آن سر لوح غیب دان

نجم ثاقب گشته حارس دیوران که بهل دزدی ز احمد سرستان

(م: ۳/ ۳۳ - ۴۵۳۱؛ 33 - 4530)

هَذَا يَوْمَ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ.

[این همان روز داوری است که دروغش می‌پنداشتید.] (آیه ۲۱، سورة صافات)

پس ز پس می‌بیند او تا اصلِ اصل پیش می‌بیند عیان تا روز فصل

(م: ۴/ ۲۹۰۸؛ 2908)

چون شکستی سر رود آتش به اصل خاک سوی خاک آید روز فصل

(م: ۵/ ۳۴۲۸؛ 3427)

لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ.

[نه عقل از آن تباهی گیرد و نه نوشنده مست شود.] (آیه ۴۷، سورة صافات)

آن عریبه در شراب دنیاست در بزم خدا نباشد آنها

نی شورش و نی قی است و نی جنگ ساقی است و شراب مجلس آرا

(ک: ۱/ ۱۱۹)

سودای تو می‌آرد ز آن می‌که نه قی آرد از سینه به چشم آید از نور عیان زودتر

(ک: ۲/ ۱۰۲۹)

بده اید و ست شرابی که خدائست خدایی نه در او رنج خماری نه در او خوف جدایی
(ک: ۶/ ۲۸۲۷)

وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ كَأَنَّهُنَّ يَيْضُ مَكُونٌ.

[زنانی درشت چشم که تنها به شوهران خود نظر دارند، همدم آنهایند. همانند تخم مرغ هایی
دور از دسترس.] (آیات ۴۹ و ۴۸، سورة صافات)

قاصراتُ الطرف با شد ذوق جان جز به خصم خود بنماید نشان
(م: ۵/ ۳۲۹۳؛ 3292)

قَالَ اتَّبِدُون مَا تَنَجُّونَ.

[گفت: آیا چیزهایی را که خود می تراشید می پرستید؟] (آیه ۹۵، سورة صافات)

آن بت به خیال در نگنجد بستا به خیال خانه متراش
(ک: ۳/ ۱۲۳۹)

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى....

[چون با پدر به جایی رسید که باید به کار پردازند، گفت: ای پسرکم، در خواب دیده ام که تو
را ذبح می کنم. بنگر که چه می اندیشی...] (آیه ۱۰۲، سورة صافات)

ما چو اسمعیل ز ابراهیم خود سر نیچیم، ار چه قربان می کند
(م: ۶/ ۴۸۹۶؛ 4883)

من خلیلم، تو پسر پیش بچک سر بنه، ائی ازانی اذبحک
(م: ۳/ ۴۱۷۵؛ 4174)

همچو اسماعیل پیشش سر بنه شاد و خندان پیش تیغش جان بده
(م: ۱/ ۲۲۸؛ 227)

چونکه اسماعیل در جویش فتاد پیش دشنه آبدارش سرنهاد
(م: ۲/ ۹۱۶؛ 914)

یا چو اسماعیل صبارِ مجید پیش عشق و خنجرش حلقی کشید
(م: ۶/ ۳۹۹۸؛ 3985)

سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ.

[سلام بر خاندان الیاس.] (آیه ۱۳۰، سوره صافات)

خدایا در رسان جان را به جانها بدان راهی که رفتند ال یاسین

(ک: ۴/ ۱۸۹۸)

فَالْتَقَمَهُ الْحَوْتُ وَهُوَ مُلِيمٌ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ.

[ماهی بلیعش و او درخور سرزنش بود. پس اگر نه از تسبیح گویان می بود تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند.] (آیات ۱۴۴ و ۱۴۳ و ۱۴۲؛ سوره صافات)

شکل نهنگ خفته بین یونس جان گرفته بین

یونس جان که پیش ازین کانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ

(ک: ۴/ ۱۸۳۹)

یونست در بطن ماهی پخته شد	مخلصش را نیست از تسبیح بُذ
گر نبودى او مُسَبِّحِ بطن نون	حبس و زندانش بُدى تا يُبْعَثُونَ
او به تسبیح از تن ماهی بجست	چیست تسبیح آیت روز الست

(م: ۲/ ۴۵-۳۹۴۳؛ 37 - 3135)

خلق چون یونس مُسَبِّحِ آمدند کاندر آن ظلمات پُراحت شدند

(م: ۶/ ۲۳۱۰؛ 2305)

وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ.

[هر آینه ما صف زدگانیم.] (آیه ۱۶۵، سوره صافات)

آدم دگر بار آمده بر تخت دین تکیه زده

در سجده شکر آمده سرهای نحنُ الصَّافُونَ

(ک: ۴/ ۱۷۸۷)

گر ز صوفی خانه گردونی ای صوفی بر آ

وندر آ اندر صف إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ

(ک: ۴/ ۱۹۴۸)

گرچه هاروتید و ماروت و فزون از همه بر بام نحنُ الصَّافُونَ

(م: ۱/ ۳۴۲۹؛ 3415)

اندر آن صفها ز اندازه برون غرقگان نور نَخْنُ الصَّافُونَ

(م: ۵/ ۴۱۹۶؛ 4194)

در فتادند از لَنَخْنُ الصَّافُونَ در چِه بابل بُبَسْتِه سرنگون

(م: ۶/ ۳۰۱۲؛ 3004)

و أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ.

[عاقبتشان را ببین، آنها نیز خواهند دید.] (آیه ۱۷۵، سورة صافات)

چشم شوخ سَوْفَ يُبْصِرْ باش پیش از يُبْصِرُونَ

چون مُدَاهِن نرم ساری چیست پیش یُدِهِنون

(ک: ۴/ ۱۹۴۸)

سورة ص

إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْبَةً وَلِيَّ نَعْبَةٍ وَاحِدَةً فَقَالَ اكْفُلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ.

[این برادر من است او را نود و نه میش است و مرا یک میش می گوید: آن را هم به من واگذار، و در دعوی بر من غلبه یافته است.] (آیه ۲۳، سورة ص)

همچو داوودم، نود نعجه مراست طمع در نعجه حریفم هم بخاست

(م: ۳/ ۱۹۵۵؛ 1954)

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يُضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ.

[ای داود، ما تو را خلیفه روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، بدان سبب که روز حساب را از یاد برده اند، به عذابی شدید گرفتار می شوند.] (آیه ۲۶، سورة ص)

با هوا و آرزو کم باش دوست چون يُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ اوست

(م: ۱/ ۲۹۷۰؛ 2957)

رُدُّوْهَا عَلَیْ فَطَفِیقَ مَسْحًا بِالسُّوْقِ وَالْأَغْنَانِ.

[آن اسبان را نزد من باز گردانید. پس به بریدن ساق‌ها و گردنشان آغاز کرد.] (آیه ۳۳،

سوره ص)

سلیمانا بیار انگشتی را مطیع و بنده کن دیو و پری را
برآر آواز رُدُّوها عَلَیْ منور کن سرای شش دری را

(ک: ۱۰۲/۱)

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.

[گفت: ای پروردگار من، مرا بیامرز و مرا ملکی عطا کن که پس از من کسی سزاوار آن

نباشد، که تو بخشاینده‌ای.] (آیه ۳۵، سوره ص)

ربِّ هب لی از سلیمان آمدست که مده غیر مرا این ملک و دست
نکته لا یَنْبَغِی می‌خوان به جان سر من بَعْدِی ز بُخل او مدان

(م: ۱/۲۶۱۸-۲۶۱۶؛ ۲۶۰۶ - ۲۶۰۴)

وَإِذْ كُنَّا عَبْدًا لِّأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ. اٰزْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ.

[و از بنده ما ایوب یاد کن آن‌گاه که پروردگارش را ندا داد که: مرا شیطان به رنج و عذاب

افکنده است. پایت را بر زمین بکوب: این آبی است برای شست و شو و سرد برای آشامیدن.]

(آیات ۴۲ و ۴۱، سوره ص)

آن میوه یعقوبی و آن چشمه ایوبی از منظره پیدا شد هنگام نظر آمد

(ک: ۶۱۳/۲)

مرغ آبی غرق دریای عسل عین ایوبی شراب و مُغْتَسَلٌ

(م: ۱/۲۱۰۶؛ ۲۰۹۶)

هم خرقة ایوبی ز آن پای همی کوبی هر کو شنود اَزْ كُضْ او پای وفا کوبد

(ک: ۶۲۴/۲)

نمی‌بینی تو این زمزم فروتر می‌روی هر دم

اگر ایوبی و محرم بزیار پای جو دارو

(ک: ۲۱۶۰/۵)

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.

[گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل.] (آیه ۷۶، سوره ص)

عَلَّتْ ابْلِيسَ أَنَا خَيْرِي بُدَسْتُ وین مرض در نفس هر مخلوق هست
(م: ۱/۳۲۲۹؛ 3216)

گفت نار از خاک بی شک بهتر است من ز نار و او ز خاک اکدر است
(م: ۱/۳۴۱۱؛ 3397)

گرد دید ابلیس و گفت این فرع طین چون فزاید بر من آتش جبین
(م: ۱/۳۹۷۶؛ 3961)

چونکه کرد ابلیس خوبا سروری دید آدم را حقیر او از خوری
که به از من سروری دیگر بود تا که او مسجود چون من کس شود
(م: ۲/۷۵-۳۴۷۴؛ 03 - 3462)

تو همان دیدی که در ابلیس لعین گفت من از آتشم، آدم ز طین
(م: ۳/۲۳۰۰؛ 2299)

زادمی که بود بی مثل و ندید دیده ابلیس جز طینی ندید
(م: ۳/۲۷۶۰؛ 2759)

آنک آدم را بدن دید او رمید وانک نور مؤمن دید او خمید
آن دو دیده روشن بودند ازین وین دو را دیده ندیده غیر طین
(م: ۳/۳۱۹۹-۳۲۰۰؛ 99 - 3198)

شاه دین را منگر ای نادان به طین کین نظر کردست ابلیس لعین
(م: ۴/۸۲۴؛ 824)

دید طین آدم و دینش ندید این جهان دید آن جهان بینش ندید
(م: ۴/۱۶۱۷؛ 1617)

من ز آتش زاده‌ام او از و حل پیش آتش مر و حل را چه محل
(م: ۵/۱۹۲۵؛ 1925)

گنج آدم چون به ویران بُد دفین گشت طینش چشم‌بند آن لعین

- او نظر می‌کرد در طین سُست سُست جان همی‌گفتش که طینم سَد تست
(م: ۵/۵۴-۳۴۵۳؛ ۵۳-۳۴۵۲)
- علم بودش چون نبودش عشق دین او ندید از آدم الا نقش طین
(م: ۶/۲۶۰؛ ۲۶۰)
- لحم بیند فوق دُرّ شاهوار پس ز طین بگیرزد او ابلیس وار
کان بلیس از متن طین کور و کرسر گاو کی داند که در گِل گوهر است
(م: ۶/۴۱-۲۹۴۰؛ ۳۳-۲۹۳۲)
- خواجه را از چشم ابلیس لعین منگر و نسبت مکن او را به طین
(م: ۶/۳۱۹۷؛ ۳۱۸۸)
- سجده گاه لامکانی در کلان مر بلیسان راز تو ویران دکان
که چرا من خدمت این طین کنم صورتی را من لقب چون دین کنم؟
(م: ۶/۴۶۰۰-۴۵۹۹؛ ۸۷-۴۵۸۶)

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ.

[گفت: به عزّت تو سوگند که همگان را گمراه کنم.] [آیه ۸۲، سوره ص]

- مرا چو گمراه کردی مُراد تو این بود چنان کنم که نبینی ز خلق یک محمود
(ک: ۲/۹۱۴)

سورة زُمَر

أَمَّنْ هُوَ فَاِنَّهُ اِنَاءُ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ فَاِثِمًا يَخْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُو الْاَلْبَابِ.

[آیا آن کس که در همه ساعات شب به عبادت پرداخته، یا در سجود است یا در قیام، و از آخرت بیمناک است و به رحمت پروردگارش امیدوار است، با آن که چنین نیست یکسان است؟ بگو: آیا آنهایی که می‌دانند با آنهایی که نمی‌دانند برابرند؟ تنها خردمندان پند می‌پذیرند.] [آیه ۹، سوره زُمَر]

زان درس جماد علم آموخت تو مردم یَعْلَمُونَ نگشتی

(ک: ۶/ ۲۷۲۶)

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَآَرْضُ اللَّهِ
وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

[بگو: ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، از پروردگارتان بترسید. برای آنان که در حیات
این جهانی نیکی کرده‌اند، پاداش نیک است. و زمین خدا پهناور است. مزد صابران بی حساب و
کامل ادا می‌شود.] (آیه ۱۰، سورة زُمر)

با وسعت آرض الله بر حبس چه چفسیدی

ز اندیشه گره کم زن تا شرح جنان بینی

(ک: ۵/ ۲۵۷۷)

صَحْنِ آَرْضِ اللَّهِ وَاسِعٌ آمَدَه هر درختی از زمینی سر زده

(م: ۵/ ۲۵۶۱؛ 2560)

بندۀ خود خواند احمد در رِشاد جمله عالم را بخوان قُلْ یا عباد

(م: ۱/ ۲۵۰۷؛ 2496)

آنکه آرض الله واسع گفته‌اند عرصه‌ی دان کانیا در رفته‌اند

(م: ۱/ ۳۱۹۵؛ 3182)

تو در جنگ آیی رَوْمٌ من به صلح خدای جهان را جهان تنگ نیست

(ک: ۱/ ۴۹۵)

وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ فَسِيحٌ إِلَى رَبِّ رَوْفٍ بِالْوُفُودِ

يُنَادِي رَبَّنَا عُودُوا إِلَيْنَا أَجِيبُونَا وَأَوْفُوا بِالْعُقُودِ

(ک: ۷/ ۳۲۱۰)

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ
ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.

[آیا کسی که خدا دلش را بر روی اسلام گشود و او در پرتو نور پروردگارش جای دارد،
همانند کسی است که ایمان ندارد؟ پس وای بر سخت دلانی که یاد خدا در دل‌هایشان راه ندارد، که

در گمراهی آشکار هستند. [آیه ۲۲، سوره زمر]

که نور من شرح الله صدره شمعى است که در دو کون نگنجد فروغ انوارش
(ک: ۱۲۸۲/۳)

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ.
[تو را به کسانی که سواى خدا هستند، مى ترسانند. آیا خدا برای نگهداری بنده اش كافى
نیست و هر کس را که خدا گمراه سازد هیچ راهنمایى نخواهد بود. (آیه ۳۶، سوره الزمر)]

گفت أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ تا نگردد بنده هر سو حيله جو^۱
اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا
الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.
[خدا جانها را به هنگام مردنشان مى گیرد، و نیز جان کسانی را که در خواب خود نمرده اند.
جان هایی را که حکم مرگ بر آنها رانده شده نگه مى دارد و دیگران را تا زمانی که معین است باز
مى فرستد. در این عبرت هاست برای آنهاى که مى اندیشند. (آیه ۴۲، سوره زمر)]

هر شبى از دام تن ارواح را مى رهانى، مى کنى ألواح را
(م: ۳۹۰/۱؛ ۳۸۸)

روح های منبسط را تن کند هر تنى را باز آبستن کند
(م: ۴۰۲/۱؛ ۳۹۹)

آن زمانی که در آیی تو ز خواب هوش و حس رفته را خواند شتاب
(م: ۱۷۶۲/۳؛ ۱۷۶۱)

باز آید جان هر یک در بدن همچو وقت صبح هوش آید به تن
(م: ۱۷۷۴/۵؛ ۱۷۷۴)

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ
الدُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.

[بگو: ای بندگان من که بر زیان خویش اسراف کرده اید، از رحمت خدا مأیوس مشوید.

زیرا خدا همه گناهان را می آمرزد. اوست آمرزنده و مهربان. [آیه ۵۳، سورة زمر]

گلشن چو آدم مستضر هم نوحه گر هم منتظر

چون گفتشان لا تَقْنَطُوا ذوالِامْتِنان ذوالِامْتِنان

(ک: ۴ / ۱۷۹۴)

انبیا گفتند نومیدی بَدست فضل و رحمت های باری بی حدست

از چنین مُحسن شاید نا امید دست در فتراکِ این رحمت زبید

(م: ۳ / ۲۴ - ۲۹۲۳؛ 23 - 2922)

ورگشده آن دیر، هان زنهار تو وردِ خود کن دم به دم لا تَقْنَطُوا

(م: ۶ / ۱۹۲۰؛ 1915)

دایما خاقانِ ما کردست طو گوشمان را می کشد لا تَقْنَطُوا

(م: ۶ / ۴۷۵۵؛ 4742)

بنده خود خواند احمد در رشاد جمله عالم را بخوان قُلْ یا عِبَاد

(م: ۱ / ۲۵۰۷؛ 2496)

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

[کلیدهای آسمانها و زمین نزد اوست و آنها که به آیات خدا کافر شده اند زیان دیدگان

هستند. [آیه ۶۳، سورة زمر]

جز مگر مفتاح خاص آید ز دوست که مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ آن اوست

(م: ۶ / ۱۰۳؛ 103)

... وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ...

[... و آسمانها در هم پیچیده در ید قدرت اوست...] [آیه ۶۷، سورة زمر]

هر دمش لابه کند این آسمان که فرو مگذارم ای حق یک زمان

اُسْتُنْ مِنْ عَصْمَتِ وَ حَفْظِ تَوَاسْتِ جمله مَطْوِيّ یمین آن دو دست

(م: ۴ / ۷۸ - ۱۷۷؛ 78 - 1177)

وَسَبَقَ الَّذِينَ آمَنُوا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ

خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ.

[و آنان را که از پروردگارشان ترسیده‌اند گروه گروه به بهشت می‌برند. چون به بهشت برسند درهایش گشوده شود. و خازنان بهشت گویندشان: سلام بر شما، بهشتتان خوش باد، به درون بیاید، همواره در اینجا خواهید بود.] (آیه ۷۳، سوره زُمر)

در فتوح فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا گرددت دشوارها آسان بلی

(ک: ۶/۲۸۹۶)

آن دلی کو مَطْلَعِ مهتابهاست بهر عارف فُتِحَتْ أَبْوَابهاست
با تو دیوار است و با ایشان دَرست با تو سنگ و با عزیزان گوهر است

(م: ۲/۶۷-۶۶؛ ۱۶۶-۱۶۵)

سورة مُؤْمِن

غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ...

[آمرزنده گناه، پذیرنده توبه، سخت عقوبت...] (آیه ۳، سوره مؤمن)

مشو نو مید از ظلمی که کردی که دریای کرم توبه پذیرست
گناهت را کُند تسبیح و طاعات که در توبه پذیری بی نظیرست

(ک: ۱/۳۴۸)

يَوْمَهُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

[آن روز که همگان آشکار شوند. هیچ چیز از آنها بر خدا پوشیده نماند. در آن روز

فرمانروایی از آن کیست؟ از آن خدای یکتای قهار.] (آیه ۱۶، سوره مؤمن)

پس لِمَنِ الْمُلْكُ برآید بچرخ کو ملکان خوش زرین قبا
کو أَمْرًا کو وُزرا کو مهان بهر بلاد الله حافظ کجا
اهل عِلْم چون شد و اهل قَلَم دیو نیابی توبه دیوان سرا

(ک: ۱/۲۵۲)

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ.

[به سوی فرعون و هامان و قارون. و گفتند که او جادوگری دروغوگوست.] (آیه ۲۴،

(سورة مؤمن)

جز سه کس که حَقْدِ ایشان چیره شد ساحرش گفتند و کاهن از جُحود

(م: ۴/ ۲۷۹۷؛ 2797)

و يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ.

[ای قوم من از آن روز که یکدیگر را به فریاد بخوانید بر شما بیمناکم.] (آیه ۳۲، سورة مؤمن)

بعد از آن یا حسرتا شد یا عباد بر شما محتوم تا یوم التناد

(م: ۱/ ۳۵۹۶؛ 3582)

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ.

[ای قوم من، این زندگی دنیا اندک مایه تعیشی است. آخرت سرای بقاست.] (آیه ۳۹،

(سورة مؤمن)

در زمان برجست کای خویشان وداع إِنَّمَا الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا مَتَاعٌ

(م: ۶/ ۴۴۰۳؛ 4390)

و قَالَ رَبُّكُمْ أَذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ.

[پروردگارتان گفت: بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم. آنهایی که از پرستش من سرکشی

می کنند زودا که در عین خواری به جهنم در آیند.] (آیه ۶۰، سورة مؤمن)

گفت حق گر فاسقی و اهل صنم چون مرا خوانی اجابتها کنم

(م: ۳/ ۷۵۶؛ 756)

نیک بنگر اندرین ای محتجب که دعا را بست حق بر استجب

(م: ۳/ ۲۳۰۵؛ 2304)

از پای درفستادم از شرم این کرم کان شه دُعَامِ گفت همو کرد مستجاب

(ک: ۱/ ۳۰۹)

گفتی مرا که چونی در روی ما نظر کن گفتی خوشی تویی مازین طعنه ها گذر کن

گستاخمان تو کردی گفتی تو روز اول حاجت بخواه از ما وز درد ما خبر کن

(ک: ۴/ ۲۰۳۰)

سورة فُصِّلَتْ

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.

[آنان را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته می‌کنند، پاداشی است تمام ناشدنی.] (آیه ۸،

سورة فُصِّلَتْ)

بیا بیا که هم اکنون به لطف کُنْ فَيَكُون بهشت در بگشاید که غَيْرُ مَمْنُون است

(ک: ۴۸۵/۱)

ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ آتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ.

[سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه

بیایید. گفتند: فرمانبردار آمدیم.] (آیه ۱۱، سورة فُصِّلَتْ)

مدار این عجب از شهریار خوش پیوند که پاره پاره دُود از کفش شده است سما

(ک: ۲۲۲/۱)

از کف دریا بنگارد زمین دودِ سیه را بـنگارد سما

لقمه نان را مَدَدِ جان کند باد نَفَس را دهد این علم‌ها

(ک: ۲۵۱/۱)

به آسمان و زمین لطف ایتیا فرمود که آسمان و زمین مست آن مراعات است

(ک: ۴۷۷/۱)

کز یار دور ماند و گرفتار خار شد زین هر دو درد رست گُل از امرِ ایتیا

(ک: ۱۹۸/۱)

آسمان از دود عاشق ساخته است آفرین بر صاحب این دود باد

(ک: ۸۲۶/۲)

یک گوهری چو بیضه جوشید و گشت دریا کف کرد و کف زمین شد و ز دود او سما شد

(ک: ۸۴۰/۲)

بِکُنْمِ باغ و جَنَّتِی و دَوایی ز درد تو بکنم آسمان نو به از این از دُخان تو

(ک: ۲۲۵۹/۵)

چندانکه خواهی جنگ کن یا گرم کن تهدید را
می‌دان که دود گولخن هرگز نیاید بر سما
ور خود برآید بر سما کی تیره گردد آسمان
کز دود آورد آسمان چندان لطیفی و ضیا
(ک: ۱/ ۲۰)

إِنِّيَا كَزْهَأَ مِهَارٍ عَاقِلَانِ إِنِّيَا طَوْعاً بَهَارٍ بِي دِلَانِ
(م: ۳/ ۴۴۷۳؛ ۴۴۷۲)
إِنِّيَا كَزْهَأَ مَقْلَدٍ گَشْتَه رَا إِنِّيَا طَوْعاً صَفَا پَسْرَشْتَه رَا
(م: ۳/ ۴۵۹۱؛ ۴۵۹۰)
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ لِّنَذِرَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ.

[مانیز بادی سخت و غزان در روزهای شوم بر سرشان فرستادیم تا در دنیا عذاب خواری را
به آنها بچشانیم. و عذاب آخرت خوارکننده تر است و کسی به یاریشان برنخیزد.] (آیه ۱۶،
سورة فصلت)

تَوْعَذَابِ الْخِزْيِ بَشْنُو از نُبِي دَر چَنِین نَنگی، مَکَن جَان رَا فَدَنِي
(م: ۵/ ۱۳۹۱؛ ۱۳۹۱)
إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ
أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ.

[بر آنان که گفتند: پروردگار ما الله است و پایداری ورزیدند، فرشتگان فرود می‌آیند که
مترسید و غمگین مباشید، شما را به بهشتی که به شما وعده داده شده بشارت است.] (آیه ۳۰،
سورة فصلت)

خَفِيرِ إِزْجَعِي بَا او بَشِيرِ أَبْشِرُوا بَر رَه سَلام شَاه می آرند و جَان دامن کِشَانَسْتِي
(ک: ۵/ ۲۵۱۹)

لَا تَخَافُوا هَسْتُ نُزَلِ خَايفَانِ هَسْتُ دَر خُور از بَرای خَايفِ آن
هَر که تَرَسَد مَر و رَا اِيْمَن کِنْدَن مَر دَل تَرَسَنَدَه رَا سَاکَن کِنْدَن
(م: ۱/ ۳۶-۳۷؛ ۱۴۳۵-۳۰؛ ۱۴۲۹)

مَنْ بَتْرَسَانِم وَ قِیَحْ یَاوَه رَا آنکه ترسد، مَنْ چِه ترسانم ورا
(م: ۳/ ۴۳۸۳؛ 4382)

عشق مهست جمله رو ماه حَسَد بَرَد بدو جز که ندای آبِشروا نیست ورا قرائتی
(ک: ۵/ ۲۴۶۸)

لَا تَخَافُوا از خدا نشنیده‌ای پس چه خود را ایمن و خوش دیده‌ای؟
(م: ۳/ ۳۰۴۷؛ 3039)

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَحْقُقُونَ عَلَيْنَا أَقَمَنَ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي
أَمِنًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

[کسانی که در آیات ما راه باطل پیش می‌گیرند، بر ما پوشیده نیستند. آیا آنکه به آتش
افکنده می‌شود بهتر است یا آنکه روز قیامت بی‌هیچ وحشتی می‌آید؟ هرچه می‌خواهید بکنید،
او به کارهایتان بیناست.] (آیه ۴۰، سوره فُصِّلَتْ)

این چنین رنجور را گفت، ای عمو حَقِّ تَعَالَى اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ
(م: ۶/ ۱۳۳۰؛ 1326)

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ
أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.

[زود که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا
برایشان آشکار شود که او حق است. آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است کافی
نیست؟] (آیه ۵۳، سوره فُصِّلَتْ)

سَنُرِيهِمْ شَدَّ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ هم توام خوان که ز آیات توام
(ک: ۴/ ۱۶۸۳)

سورة شوری

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَالَ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ.

[آیا جز خدا را به دوستی گرفتند؟ دوست حقیقی خداست. و اوست که مردگان را زنده می‌کند، و اوست که بر هر کاری تواناست.] (آیه ۹، سورة شوری)

سَلَّمَ اللَّهُ عَلَیْكَ اَیْ هَمَّ اَیَّامٌ تُو خُوش سَلَّمَ اللَّهُ عَلَیْكَ اَیْ دَمٌ یُحِیِ الْمَوْتِی
(ک: ۱/۱۶۹)

وَالَّذِیْنَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَاقَامُوا الصَّلَاةَ وَامَرُّهُمْ شُورِی بَیْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
یَنْفِقُونَ.

[و آنان که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند و نماز می‌گزارند و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.] (آیه ۳۸، سورة شوری)

اَمَرُّهُمْ شُورِی بَخْوَانِ اَنْدَرِ صُحُف یَارَ اَرَا بَاش وَ مَکُوشِ اَز نَازُ اُف
(م: ۶/۱۵۹۴؛ ۱۵۹۰)

اَمَرُّهُمْ شُورِی بَرایِ اَیْنِ بُوَد کَزِ تَشَاوَرِ سَهْوِ وَ کُزِ کَمْتَرِ رُوَد
(م: ۶/۲۶۱۹؛ ۲۶۱۲)

عَقْلَ رَا بَا عَقْلِ یَارِی یَارِ کُن اَمَرُّهُمْ شُورِی بَخْوَانِ وَ کَارِ کُن
(م: ۵/۱۶۷؛ ۱۶۷)

وَمَا كَانَ لِشَیْءٍ اَنْ یُکَلِّمَهُ اللَّهُ اِلَّا وَحِیاً اَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ...

[هیچ بشری را نرسد که خدا جز به وحی یا از آن سوی پرده، با او سخن گوید...] (آیه ۵۱، سورة شوری)

بَانِگِ حَقِّ اَنْدَرِ حِجَابِ وَ بَی حِجَابِ اَن دَهْدِ کُو دَادِ مَرِیْمَ رَا زِ جِیْبِ
(م: ۱/۱۹۴۳؛ ۱۹۳۴)

سورة زُخْرُفِ

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَبْسُ الْقُرَيْنِ.

[تا آن‌گاه که نزد ما آید، می‌گوید: ای کاش دوری من و تو دوری مشرق و مغرب بود. و تو

چه همراه بدی بودی.] (آیه ۳۸، سورة زخرف)

آن نقش که مرد و زن ازو نوحه کنانند گر پش قرین بود کنون نِعَم قرین شد
(ک: ۶۴۴ / ۲)

بر توگر پیدا شدی زو عیب و شین زو رمیدی جائت بُغْدَ الْمَشْرِقِینِ
(م: ۱۳۳۵ / ۴؛ ۱۳۳۵)

وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ.

[فرعون در میان مردمش ندا داد که ای قوم من، آیا پادشاهی مصر و این جویباران که از زیر پای من جاری هستند از آن من نیستند؟ آیا نمی بینید.] (آیه ۵۱، سوره زخرف)

گر ببیابد آلتِ فرعون او که به امر او همی رفت آب جو
(م: ۱۰۵۴ / ۳؛ ۱۰۵۴)

سورة دُخَانِ

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ.

[بعد از خود چه باغ ها و چشمه سارها برجای گذاشتند.] (آیه ۲۵، سوره دخان)

ای در غم بیهوده رو گم تَرَكُوا برخوان وی حرص تو افزوده رو گم تَرَكُوا برخوان
(ک: ۱۸۷۲ / ۴)

وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ.

[و ما بنی اسرائیل را از آن عذاب خوارکننده رهانیدیم.] (آیه ۳۰، سوره دخان)

بازت بخرید لطف نَجَّيْنَا تا لطف و عنایت خدا دیدی

(ک: ۲۷۲۳ / ۶)

إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ. طَعَامُ الْآثِمِ.

[هر آینه درخت زَقُوم. طعام گناهکاران است.] (آیات ۴۴ و ۴۳، سوره دخان)

چون ز دست زخم بر مظلوم رُست آن درختی گشت ازو زَقُوم رُست

(م: ۳۴۷۲ / ۳؛ ۳۴۷۱)

سورة جاثية

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوًى وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ
عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً...

[آیا آن کس را که هوشش را چون خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد و بر
گوش و دلش مهر نهاد و بر دیدگانش پرده افکند...] (آیه ۲۳، سورة جاثیه)

هست بر سمع و بصر مُهرِ خدا در حُجُبِ بس صورتست و بس صدا
(م: ۲ / ۶۸۱ / ۶۷۹)

بر دهان و بر دلش قفلست و بند تا نالند با خدا وقت گزند
(م: ۳ / ۱۹۹ / ۱۹۹)

چشم‌ها و گوش‌ها را بسته‌اند جز مر آنها را که از خود رسته‌اند
(م: ۳ / ۸۳۷ / ۸۳۷)

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ
عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ. وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا يَتَّبِعُهَا مَا كَانَ خُبْرَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبُوا بِآيَاتِنَا
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

[وگفتند: جز زندگی دنیوی ما هیچ نیست. می‌میریم و زنده می‌شویم و ما را جز دهر هلاک
نکند. آنان را بدان دانشی نیست و جز در پنداری نیستند. و چون آیات روشنگر ما بر آنها تلاوت
شود، حجتشان جز این نیست که می‌گویند: اگر راست می‌گویید، پدران ما را زنده کنید. (آیات ۲۵
و ۲۴، سورة جاثیه)]

حُجَّتْش اینست، گوید هر دمی گَر بدی چیزی دگر من دیدمی
(م: ۵ / ۳۹۳۱ / ۳۹۳۰)

سورة محمد

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَصْلَ أَعْمَالِهِمْ. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الضَالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَاصْلَحَ
بَالَهُمْ.

[خدا اعمال کسانی را که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند باطل ساخته است. خدا گناه کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و بدانچه بر محمد نازل شده - که آن حق است و از جانب پروردگارشان - ایمان آورده‌اند، از آنها زدود و کارهایشان را به صلاح آورد.] (آیات ۱ و ۲، سوره محمد)

أُمَّةُ الْكُفْرَانِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ أُمَّةُ الْإِيْمَانِ أَصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ

(م: ۵/۹۹۶؛ ۹۹۶)

که اضل اعمالهم ای کافران جستنی کامست از هر کام ران

(م: ۵/۹۹۹؛ ۹۹۹)

خوش کند دلشان که اصلح بالهم ردّ من بعد النوى انزالهم

(م: ۵/۱۰۰۵؛ ۱۰۰۵)

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَضْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ....

[چون با کافران روبرو شدید، گردنشان را بزنید. و چون آنها را سخت فرو کوفتید، اسیرشان کنید و سخت ببندید...] (آیه ۴، سوره محمد)

گر دلش جویم خسیش افزون شود کافران را گفت حق ضرب الرقاب

(ک: ۱/۳۰۴)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ.

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری خواهد کرد و پایداری خواهد بخشید.] (آیه ۷، سوره محمد)

یاریت در تو فزاید نه اندرو گفت حق ان تنصروا الله تنصروا

(م: ۵/۲۳۴۷؛ ۲۳۴۷)

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى....

[وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده این است که در آن نه‌رهای است از

آب‌هایی تغییرناپذیر و نه‌رهایی از شیری که طعمش دگرگون نمی‌شود و نه‌رهایی از شراب که آشامندگان از آن لذت می‌برند و نه‌رهایی از عسل مصفی....] (آیه ۱۵، سورة محمد)

رَجِمَ چو جوی شیر بین شهوت جوی انگبین

عُمَر چو جوی آب دان شوق چو خمر احمری

در تو نهان چهار جو هیچ نبینی‌اش که گُو

همچو صفات و ذات هو، هست نهان و ظاهری

(ک: ۵/ ۲۴۶۴)

همچو در حکم بهشتی چارچو

بل مکان و لا مکان در حکم او

(م: ۱/ ۱۵۹۲، ۱۵۸۳)

جوی شیر خُلد مهر تُست و ود

آب صبرت جوی آب خُلد شد

مستی و شوق تو جوی خمر بین

ذوق طاعت گشت جوی انگبین

(م: ۳/ ۶۳ - ۳۴۶۲، ۶۲ - ۳۴۶۱)

شهد گردد در تنم این زهرکین

بوکه از تأثیر جوی انگبین

پرورش یابد دمی عقل اسیر

یا ز عکس جوی آن پاکیزه شیر

مست گردم، بو برم از ذوق امر

یا بود کز عکس آن جوه‌ای خمر

تازگی یابد تن شوره خراب

یا بود کز لطف آن جوه‌ای آب

(م: ۴/ ۲۰ - ۲۵۱۷، ۲۰ - ۲۵۱۷)

چار جو در زیر او پرمغفرت

عرش معدن گاه داد و معدلت

جوی خَمر و دجله آب روان

جوی شیر و جوی شهد جاودان

(م: ۵/ ۲۹ - ۱۶۲۸، ۲۹ - ۱۶۲۸)

... كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ شَقُوا مَاءَ حَمِيمًا فَقَطَّعَ اَمْعَاءَهُمْ.

[... آیا بهشتیان همانند کسانی هستند که در آتش جاودانه‌اند و آنان را از آبی جوشان

می آشامند چنان‌که روده‌هایشان تکه تکه می‌شود؟] (آیه ۱۵، سورة محمد)

چون شَقُوا مَاءَ حَمِيمًا قَطَّعَتْ جَمَلَةُ الْأَسْثَارِ مِنَّا أَفْضِئَتْ

(م: ۱/ ۳۶۱۴، ۳۶۰۰)

گه ز عکس جوشش آب حمیم آب ظلم کرده خلقان را رمیم
(م: ۴ / ۲۵۲۵ : 2525)

فاعلم أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...

[پس بدان که هیچ خدایی جز الله نیست...] (آیه ۱۹، سوره محمّد)

لا الهَ كُفْتُ وَإِلَّا اللَّهُ كُفْتُ گوهر احمد رسول الله سُفْتُ
(م: ۱ / ۲۱۶۹ : 2159)

تیغ لا در قتل غیرحق براند در نگر زان پس که بعد لا چه ماند
ماند الا الله باقی جمله رفت شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت
(م: ۵ / ۵۸۹-۹۰ : 589 - 90)

تَا نَخْوَانِی لَا وَاللّٰهَ رَا در نیایی منهج این راه را
(م: ۵ / ۱۲۴۱ : 1241)

... أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ...

[... شما برتر هستید خدا با شماست...] (آیه ۳۵، سوره محمّد)

حق معیت گفت و دل را مهر کرد تا که عکس آید به گوش دل نه طرد
(م: ۶ / ۴۱۹۳ : 4180)

هَآأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ
عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا
أَمْثَالَكُمْ.

[آگاه باشید که شما را دعوت می‌کنند تا در راه خدا انفاق کنید. بعضی از شما بخل می‌ورزند؛
و هر کس که بخل ورزد، در حق خود بخل ورزیده است. زیرا خدای بی‌نیاز است و شما نیازمندانید.
و اگر روی برتابید، به جای شما مردمی دیگر آرد که هرگز همسان شما نباشند.] (آیه ۳۸،
سوره محمّد)

مَا كَدَايَانِي وَاللّٰهَ الْغَنِي از غنی دان آنچ بینی با گدای
(ک: ۶ / ۲۹۰۲ : 2902)

سوره فتح

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا.

[ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده ایم.] (آیه ۱، سوره فتح)

زَرِّینِ شده طغرای او ز اِنَّا فَتَحْنَا هَای او
سر کرده صورت های او از بحر جان آبگون
(ک: ۴/ ۱۷۸۷)

مُطَرِّبا اسرار ما را باز گو
قَصَّه های جانفزا را باز گو
مَخْزَنِ اِنَّا فَتَحْنَا برگشا
سَرِّ جان مصطفی را باز گو
(ک: ۵/ ۲۲۲۷)

ای یوسف خوشنام ماخوش می روی بر بام ما

إِنَّا فَتَحْنَا الصَّلَاةَ بَازَ بَامِ از در در

(ک: ۱/ ۱۸)

قفل های ناگشاده مانده بود
از کف اِنَّا فَتَحْنَا برگشود

(م: ۶/ ۱۶۶؛ ۱۶۶)

وَقْتُ وَاكْشَتِ حُدَيْبِيَّةَ به ذُلِّ
دَوْلَتِ اِنَّا فَتَحْنَا زِدْ دُهْل

(م: ۳/ ۴۵۰۳؛ ۴۵۰۲)

لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا.

[تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از آن برای تو بیا مرزد و نعمت خود را

بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید.] (آیه ۲، سوره فتح)

مغفور ما تَقَدَّمَ و هم ما تَأَخَّرَ است
ایمن ز انقطاع و ز اعراض و ارتداد

(ک: ۷/ ۷)

و يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ ذَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا.

[و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که بر خدا بدگمانند عذاب کند. برگردشان

بدی حلقه زند و خدا بر آنها خشم گرفت و لعنتشان کرد و جهنم را برایشان آماده کرده است و جهنم بدسرانجامی است. [آیه ۶، سوره فتح]

ظَانِّينَ بِاللَّهِ ظُلْنَ السَّوْءِ رَا كَرِ نَبْرَم سِر، بُو د عِي ن خَطَا

(م: ۱ / ۳۰۵۰؛ 3037)

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَ يُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.

[آنان که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدا بالای دست هایشان است. و هر که بیعت را بشکند، به زیان خود شکسته است. و هر که بدان بیعت که با خدا بسته است وفا کند، او را مزدی کرماند دهد. [آیه ۱۰، سوره فتح]

چُون يَدُ اللَّهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ بُو د دَسْت مَا رَا دَسْت خُو د فَرَمُو د اَحَد

(م: ۲ / ۱۹۲۰؛ 1918)

دَسْت اُو رَا حَق چُو دَسْت خُو يَش خُو اَنَد تَا يَدُ اللَّهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ بَرَا نَد

(م: ۱ / ۲۹۸۵؛ 2972)

رُو يَدُ اللَّهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ تُو بَا ش هَم چُو دَسْت حَق گَزَا فِ رَزَق بَا ش

(م: ۵ / ۲۷۹۶؛ 2795)

دَسْت بَر بَا لَا ي دَسْت سْت اِي فْتِي دَر فَن و دَر زُو ر تَا ذَاتِ خُ دَا

مُنْتَهَا ي دَسْت هَا دَسْتِ خُ دَا سْت بَحْرُ بِي شَك مُنْتَهَا ي سِي ل هَا سْت

(م: ۴ / ۳۱۶۲ - 63؛ 3162)

دَسْتِ تُو اَز اَهْلِ اَن بِيْعَت شُو د كِه يَدُ اللَّهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ بُو د

(م: ۵ / ۷۴۰؛ 740)

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذَّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا.

[بر کور حرجی نیست، و بر لنگ حرجی نیست و بر بیمار حرجی نیست. و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند، او را به بهشت هایی داخل می کند که در آن نهرها روان است. و هر که سر برتابد به عذابی درد آورش عذاب می کند. [آیه ۱۷، سوره فتح]

گر تو کوری، نیست بر اعمی حَرَج ورنه رو، کالصَّبْرُ مفتاح الفَرَج

(م: ۲ / ۷۰: 70)

گفت یزدان ما عَلٰی الْأَعْمٰی حَرَج کی نهد بر کس حَرَج رَبُّ الْفَرَج؟

(م: ۵ / ۲۹۷۱: 2970)

بار برگیرند چون آمد عَرَج گفت حق لَیْسَ عَلٰی الْأَعْمٰی حَرَج

(م: ۳ / ۶۷۶: 676)

بهر نقصان بدن آمد فَرَج در نُبٰی که ما عَلٰی الْأَعْمٰی حَرَج

(م: ۲ / ۱۵۴۴: 1541)

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ...

[آنگاه که کافران تصمیم گرفتند که دل به تعصب، تعصب جاهلی سپارند، خدا نیز آرامش خود را بر دل پیامبرش و مؤمنان فرو فرستاد...] (آیه ۲۶، سوره فتح)

حمیتی بُد جاهلیت در دماغ بانگ شومی بر دمنشان کرد زاع

(م: ۳ / ۳۹۵: 395)

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَازْرَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ...

[محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان. آنان را بینی که رکوع می کنند، به سجده می آیند و جویای فضل و خشنودی خدا هستند. نشانشان اثر سجده ای است که بر چهره آنهاست. این است وصفشان در تورات و در انجیل، که چون کشته ای هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وادارد، تا آنجا که کافران را به خشم آورد...] (آیه ۲۹، سوره فتح)

مُردن و زنده شدن هر دو وثاق خوش ماست

عجمی وار نترسیم، خوش و منقادیم

رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ آيِدٌ هَمَّجُونِ أَبِيم

چو اَشِدَّاءُ عَلٰی الْكُفْرُ بود، پولادیم

(ک: ۲۱ / ۷)

رو اَشِدَّاءُ عَلٰی الْكُفَّارِ باش خاک بر دلدارِ اغیارِ پاش

(م: ۱۲۵ / ۲؛ ۱۲۴)

که اَشِدَّاءُ عَلٰی الْكُفَّارِ شد با ولی گُل، با عَدُو چون خار شد

(م: ۲۹۴۴ / ۵؛ ۲۹۴۳)

حق چو سیما را مُعْرِفِ خوانده است چشم عارف سوی سیما مانده است

(م: ۱۲۷۲ / ۱؛ ۱۲۶۷)

گفت حق سیماهُمُ فِي وَجْهِهِمْ زانکه غَمَازست سیما و مُتِم

(م: ۲۵۷۲ / ۶؛ ۲۵۶۵)

برگها چون شاخ را بشکافتند تا به بالای درخت اشتافتند

با زبان شَطَّاهُ شکر خدا می سراید هر بِرَوِ بَرگی جُدا

که بُرُورِ دِ اَصْلِ ما را ذوالعطا تا درخت استغلط آمد و استوی

(م: ۱۳۴۹ - ۵۰ / ۱؛ ۴۵ - ۱۳۴۴)

باز آن جان چونکه محوِ عشق گشت يُفْعِبُ الزَّرَاعُ آمِدَ بَعْدِ كُشت

(م: ۳۱۸۱ / ۱؛ ۳۱۶۸)

گرچه پنهان بیخ هر بیخ آورست برگ سیماهُمُ وُجُوهُمُ اخضرست

(م: ۲۰۸۲ / ۵؛ ۲۰۸۲)

گفت سیماهُمُ وُجُوهُمُ کردگار که بود غَمَاز باران سبزه زار

(م: ۲۷۳۱ / ۶؛ ۲۷۲۳)

سورة حُجُرَات

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

[هر آینه مؤمنان برادرانند. میان برادرانتان آشتی بیفکنید و از خدا بترسید، باشد که بر شما رحمت آرد.](آیه ۱۰، سورة حُجرات)

اولاً اخوان شدند آن دشمنان همچو اعداد عتَب در بوستان
وز دم الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَه به پند در شکستند و تن واحد شدند
(م: ۲۸ / ۲ - ۳۷۲۷ - ۱۶ : ۳۷۱۵)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بََعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ.

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید از گمان فراوان بپرهیزید زیرا پاره‌ای از گمان‌ها در حد گناه است و در کارهای پنهانی یکدیگر جستجو مکنید و از یکدیگر غیبت نکنید. آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر خود را بخورد، پس آن را ناخوش خواهید داشت و از خدا بترسید زیرا خدا توبه‌پذیر و مهربان است.](آیه ۱۲، سورة حُجرات)

بگذر از ظنّ خطای بدگمان إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ آخر بخوان^۱
بدگمان بردیم و کن ما را حلال گوشت تو خوردیم اندر قیل و قال
(م: ۵ / ۲۲۹۳ : ۲۲۹۳)

چون ز غیبت واکل لَحْمَ مَرْدَمَان شصت سالت سیرئی نامد از آن
(م: ۶ / ۴۳۱۲ : ۴۲۹۹)

إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ است ای وزیر نیست استم راست، خاصه بر فقیر
(م: ۶ / ۲۵۷۶ : ۲۵۶۹)

گوشت‌های بندگان حق خوری غیبت ایشان کنی، کیفر بری
(م: ۳ / ۱۰۷ : ۱۰۷)

سورة ق

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ.

[آری، ایشان سخن راستی را که بر آنها آمده بود دروغ شمردند. پس در کاری شوریده افتادند.] (آیه ۵، سورة ق)

تَنْ مِّبِينٍ وَآنْ مَكْنِ كَانْ بُكْمٍ وَصُمْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ
(م: ۶ / ۳۲۰۵؛ 3196)

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا وَآبَتْنَا بِهِ جَنَاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ.

[و از آسمان، آبی پربرکت فرستادیم و بدان باغها و دانه‌های درو شدنی رویانیدیم.] (آیه ۹، سورة ق)

پس بدان کاب مبارک ز آسمان وحی دل‌ها باشد و صدق بیان
(م: ۳ / ۴۳۱۸؛ 4317)

أَفَعَبِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ.

[آیا از آفرینش نخستین عاجز شده بودیم نه، آنها از آفرینش تازه در شکند.] (آیه ۱۵، سورة ق)

غیب را ابرئ و آبی دیگرست آسمان و آفتابی دیگرست
ناید آن الا که بر خاصان پدید باقیان فی لبس من خلق جدید
(م: ۱ / ۴۶ - ۲۰۴۵؛ 36 - 2035)

أَيُّهَا الْعُشَّاقُ اقْبَالِي جَدِيدٍ از جهان کهنه نوگر رسید
(م: ۶ / ۱۰۹۸؛ 1095)

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما بی‌خبر از نو شدن اندر بقا
(م: ۱ / ۱۱۴۹؛ 1144)

در نظرها چرخ بس کهنه و قدید پیش چشمش هر دمی خلق جدید
(م: ۶ / ۴۶۵۶؛ 4643)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.

[ما آدمی را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفس او آگاه هستیم، زیرا از رگ گردنش به او نزدیک‌تریم.] (آیه ۱۶، سورة ق)

نگر آخر دمی در نَحْنُ اقْرَبُ نظر را تا نَجْنَبَانِد نَجْنَبِد
(ک: ۲/۶۶۵)

آنچه حق است اقْرَبُ از حَبْلِ الوریَد تو فکسندۀ تیر فکرت را بَعِید
(م: ۶/۲۳۵۸؛ ۲۳۵۳)

خفته می‌بیند عطش‌های شدید آب اقْرَبُ مِنْهُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِید
(م: ۴/۳۲۴۱؛ ۳۲۴۱)

داد خود از کس نخواهم جز مگر زان که او از من به من نزدیکتر
(م: ۱/۲۲۰۶؛ ۲۱۹۶)

ما ز خود سوی تو گردانیم سر چون توی از ما به ما نزدیکتر
(م: ۲/۲۴۵۳؛ ۲۴۴۸)

بگفت ای جان برو هر جا که باشی که من نزدیک چون حَبْلِ الْوَرِیدم
(ک: ۳/۱۵۰۹)

نزدیکتر است از تو با تو چه روی بیرون چون برف‌گدازان شو خود را تو ز خود می‌شو
(ک: ۵/۲۱۷۲)

خدا با تست حاضر نَحْنُ اقْرَبُ در آن زلفی و بی آگه چو شانه
(ک: ۵/۲۳۴۶)

اگرچه از رگ گردن به بنده نزدیک است خدای دور بود از بر خدادوران
(ک: ۴/۲۰۷۳)

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.

[تو از این غافل بودی. ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است.]

(آیه ۲۲، سورة ق)

نخوانده‌ای خَتَمَ الله خدای مُهر نهد هم او گشاید مُهر و برد غطاها را
(ک: ۱/۲۳۳)

دو چشم بسته تو در خواب نقش‌ها بینی دو چشم باز شود پرده آن تماشا را
(ک: ۱/۲۳۳)

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ.

[روزی که جهنم را می‌گوییم: آیا پر شده‌ای؟ می‌گوید: آیا هیچ زیادتى هست؟] (آیه ۳۰،
سوره ق)

چونک به تبریز چشم شمس حَقَم را بدید
گفت حَقَش پُر شدی گفت که هل مِنْ مَزِيد
(ک: ۲/۸۹۰)

ریختی خون جُنید و گفت اُخْ هَلْ مِنْ مَزِيد
بایزیدی بردمید از هر کجا می‌ریختی
(ک: ۶/۲۷۸۱)

گفته مستان ساقیا هَلْ مِنْ مَزِيد
ساقی از مستان گرو خواهد همی
(ک: ۶/۲۹۱۱)

جامه درّ ماه از این دستگاه نعره زند چرخ که هَلْ مِنْ مَزِيد
جمله دنیا نمکستان شده است تاکه یکی گردد پاک و پلید
(ک: ۷/۱۰)

بر چنین گلزار دامن مکشید جُزْوَ جُزْوَش نعره زن هَلْ مِنْ مَزِيد
(م: ۶/۴۶۶۱؛ 4648)

هم نگردد ساکن از چندین غذا تاز حق آید مرو را این ندا
سیرگشتی سیر گوید نه هنوز اینت آتش، اینت تابش، اینت سوز
عالمی را لقمه کرد و درکشید معده‌اش نعره زنان هَلْ مِنْ مَزِيد
(م: ۱/۸۵-۱۳۸۳؛ 80 - 1378)

ادْخُلُوها بِسَلامٍ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ.

[گویند: در امان از هر غذایی به بهشت داخل شوید. این روز، روز جاودانی است.] (آیه ۳۴،
سوره ق)

سبزه دمیده ز آب بر دل و جان خراب صبح گشاده نقاب ذلِک یَوْمُ الْخُلُودِ
(ک: ۲/ ۸۸۷)

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيسٍ.
[پیش از آنها چه مردمی را که نیرومندتر بودند و در شهرها سیر و جستجو می کردند، به
هلاکت آورده ایم. آیا راه گریزی هست؟] (آیه ۳۶، سورة ق)

صد هزاران مرغ پرهاشان شکست و آن کمینگاه عوارض را نه بست
حال ایشان از نَبی. خوان ای حریص نَقَّبُوا فیها ببین هَلْ مِنْ مَحِیصٍ
(م: ۲/ ۵۲ - ۳۷۵۱؛ ۴۰ - ۳۷۳۹)

سورة ذاریات

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ.

[و سوگند به آسمان که آراسته به ستارگان است.] (آیه ۷، سورة ذاریات)

جانم نشد زینها خنک یا ذَالسَّمَاءِ وَالْحُبُكِ

ای گلرخ و گلزار من ای روضه و ازهار من

(ک: ۴/ ۱۷۹۱)

روی زرد و پای سست و دل سبک کو غذای والسَّما ذَاتِ الْحُبُكِ

(م: ۲/ ۱۰۸۷؛ ۱۰۸۵)

يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ.

[از حق منصرف گردد آن که منصرفش خواسته اند.] (آیه ۹، سورة ذاریات)

هم عرب ما هم سبو ما هم مَلِک جمله ما یُؤْفِکُ عَنْهُ مَنْ أُفِک

(م: ۱/ ۲۹۱۵؛ ۲۹۰۲)

كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ. وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.

[اندکی از شب را می خوابیدند و به هنگام سحر استغفار می کردند.] (آیات ۱۸ و ۱۷، سورة

شَوْ قَلِيلُ النَّوْمِ مِمَّا يَهْجَعُونَ باش در اسحار اَزِيسْتَعْفِرُونَ
(م: ۱/۳۱۹۲؛ 3179)

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ.

[و نیز در وجود خودتان آیانمی بینید؟] (آیه ۲۱، سوره ذاریات)

گر تو آدم زاده‌ای چون او نشین جمله ذریات را در خود بین
(م: ۴/۸۰۹؛ 809)

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ.

[و رزق شما و هر چه به شما وعده شده در آسمان است.] (آیه ۲۲، سوره ذاریات)

چو فرموده است رزقت ز آسمان است زمین شوریدن ای فلاح تاکی
(ک: ۶/۲۶۵۴)

فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ بِشْنِيدِهِای اندرین پستی چه بر چفسیده‌ای
(م: ۲/۱۹۵۸؛ 1956)

ای نموده تو مکان از لامکان فی السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ کرده عیان
(م: ۲/۳۸۱۶؛ 3804)

گر نخواهد بی بدن جانِ تو زیست فی السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ روزی کیست؟
(م: ۵/۱۷۴۲؛ 1742)

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ.

[و آسمان را به نیرو برافراشتیم و حقا که ما توانا ایم.] (آیه ۴۷، سوره ذاریات)

بانگ آید هر زمانی زین رواق آبگون آیت إِنَّا بَنَيْنَاهَا وَإِنَّا مُوسِعُونَ
(ک: ۴/۱۹۴۸)

وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ.

[و زمین را گستر دیم، و چه نیکو گسترندگانییم.] (آیه ۴۸، سوره ذاریات)

خُنْکِ آندم که فراش فرشنا اندرین مسجد

درین قندیل دل ریزد ز زیتون خدا روغن

(ک: ۴/۱۸۵۰)

ای که صبرت نیست از دنیایِ دون

صبر چون داری ز نِعَمِ آلهادون؟

(م: ۲ / ۳۰۸۲؛ 3074)

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.

[وا از هر چیز جفتی بیافریده‌ایم، باشد که عبرت گیرید.] (آیه ۴۹، سورة الذاریات)

حق ز هر جنسی چو زوجین آفرید پس نتایج شد ز جمعیت پدید

(م: ۶ / ۵۲۶؛ 523)

كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ.

[بدین سان بر آنهایی که از این پیش بودند پیامبری مبعوث نشد جز آنکه گفتند: جادوگری

است، یا دیوانه‌ای است.] (آیه ۵۲، سورة ذاریات)

آن خسان که در کثی‌ها مانده‌اند انبیا را ساحر و کثر خوانده‌اند

(م: ۵ / ۱۹۸۲؛ 1982)

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.

[جنّ و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ایم.] (آیه ۵۶، سورة ذاریات)

مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

جز عبادت نیست مقصود از جهان

(م: ۳ / ۲۹۸۹؛ 2988)

مَنْ مِنْكُمْ يَرْجُو أَجْرًا مِنْ رَبِّهِ يَتَّبِعْ مَا تَدْعُوهُ وَلَا يُطِيعِ الْفِطْرَةَ الْفَاسِقَةَ

تا کیلک مرا کنی تو تحسین

(ک: ۴ / ۱۹۳۲)

چون عبادت بود مقصود از بشر شد عبادتگاه گردن کش سَقَر

(م: ۳ / ۲۹۸۷؛ 2986)

بِهَرِ اَيْنِ آوَرْدَمَانِ يَزْدَانِ بَرُونِ مَا خَلَقْتُ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

بهر این آوردمان یزدان برون

(م: ۶ / ۲۵۰۷؛ 2501)

سورة طور

وَالطُّورِ. وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ. فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ. وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ.

[قسم به کوه طور و قسم به کتاب نوشته شده، در صفحه‌ای گشاده، و قسم به بیت المعمور.]
(آیات ۴ و ۳ و ۲ و ۱، سوره طور)

عجب تو بیت معموری که طوافانش املا کند
عجب تو رَقّ منشوری کز او نوشند شربت‌ها
(ک: ۵۵/۱)

وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ.

[و قسم به دریای مالا مال.] (آیه ۶، سوره طور)
بحر که مسجوز بُود تلخ بُود شور بود در دل ماهی روشش به بود از قند و عسل
(ک: ۱۳۶۰/۳)

كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

[به پاداش کارهایی که کرده‌اید بخورید و بیاشامید. گوارایتان باد.] (آیه ۱۹، سوره طور)
ساقی جانفزای من بهر خدا ز کوثری در سر مست من فکن جام شراب آحمری
ای به زمین ز آسمان آمده چون فرشته‌ای وی ز خطاب اشربوا مغز مرا پیگیری
(ک: ۲۴۹۰/۵)

چون دعوت اشربوا پری دادت جولانگه عرصه هوا دیدی
(ک: ۲۷۲۳/۶)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ.

[کسانی که خود ایمان آوردند و فرزندان‌شان در ایمان، پیرویشان کردند. فرزندان‌شان را به آنها ملحق می‌کنیم و از پاداش عملشان هیچ نمی‌کاهیم که هر کسی در گرو کار خویشان است.]
(آیه ۲۱، سوره طور)

مستظر می‌باش آن میقات را صدق دان الحاق ذریات را
(م: ۳۸۹۸/۵؛ ۳۸۹۷)

اندر آن باغ او چو آمد پیش پیش دید در وی جمله فرزندانِ خویش
گفت از من کم شد از تو گم نشد بی دو چشم غیب کس مردم نشد
(م: ۱۶/۳-۳۴۱۵؛ ۱۵-۳۴۱۴)

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتَرَبَّصُّ بِهِ رَبِّبُ الْمَنُونِ.

[یا می‌گویند: شاعری است و ما برای وی منتظر حوادث روزگاریم.] (آیه ۳۰، سورة الطور)
هرگز شبی تا روز تو در توبه و در سوز تو نایوده مهراندوز تو از خالق رَبِّبُ الْمَنُونِ
(ک: ۴/ ۱۷۸۸)

چون درخت سدره بیخ آور شو از لَأ رَبِّبِ فیه

تا نلرزد شاخ و برگت از دم رَبِّبِ الْمَنُونِ

(ک: ۴/ ۱۹۴۸)

عقل جزوی گاه چیز، گه نگون عقل کلی آمین از رَبِّبِ الْمَنُونِ

(م: ۳/ ۱۱۴۵؛ ۱۱۴۵)

صحن خانه پر ز خون شد، زن نگون مُرد او و بُرد جان رَبِّبِ الْمَنُونِ

(م: ۵/ ۱۳۸۹؛ ۱۳۸۹)

سورة نجم

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ. مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ. وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.

[قسم به آن ستاره چون پنهان شد، که یار شما نه گمراه شده و نه به راه کج رفته است و سخن از روی هوی نمی‌گوید. نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می‌شود.] (آیات ۴ و ۳ و ۲ و ۱، سورة نجم)

از ستاره دیده تصریف هوا ناخوشت آید إِذَا النَّجْمُ هَوَىٰ
(م: ۶/ ۹۸؛ ۹۸)

گر نماید خواجه را ایندم غلط زَاوَلِ وَالنَّجْمِ بِرُخْوَانِ چَند خط
تا که ما یَنْطِقُ مُحَمَّدٌ عَنِ هَوَىٰ إِنَّ هُوَ إِلَّا بِوَحْيٍ إِحْتَوَىٰ
(م: ۶/ ۸۳-۸۲؛ ۷۰ - ۴۶۶۹)

آن شه و النَّجْمِ و سلطانِ عَبَس لب گزید، آن سَرْدِ دَمِ را گفت بس
(م: ۴/ ۲۰۸۲؛ ۲۰۸۲)

زانکه ما یَنْطِقُ رسولٌ بالهویٰ کی هوازاید ز معصوم خدا

(م: ۱۶۰۶/۶: ۱۶۰۲)

ثُمَّ دَنَىٰ قَتَدَلَىٰ.

[سپس نزدیک شد و بسیار نزدیک شد.] (آیه ۸، سوره نجم)

ای عشق با توستم وز باده تو مستم وز تو بلند و پستم وقت دَنَىٰ تَدَلَىٰ

(ک: ۱۸۵/۱)

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ. فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ.

[تابه قدر دو کمان، یا نزدیک تر و خدا به بنده خود هرچه باید وحی کند وحی کرد.] (آیات

۱۰ و ۹، سوره نجم)

ای قَابَ قَوْس مرتبت و آن دولت با مکرم

کس نیست شاها محرم در قرب اُودنی بیا

(ک: ۱۶/۱)

چو بر براق سفر کرد در شب معراج بیافت مرتبه قَابَ قَوْس اُودنی

(ک: ۲۱۴/۱)

ز جان و تن برهیدی بجذبۀ جانان ز قَاب و قوس گذشتی بجذب اُودنی

(ک: ۲۱۷/۱)

کسی که شب به خرابات قَابَ قَوْسین است درون دیده پرنور او خمار لقاست

ایپتَ عِنْدَ رَبی نام آن خرابات است نشان یَطْعَمُ و یَسْقَى هم از پیمبر ماست

(ک: ۴۸۹/۱)

اَوَانِ قَابَ قَوْسین است و اَدْنَىٰ حدیث خرکمان گویم زهی رو

(ک: ۲۱۸۳/۵)

ای شاه شمس مفخر تبریز بی نظیر در قَابَ قَوْس قُرب و در اَدْنَى چگونه ای

(ک: ۲۹۸۷/۶)

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ.

[که آرامگاه بهشت نزد آن درخت است.] (آیه ۱۵، سوره نجم)

آن جان جان افزاست این یا جنة المأوی است این

ساقی خوب ماست این، یا باده جانی است این

(ک: ۴/ ۱۷۹۲)

شوره‌ام را سبزه‌ای پیدا شود خار زارم جَنَّتِ مأوی شود

(م: ۴/ ۲۵۲۱؛ 2521)

چون نخواهی من کفیلَم مر ترا جَنَّتِ المأوی و دیدارِ خدا

(م: ۶/ ۳۳۴؛ 334)

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى.

[چشم خطا نکرد و از حد درنگذشت.] (آیه ۱۷، سورة نجم)

چو در ما زاغ بگریزی شود زاغ تو شهبازی

که اکسیر است شادی ساز او را کآن دهانستی

(ک: ۵/ ۲۵۱۹)

آفتابا زکوة نور تو است آنچه این آفتاب کرد ابلاغ

صد هزار آفتاب دید احمد چون ترا دیده بود او ما زاغ

(ک: ۳/ ۱۳۰۰)

از دو عالم دو دیده بر دوزم این من از مصطفی بیاموزم

سر ما زاغ و ما طغی را من جز از او از کجا بیاموزم

(ک: ۴/ ۱۷۵۸)

چون کرد بر عالم گذر سلطان ما زاغ البَصَر نقشی بدید آخر که او بر نقش‌ها عاشق نشد

(ک: ۲/ ۵۲۳)

ز آن محمّد شافع هر داغ بود که ز جز شه چشم او ما زاغ بود

(م: ۶/ ۲۸۶۹؛ 2861)

عقل کل را گفت ما زاغ الْبَصَرُ عقل جزوی می‌کند هر سو نظر

آنکه او از مخزن هفت آسمان چشم و دل بر بست روز امتحان

(م: ۱/ ۳۹۶۴؛ 3946)

چشم ما زاغش شده پر زخم زاغ چشم نیک از چشم بد با درد و داغ
(م: ۴ / ۲۶۴۰؛ 2640)

چشم ظاهر ضابط حلیه بشر چشم سر حیران ما زاغ آبصر
(م: ۵ / ۳۶۰۵؛ 3604)

... إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا.

[... و پندار برای شناخت حقیقت کافی نیست.] (آیه ۲۸، سوره نجم)

ظن لا یغنی من الحق خوانده‌ای وز چنان برقی ز شرقی مانده‌ای
(م: ۶ / ۴۱۱۸؛ 4105)

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.

[و اینکه: برای مردم پاداشی جز آنچه خود کرده‌اند نیست.] (آیه ۳۹، سوره نجم)

چون نکرد آن کار مزدش هست لا لیس للإنسان الا ما سعی
(م: ۴ / ۲۵۴۵؛ 2545)

قدر همت باشد آن جهد و دعا لیس للإنسان الا ما سعی
(م: ۴ / ۲۹۱۲؛ 2912)

باز آمد او به هوش اندر دعا لیس للإنسان الا ما سعی
(م: ۴ / ۳۵۰۳؛ 3503)

قبله از دل ساخت آمد در دعا لیس للإنسان الا ما سعی
(م: ۶ / ۱۹۸۹؛ 1984)

وَ اِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ.

[و پایان راه همه، پروردگار توست.] (آیه ۴۲، سوره نجم)

دست شد بالای دست این تاکجا تا به یزدان که الیه المنتهی
(م: ۳ / ۹۶۷؛ دفتر سوم - 967)

سورة قَمَر

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ اَنْشَقَّ الْقَمَرُ.

[قیامت نزدیک شد و ماه دویاره گردید.] (آیه ۱، سوره قمر)

آفتاب آمد که انشق القمر	بشنو این فرمان اعلیٰ روز شد
دست من بنمود برگردون هنر	مقریاً بر خوان که انشق القمر
خامش کن و کوتاه کن نظاره آن ماه کن	آن مه که چون بر ماه زد از نورش انشق القمر
سایه خواب آرد ترا همچون سمر	چون بر آید شمس انشق القمر
گر ترا اشکال آید در نظر	پس تو شک داری در انشق القمر
زور جان کوه گن شق حجر	زور جان جان در انشق القمر
کافران دیدند احمد را بشر	چون ندیدند از وی انشق القمر؟
از قزح در پیش من بستی کمر	زان همی رنجی ز والنشق القمر

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَخِسٍ مُّتَمِّمٍ.	
[ما بر آنها در روزی نحس و طولانی بادی سخت فرستادیم.] (آیه ۱۹، سوره قمر)	
همچنین این باد را یزدان ما	کرده بُد بر عاد همچون ازدها
عاد را تو باد دادی در جهان	درفکندی در عذاب و اندهان
کیست کو نشنید احوال ثمود	و آنکه صرصر عادیان را می ربود

بر گروهِ عاد صرصر می‌کند باز بر هوش مُعطر می‌کند
(م: ۴ / ۱۳۳ : ۱۳۳)

باد را دیدی که با عادات چه کرد آب را دیدی که در طوفان چه کرد
(م: ۴ / ۷۸۴ : ۷۸۴)

هم نگر سازید بهر قوم عاد زوْذ خیزی تیزرو، یعنی که باد
(م: ۶ / ۲۱۷۲ : ۲۱۶۷)

همچو عادتش بر بَرَد باد و کُشد نه سلیمان است تا تختش کُشد
(م: ۶ / ۴۶۸۷ : ۴۶۷۴)

عاد را آن باد ز استکبار بود یارِ خود پنداشتند، اغیار بود
چون بگردانید ناگه پوستین خُردِشان بشکست آن بِئْسَ الْقَرین
(م: ۶ / ۹۱ - ۴۶۹۰ : ۷۸ - ۴۶۷۷)

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُبْتَذِرِ.

[ما بر آنها یک آواز سهمناک فرستادیم. پس همانند آن علف‌های خشک آغل‌گوسفند شدند.] (آیه ۳۱، سوره قمر)

هم نگر سازید از بهر ثمود صیحه‌یی که جایشان را در رُبود
(م: ۶ / ۲۱۷۱ : ۲۱۶۶)

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ.

[در جایگاهی پسندیده، نزد فرمانروایی توانا.] (آیه ۵۵، سوره قمر)

جان برهد ز کُندها زین همه تخته بندها مَقْعَدِ صِدْقٍ بررود صادق حق‌گذار من
(ک: ۴ / ۱۸۳۵)

پاسبان در تو ماه برین بام فلک تو که در مَقْعَدِ صِدْقِ چو شه اندر وطنی
(ک: ۶ / ۲۸۸۹)

خیز بر آسمان برآ، با ملکان شو آشنا مَقْعَدِ صِدْقٍ اندر آ خدمت آن ستانه کن
(ک: ۴ / ۱۸۲۱)

مَقْعَدِ صِدْقِ که صدیقان درو جمله سرسبزند و شاد و تازه رو
(م: ۴ / ۱۷۶۹ : ۱۷۶۹)

وَأَن عَظِيمُ الْخُلُقِ أَوْ كَانَ صَفْدَرِست بلی تَغْيِرَ مَقْعَدِ صِدْقِ اِندِرست

(م: ۴ / ۳۷۸۷ ؛ 3787)

مَقْعَدِ صِدْقِ، نِه اِیَوَانِ دروغ باده خَاصِی، نِه مَسْتِی ز دِوِغ
مَقْعَدِ صِدْقِ وَ جَلِیْسِش حَقِ شَدِه رَسْتِه زِیْنِ آبِ وَ گِلِ آتَشْکَدِه

(م: ۵ / ۷۰-۱۷۶۹ ؛ 70 - 1769)

بَعْدِ از آن قُوتِ نَمَانْدِ، اِفْتَادِ پِیْش مَقْعَدِ صِدْقِ اَوْ زِ صِدْقِ عَشْقِ خَوِیْش

(م: ۵ / ۳۸۲۱ ؛ 3820)

سورة رَحْمَن

الرَّحْمَنُ. عَلَّمَ الْقُرْآنَ.

[خدای رحمان، قرآن را تعلیم داد.] (آیات ۲ و ۱، سورة رَحْمَن)

مَلِكٌ بَخْشَدِ مَالِکِ الْمَلِکِ از کَرَم عِلْمٌ بَخْشَدِ عِلْمَ الْقُرْآنِ بلی

(ک: ۶ / ۲۸۹۶)

مِصْطَفَايِ کَوِکِه جِسْمِش جَانِ بُوْد تَاکِه رَحْمَنُ عِلْمَ الْقُرْآنِ بُوْد

(م: ۳ / ۵۹۳ ؛ 593)

وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ.

[و گیاه و درخت سجده اش می کنند.] (آیه ۶، سورة رَحْمَن)

خُوشِه ها از سُستِ پایِ رَوْنِهاده بَر زَمِیْن غُورِه اش شِیْرِیْن شَدِ آخِر از خُطَابِ یَسْجُدَانِ

(ک: ۴ / ۱۹۴۰)

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ.

[آسمان را برفراخت و ترازو را بر نهاد.] (آیه ۷، سورة رَحْمَن)

حَقِ تَعَالٰی دادِ مِیْزَانَ را زَبَانَ هِیْنِ زِ قِرَانِ سُوْرَةِ رَحْمَنِ بَخْوَانَ

(م: ۵ / ۱۴۰۰ ؛ 1400)

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ.

[آدمی را از گل خشک شده‌ای چون سفال بیافرید.] (آیه ۱۴، سورة رَحْمٰن)

یک قطره از آن بحر جدا شد که جدا نیست کدام ز تک صَلَّصَل فَخَّار برآمد
(ک: ۲/ ۶۳۹)

وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ.

[و جن را از شعله‌ای بی دود بیافرید.] (آیه ۱۵، سورة رَحْمٰن)

آنکه ز نار زاده بد همچو بلیس نار شد و آنکه ز نور زاده بُد هم سوی نور می‌رود
(ک: ۲/ ۵۵۲)

جَنّی از نار است، کی مآند به نار؟ از بُخارست ابرو نَبود چون بخار
(م: ۵/ ۳۹۸۲؛ ۳۹۸۱)

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ.

[دو دریا را پیش راند تا به هم رسیدند، میانشان حجابی است تا به هم درنشوند.] (آیات ۲۰ و

۱۹، سورة رَحْمٰن)

بحر تلخ و بحر شیرین در جهان در میانشان برزخ لَا یَبْغیان

(م: ۱/ ۲۹۸؛ ۲۹۷)

بحر را نیمیش شیرین چون شکر طعم شیرین رنگ روشن چون قمر
نیم دیگر تلخ همچون زهر مار طعم تلخ و رنگ مُظلم همچو قار
هر دو بر هم می‌زنند از تحت و اوج بر مثال آب دریا موج موج

(م: ۱/ ۸۸-۸۷؛ ۲۵۸۶؛ ۷۶ - ۲۵۷۴)

بحرِ تن ز بحرِ دل بر هم زنان در میانشان بَرْزَخٌ لَا یَبْغیان

(م: ۲/ ۱۳۷۴؛ ۱۳۷۱)

بحرِ جان افزا و بحرِ پُر حَرَج در میانِ هر دو بحر این لب مَرَج

(م: ۶/ ۳۲۹۵؛ ۴۲۸۲)

اهل نار و خلد را بین هم دکان در میانشان برزخ لَا یَبْغیان

(م: ۱/ ۲۵۸۲؛ ۲۵۷۰)

این زمین و این زمان بیضه است و مرغی کندروست
 مُظْلِم و اشکسته پر باشد حقیر و مُستهان
 کفر و ایمان دان در این بیضه سپید و زرده را
 واصل و فارق میانشان برزخ لا یَبْغیان
 بیضه را چون زیر پَرّ خویش پرورد از کرم
 کفر و دین فانی شد و شد مرغ وحدت پر فشان
 (ک: ۴ / ۱۹۴۰)

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ.

[هرکس که در آسمانها و زمین است سائل درگاه اوست، و او هر روز در کاری است.]

(آیه ۲۹، سورة رَحْمَن)

كُلُّ إِصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ كُلُّ شَيْءٍ عَن مُرَادِي لَا يَحِيدُ

(م: ۳ / ۱۶۴۱، ۱۶۴۰)

بهر این فرمود رَحْمَن ای پسر كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ای پسر

(م: ۱ / ۱۸۳۰، ۱۸۲۱)

كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ بخوان مرو را بی کار و بی فعلی مدان

(م: ۱ / ۳۰۸۴، ۳۰۷۱)

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا
 لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ.

[ای گروه جنیان و آدمیان، اگر می توانید که از کناره های آسمانها و زمین بیرون روید،
 بیرون روید. ولی بیرون نتوانید رفت مگر با داشتن قدرتی.] (آیه ۳۳، سورة رَحْمَن)

که پری و آدمی زندانیند هر دو در زندان این نادانیند
 مَعْشَرُ الْجِنِّ سورة رَحْمَن بخوان تَسْتَطِيعُوا تَنْفُذُوا را باز دان

(م: ۱ / ۱۹۳۲-۳۳، ۱۹۳۲ - ۲۴ - ۱۹۲۳)

لَيْسَ لِجِنٍّ وَلَا لِنَاسٍ أَنْ
 لَا نَفُوذَ إِلَّا بِسُلْطَانِ الْهُدَى تَنْفُذُوا مِنْ حَبْسِ أَقْطَارِ الزَّمَنِ
 مِنْ تَجَاوَيْفِ السَّمَوَاتِ الْعُلَى

(م: ۶ / ۳۰-۳۱، ۲۲۹ - ۳۰ - ۲۲۹)

می زن آن حلقه در و بر باب بیست از سوی بامِ فلکِ تان راه نیست
(م: ۴ / ۳۳۲۸ ؛ 3328)

در نُبیّی اِنْ اِسْتَطَعْتُمْ فَانْفُذُوا این سخن با جنّ و انس آمد ز هو
(م: ۶ / ۴۵۲۶ ؛ 4513)

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ.

[کافران را به نشان صورتشان می شناسند و از موی جلو سر و پاهایشان می گیرند.] (آیه ۴۱،

سورة زحّن)

حق چو سیما را معرّف خوانده است چشم عارف سوی سیما مانده است
(م: ۱ / ۱۲۷۲ ؛ 1267)

سورة واقعه

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ.

[آنها که سبقت بسته بودند و اینک پیش افتاده اند.] (آیه ۱۰، سورة واقعه)

مُثْقَلَانِ خَاكٍ بَرَجَا مَانَدَنْد سَابِقُونَ السَّابِقُونَ در رانددند
(م: ۵ / ۳۷۴۰ ؛ 3739)

بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ.

[با قدح ها و ابریق ها و جام هایی از شرابی که در جوی ها جاری است.] (آیه ۱۸، سورة واقعه)

نوشد لب صدیقش ز اکواب و آباریقش در خُتم تقی یابی آن باده نابی را
(ک: ۱ / ۷۸)

وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ.

[اما اصحاب سعادت، اصحاب سعادت چه حال دارند؟] (آیه ۲۷، سورة واقعه)

پایه ای چند ار بر آیی باشی أَصْحَابُ الْيَمِينِ ور رسی بر بام خود السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
(ک: ۴ / ۱۹۴۸)

وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ.

[و این سوگندی است - اگر بدانید - بزرگ.] (آیه ۷۶، سورة واقعه)

به جان تو که سوگند عظیم است که جانم بی تو در بند عظیم است
(ک: ۱/۳۴۴)

لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ.

[که جز پاکان دست بر آن نزنند.] (آیه ۷۹، سورة واقعه)

جد طلب آسیب او ای ذوفنون لَا يَمَسُّ ذَاكَ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ
(م: ۵/۳۷۹؛ 379)

تا ز چونی غسل ناری تو تمام هین برین مصحف منه کف ای غلام
(م: ۶/۱۱۹۹؛ 1195)

وَنَحْنُ اقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ.

[ما از شما به او نزدیکتریم ولی شما نمی بینید.] (آیه ۸۵، سورة واقعه)

در نگر در شرح دل در اندرون تا نیاید طعنه لَا تُبْصِرُونَ
(م: ۵/۱۰۷۲؛ 1072)

سورة حدید

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

[اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی داناست.] (آیه ۳، سورة حدید)

در تو نهان چهار جو هیچ نبینیش که کو

همچو صفات و ذات هو هست نهان و ظاهری

(ک: ۵/۲۴۶۴)

هم طلب از توست و هم آن نیکوی ماکیم؟ اول توی، آخر توی

(م: ۶/۱۴۴۳؛ 1439)

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ
فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَ

اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

[اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید. سپس به عرش پرداخت. هرچه را در زمین فرو رود و هرچه را از زمین بیرون آید و هرچه را از آسمان فرو آید و هرچه را بر آسمان بالا رود، می داند و هر جا که باشید همراه شماست و به هر کاری که می کنید بیناست.] (آیه ۴، سوره حدید)

وَهُوَ مَعَكُمْ يَعْنِي بِأَنَّكَ تَتَسَبَّحُ

آنکه که تو می جویی هم در طلب او را جو

(ک: ۵/ ۲۱۷۲)

إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصْذِقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ.

[خدا به مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده ای که به خدا قرض الحسنه می دهند، دوچندان پاداش می دهد؛ و نیز آنها را اجری نیکوست.] (آیه ۱۸، سوره حدید)

چه پادشاست که از خاک پادشا سازد ز بهر یک دو گدا خویشان گدا سازد
به اقراضوا الله کدیه کند چو مسکینان که تا ترا بدهد ملک و متکا سازد

(ک: ۲/ ۹۰۹)

بگیر کیسه پر زر به اقراضوا الله آی قراضه قرض دهی صد هزارکان گیری

(ک: ۶/ ۳۰۵۷)

اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ
وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرِيَهُ مُقْضًى ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي
الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ...

[بدانید که زندگی این جهانی بازیچه است و بیهودگی و آرایش و فخر فروشی و افزون جویی در اموال و اولاد. همانند بارانی به وقت است که رویدنی هایش کافران را به شگفت افکند. سپس پژمرده می شود و بینی که زرد گشته است و خاشاک شده است. و در آخرت نصیب گروهی عذاب سخت است...] (آیه ۲۰، سوره حدید)

حُطَام خواند خدا این حشیش دنیا را

درین حشیش چو حیوان چه ژاژ می‌خائید

(ک: ۲/ ۹۴۵)

سابقوا الی مغفرة من ربکم...

[برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان بر یکدیگر پیشی بگیرید...](آیه ۲۱، سورة حدید)

صدق جان دادن بود هین سابقوا از نسی بر خوان رجال صدقوا

(م: ۵/ ۳۸۲۲؛ 3821)

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.

[تا بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید. و

خدا هیچ متکبر خود ستاینده‌ای را دوست ندارد.](آیه ۲۳، سورة حدید)

اگر شد سود و سرمایه چه غمگینی چو من هستم

برآور سر ز جود من که لا تأسوا نمودستم

(ک: ۳/ ۱۴۲۰)

قَالَ لَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ إِذْ بَدَأُ بَذْرُ خُرُوقٍ لِلْحِجَابِ

(ک: ۱/ ۳۲۰)

گفت لا تأسوا علی ما فاتکم اِنْ اَتَى السَّرْحَانِ وَ اَرْدَى شَاتِکُمْ

(م: ۳/ ۳۲۶۵؛ 3264)

اسیر درد و حسرت را بده پیغام لا تأسوا قتل عشق حسنت را ازین مقتل به قاتل کش

(ک: ۳/ ۱۲۲۳)

شاه لا تأسوا علی ما فاتکم کی شود از قدرتش مطلوب گم؟

(م: ۶/ ۵۵۹؛ 556)

نیستم اومیدوار از هیچ سو و آن گرم می‌گویدم لا تئأسوا

(م: ۶/ ۴۷۵۴؛ 4741)

... وَ يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ...

[... و شما را نوری عطا کند که در روشنایی آن راه بجوید...](آیه ۲۸، سورة حدید)

من چگونه هوش دارم پیش و پس چون نباشد نور یارم پیش و پس
(م: ۱/ ۳۳؛ ۳۳)

سورة مُجَادِلَه

إِتَّعَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ.

[از سوگندهایشان سپری ساخته‌اند. و از راه خدا رویگردان شده‌اند. پس برای آنهاست عذابی خوارکننده.] (آیه ۱۶، سورة مجادله)

هر منافق مُصْحَفی زیر بغل سوی پیغمبر بیاورد از دغل
بهر سوگندان که ایمان جُتّی است ز آنکه سوگندان کژان را سنتی است
(م: ۲/ ۸۰-۷۲؛ ۲۸۷۹-۲۸۷۱)

چون خدا سوگند را خواند سِپَر کی نهد اِسپَر ز کف پیکار گر؟
(م: ۲/ ۲۸۹۴؛ ۲۸۸۶)

سورة حَشْرِ

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنْهُمْ مَا نَعْتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ.

[اوست آن خدایی که نخستین بار کسانی از اهل کتاب را که کافر بودند، از خانه‌هایشان بیرون راند و شما نمی‌پنداشتید که بیرون روند. آنها نیز می‌پنداشتند حصارهاشان را توان آن هست که در برابر خدا نگهدارشان باشد. خدا از سویی که گمانش را نمی‌کردند بر آنها تاخت آورد و در دلشان وحشت افکند، چنان‌که خانه‌های خود را به‌دست خود و به‌دست مؤمنان خراب می‌کردند. پس ای اهل بصیرت، عبرت بگیرید.] (آیه ۲، سورة حشر)

ندای فَاَعْتَبِرُوا بشنوید اُولُوا الْأَبْصَارِ نه کودکید سر آستین چه می‌خایید
(ک: ۲/ ۹۴۵)

نهبسته است خدا گرد چهره دلدار خطی که قَاعْتَبَرُوا مِنْهُ یا اولی الابصار
(ک: ۱۱۳۶/۳)

لَا يُفَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَىٰ مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ
تَحَسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ.

[آنان همگی با شما به جنگ نمی‌یوندند مگر در قریه‌هایی که بارویشان باشد، یا از پس دیوار.
آنها سخت با یکدیگر دشمنند. تو یکدل می‌پنداریشان و حال آنکه دل‌هایشان از هم جداست، که
مردمی بی‌خردند.] (آیه ۱۴، سوره حشر)

گفت حق ز اهل نفاق ناسدید بَأْسُهُمْ مَا بَيْنَهُمْ بَأْسٌ شَدِيدٌ
(م: ۴۰۰۳/۳؛ 4002)

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ
الْعَالَمِينَ.

[همانند شیطان که به آدمی گفت: کافر شو. چون کافر شد، گفت: من از تو بی‌زام. من از خدا،
آن پروردگار جهانیان می‌ترسم.] (آیه ۱۶، سوره حشر)

تا تو بودی آدمی دیو از پیت می‌روید و می‌چشانید اومیت
چون شدی در خوی دیوی استوار می‌گریزد از تو دیوای نابکار
آنگه اندر دافعت آویختند چون چنین گشتی همه بگریختند
(م: ۸۶/۱ - ۸۵ - ۸۸۴؛ 77 - 76 - 1875)

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ.
[اهل آتش و اهل بهشت با هم برابر نیستند. اهل بهشت خود کامیافتگانند.] (آیه ۲۰، سوره
حشر)

چون‌گونی از خُلد در دوزخ قرار غافل از لا یستوی اصحاب نار
(م: ۴۳۳/۲؛ 332)

لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مَتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...
[اگر این قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم، از خوف خدا آن را ترسیده و شکاف خورده
می‌دیدیم...] (آیه ۲۱، سوره حشر)

که لو آنزَلْنَا کِتَابًا لِلْجِبَلِ لَا نَصَدِّغُ ثُمَّ انْقَطَعَ ثُمَّ ارْتَحَلَ

(م: ۲ / ۵۱۱: ۵۰۹)

سورة ممتحنه

قَدْ يَتَسُوْا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَتَسُو الْكَفَارُ مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُوْر.

[همچنان که آن کافرانی که اینک درگورند از آخرت نومیدند.] (آیه ۱۳، سورة ممتحنه)

تا چنان نومید شد جانسان ز نور که روان کافران ز اهل قبور

(م: ۳ / ۴۳۳۹: ۴۳۳۸)

سورة صف

سَبِّحْ لِلّٰهِ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِى الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيْمُ.

[خدا را تسبیح گویند هرچه در آسمانها و در زمین است، و اوست پیروزمند و حکیم.]

(آیه ۱، سورة صف)

سبح لله هست اشتابشان تنقیه تن می کنند از بهر جان

(م: ۵ / ۳۸۶۰: ۳۸۵۹)

وَ اِذْ قَالَ عِيسٰى بَنُ مَرْيَمَ يَا بَنِيْ اِسْرٰئِيْلَ اِنِّىْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ
مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُوْلِ يَّآتِىْ مِنْ بَعْدِىْ اَسْمُهُ اَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ قَالُوْا هٰذَا
سِحْرٌ مُّبِيْنٌ.

[و عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من پیامبر خدا بر شما هستم. توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می کنم. و به پیامبری که بعد از من می آید و نامش احمد است، بشارتتان می دهم. چون آن پیامبر با آیات روشن خود آمد، گفتند: این جادویی است آشکار.] (آیه ۶، سورة صف)

خاموش باش اگرچه به بُشْرای احمدی همچون مسیح ناطق طفل گواره ایم

(ک: ۴ / ۱۷۰۹)

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُّورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

[می خواهند نور خدا را به دهانهایشان خاموش کنند ولی خدا کامل کننده نور خویش است، اگرچه کافران را ناخوش آید.] (آیه ۸، سورة صف)

هر آنکه پُف کند او بر چراغ موهبتم بسوزد آن سرو ریشش چو هیزم موقود
(ک: ۲/ ۹۱۴)

شمع حق را پُف کنی تو ای عجوز هم تو سوزی هم سَرَت ای گنده پوز
(م: ۶/ ۲۰۸۳؛ ۲۰۷۸)

سورة جُمُعَة

مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا التَّوْبَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

[مثل کسانی که تورات به آنها داده شده و بدان عمل نمی کنند مثل آن خر است که کتاب هایی را حمل می کند. بدمثلی است مثل مردمی که آیات خدا را دروغ می شمرده اند. و خدا ستمکاران را هدایت نمی کند.] (آیه ۵، سورة جمعه)

گفت ایزد یَحْمِلُ أَسْفَارَهُ بار باشد علم کان نبود ز هو
(م: ۱/ ۳۴۶۲؛ ۳۴۴۸)

سالها گوید خدا آن نان خواه همچو خر مُصْحَف کشد از بهر کاه
(م: ۲/ ۵۰۲؛ ۵۰۰)

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

[بگو: ای قوم یهود، هرگاه می پندارید که شما دوستان خدا هستید، نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می گوئید.] (آیه ۶، سورة جمعه)

در نُبی فرمود کای قوم یهود صادقان را مرگ باشد گنج و سود
همچنانکه آرزوی سود هست آرزوی مرگ بردن زان بهست

ای جهودان بهر ناموس کسان بگذرانید این تَمَنَّى بر زبان

(م: ۱ / ۸۵ - ۳۹۸۳؛ 70 - 3968)

چون تَمَنُوا مَوْتَ گفت ای صادقین صادقم، جان را برافشانم برین

(م: ۳ / ۳۹۳۸؛ 3937)

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ...

[و چون نماز پایان یافت، در زمین پراکنده شوید رزق خدا را طلب کنید...] (آیه ۱۰، سوره

جمعه)

وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ است امر تا نباید غصب کردن همچو نمر

(م: ۵ / ۲۳۸۴؛ 2384)

سورة مُنَافِقُونَ

... وَاللَّهُ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ.

[... عزّت از آن خدا و پیامبرش و مؤمنان است. ولی منافقان نمی دانند.] (آیه ۸، سوره

منافقون)

عَزَّتْ آن اوست و آن بندگاناش زِ آدم و ابلیس برمی خوان نشانش

(م: ۳ / ۱۰۸۰؛ 1080)

سورة تَغَابُنْ

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

[اوست که شما را بیافرید. بعضی از شما کافر، و بعضی مؤمنند. و کارهایی را که می کنید

می بیند.] (آیه ۲، سوره تغابن)

گفت یزدانت فَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ باز مِنْكُمْ كَافِرٌ گبر کهن

(م: ۲ / ۶۰۸؛ 606)

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَنُبْعَثَنَّهُ ثُمَّ لَنَحْبِثَنَّهُ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَلِكَ

عَلَى اللَّهِ يَسِيرُ.

[کافران پنداشتند که آنها را زنده نمی‌کنند. بگو: آری به پروردگارم سوگند که شما را زنده می‌کند تا به کارهایی که کرده‌اید آگاه سازند. و این بر خدا آسان است.] [سورة تغابن] (آیه ۷، سورة تغابن)
کوه را که کند اندر نظر مرد قضا کاه را کوه کند ذاک عَلَى اللَّهِ يَسِيرُ
(ک: ۳/ ۱۰۹۰)

سورة تحریم

عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ
عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيَّابٍ وَأَبْكَارًا.

[شاید اگر شما را طلاق گوید پروردگارش به جای شما زنانی بهتر از شما پیش بدهد. زنانی مسلمان، مؤمن، فرمانبردار، توبه کننده، اهل عبادت و روزه گرفتن، خواه شوهر کرده، خواه باکره.] [آیه ۵، سورة تحریم]

حوریان بین نوریان بین زیر این ازرق تتق

مُسلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ

چون طلاق تن بدادی حور بینی صف زده

مُسلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ

(ک: ۱/ ۳۸۶)

حَبَدًا أَزْوَاجٍ إِخْوَانٍ ثِقَاتٍ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ

(م: ۵/ ۳۴۹؛ 349)

... عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْمَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَإِيمَانِهِمْ يَقُولُونَ
رَبَّنَا آتِنَا لَنَا نُورَنَا وَ أَغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[... باشد که پروردگارتان گناهانتان را محو کند و شما را به بهشت‌هایی داخل کند که در آن نهرها جاری است. در آن روز، خدا پیامبر و کسانی را که با او ایمان آورده‌اند فرو نگذارد، و

نورشان پیشاپیش و سمت راستشان در حرکت باشد. می‌گویند: ای پروردگار ما، نور ما را برای ما به کمال رسان و ما را بیمارز، که تو بر هر کاری توانا هستی. [آیه ۸، سوره تحریم]

يَوْمَ لَا يُخْزِي النَّبِيَّ رَاسِت دَان نور يَسْعَى بَيْنَ اَيْدِيهِمْ بخوان
(م: ۴ / ۶۱۱ : 611)

سورة مُلْك

اَلَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ
هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ.

[آنکه هفت آسمان طبقه طبقه را بیافرید. در آفرینش خدای رحمان هیچ خلل و بی‌نظمی نمی‌بینی. پس بار دیگر نظر کن، آیا در آسمان شکافی می‌بینی؟] (آیه ۳، سوره ملک)

چون شکافم آسمان را در ظهور چون بگویم هَلْ تَرَى فِيهَا فُطُور
(م: ۱ / ۳۶۴۳ : 3629)

اندرین گردون مکرر کن نظر ز آنکه حق فرمود ثُمَّ اَرْجِعْ بَصَرَ
یک نظر قانع مشوزین سقفِ نور بارها بنگر، تَرَى هَلْ مِنْ فُطُور
(م: ۲ / ۵۵ - ۲۹۵۴ : 47 - 2946)

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ
السَّعِيرِ.

[ما آسمان فروردین را به چراغ‌هایی بیاراستیم و آن چراغ‌ها را وسیلهٔ راندن شیاطین گردانیدیم و برایشان شکنجهٔ آتش سوزان آماده کرده‌ایم.] (آیه ۵، سوره ملک)

همچو ستاره سوی شیطان کفر نلفظ زنانیم و شرار آمدیم
(ک: ۴ / ۱۷۷۳)

بجه بجه چو شهاب از برای کشتن دیو چو زاختری بجهی قلب آسمان باشی
(ک: ۶ / ۳۰۹۰)

برای پاسبانی را بکوب آن طبل جانی را برای دیورانی را شَهَب اندازِ شیطان شو
(ک: ۵ / ۲۱۶۴)

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

[آیا آنکه آفریده نمی داند؟ حال آنکه او باریک بین و آگاه است.] (آیه ۱۴، سورة ملک)

گفت الا یَعْلَمُ هواک مَنْ خَلَقَ إِنَّ فِی نَجْوَاکِ صِدْقاً أَمْ مَلَقَ

(م: ۳/ ۴۷۹؛ ۴۷۹)

أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

[آیا آن کس که نگوینار بر روی افتاده راه می رود، هدایت یافته تر است یا آن که بر پای

ایستاده و بر راه راست می رود؟] (آیه ۲۲، سورة ملک)

بعد از آن یَمْشِی مُکِبًّا نِی عَلٰی وَجْهِهِ مُکِبًّا أَوْ سَقِيمٍ

(م: ۳/ ۱۵۱۵؛ ۱۵۱۴)

در روش یَمْشِی مُکِبًّا خود چرا چون همی شاید شدن در استوا

(م: ۶/ ۲۶۱۷؛ ۲۶۱۰)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ.

[بگو: اگر آبتان در زمین فرو رود، چه کسی شما را آب روان خواهد داد؟] (آیه ۳۰،

سورة ملک)

مقرئی می خواند از روی کتاب مَاؤُكُمْ غَوْرًا ز چشمه بندم آب

آب را در غورها پنهان کنم چشمه ها را خشک و خشکستان کنم

آب را در چشمه که آرد دگر جز من بی مثل و با فضل و خطر

(م: ۲/ ۳۸-۳۶؛ ۱۶۳۶-۳۵ - ۱۶۳۳)

فایده دیگر که هر خشتی کزین بَرَكَم، آیم سَوِي مَاءٍ مَّعِينٍ

(م: ۲/ ۱۲۰۹؛ ۱۲۰۶)

گِل بر آرند اول از قعر زمین تا به آخر برکشی مَاءٍ مَّعِينٍ

(م: ۲/ ۱۸۳۳؛ ۱۸۳۱)

یا گواه و حجتی بنما که این جنس آبست و از آن مَاءٍ مَّعِينٍ

(م: ۲/ ۳۶۰۷؛ ۳۵۹۵)

چاره نبود هم جهان را از چمین لیک نبود آن چمین مَاءٍ مَّعِينٍ

(م: ۴/ ۱۱۹؛ ۱۱۹)

نیست آتش، هست آن ماءِ معین و آن دگر از مکر آبِ آتشین
(م: ۵/ ۴۵۳؛ ۴۵۳)

هر شمالی را یمینی او دهد بحر را ماءِ معینی او دهد
(م: ۵/ ۲۱۵۹؛ ۲۱۵۹)

سورة قَلَمْ

نَ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ.

[نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند.] (آیه ۱، سورة قلم)

گر چونونی در رکوع و چون قلم اندر سجود

پس تو چون نون و قلم پیوند با ما یسطرون

(ک: ۴/ ۱۹۴۸)

تا مُشرف گردی از نون والقلم تا بکارد در تو تخم آن ذوالکرم

(م: ۵/ ۱۹۶۴؛ ۱۹۶۴)

فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ... وَذُو لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ.

[زودا که تو ببینی و آنها نیز ببینند... دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی کنند.] (آیات ۹ و ۵،

سورة قلم)

چشم شوخ سَوْفَ يُبْصِرُ باش پیش از يُبْصِرُونَ

چون مداهن نرمسازی چیست پیش یُدْهِنُونَ

(ک: ۴/ ۱۹۴۸)

سَنَسِئُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ.

[زودا که بر بینی اش داغ گذاریم.] (آیه ۱۶، سورة قلم)

سَرِّ دل تو جز و لا تا نبود که بی‌گمان بر سر بینیت کند سَرِّ دلت علامتی

(ک: ۵/ ۲۴۷۶)

گفت یزدان زان کسِ مکتومِ او شُلّه‌یی سازیم بر خُرطومِ او

(م: ۶/ ۱۴۳۲؛ ۱۴۲۸)

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ.

[پس شب هنگام که به خواب بودند آفتی از آسمان آمد.] (آیه ۱۹، سورة قلم)

بنگر آن باغ سیه گشته زطاف طائِف مَكْرِ ايشان باغ ايشان سوخته هُم نَائِمُونَ

(ک: ۴/ ۱۹۴۸)

وَ اِنْ يَكَادُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَيُزْلِقُوْنَكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُوْلُوْنَ اِنَّهٗ لَمَجْنُوْنٌ.

[و کافران چون قرآن را شنیدند نزدیک بود که تو را با چشمان خود به سر درآورند و

می گویند که او دیوانه است.] (آیه ۵۱، سورة قلم)

پَر طاووست مبین و پای بین تا که سُوء العین نگشاید کمین
که بلغزد کوه از چشم بدان يُزْلِقُوْنَكَ از نُبی برخوان بدان

(م: ۵/ ۵۰۰-۴۹۹؛ 500 - 499)

تا بیامد آیت و آگاه کرد کان ز چشم بد رسیدت وز نبرد

(م: ۵/ ۵۰۳؛ 503)

سورة حاقه

وَ اَمَّا عَادٌ فَاهْلِكُوْا بِرِيْحٍ صَّرْصَرٍ غَاتِيَةً سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ اَيَّامٍ
خُسُوْمًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيْهَا صَرْعٰى كَانَتْهُمْ اَعْجَازٌ نَّخْلٍ خَاوِيَةً.

[و اما قوم عاد با وزش باد صرصر به هلاکت رسیدند. آن عذاب را هفت شب و هشت روز

پی در پی بر آنان بگماشت. آن قوم را چون تنه های پوسیده خرما می دیدی که افتاده اند و

مرده اند.] (آیات ۷ و ۶، سورة حاقه)

بر مثال دایره تعویذ هود کاندر آن صرصر امان آل بود
هشت روزی اندرین خط تن زنید وز برون مُثله تماشا می کنید

(م: ۶/ ۳۱-۴۸۳۰؛ 18 - 4817)

لِتَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَهَا اُذُنٌ وَّاعِيَةٌ.

[تا آن راه را می‌اندازد تا آن گره را ببرد و گوش ننگه دارنده اندرز آن را فرا گیرد.] (آیه ۱۲، سوره حاقه)
 گرچه ناصح را بود صد داعیه پسند را اُذنی بیاید و اِعیه
 (م: ۵ / ۱۵۳۱، ۱۵۳۱)

وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ.

[و فرشتگان در اطراف آسمان باشند. و در آن روز هشت تن از آنها عرش پروردگارت را
 بر فراز سرشان حمل می‌کنند.] (آیه ۱۷، سوره حاقه)

روز محشر هشت بینی حاملانش هم تو باشی افضلِ هشت آن زمانش
 (م: ۵ / ۱۵۷۳، ۱۵۷۳)

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِي... وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ
 فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِي.

[اما هر کس نامه اعمالش را به دست راستش دهند، می‌گوید: نامه مرا بگیرید و بخوانید... اما
 آن کس که نامه اعمالش را به دست چپش دهند می‌گوید: ای کاش نامه مرا به دست من نداده
 بودند.] (آیات ۲۵ و ۱۹، سوره حاقه)

آنچه آنکه جان ببرد سوی طین نامه پرد تا یسار و تا یمین
 در گفش بنهند نامه بخل و جود فسق و تقوی آنچه دی خو کرده بود
 (م: ۵ / ۸۲ - ۱۷۸۱، ۸۲ - ۱۷۸۱)

و رُبد او دی خام و زشت و در ضلال چون عزانامه سیه یابد شمال
 (م: ۵ / ۱۷۸۵، ۱۷۸۵)

آنچه آنکه نامۀ پلید پرو بال در یمین ناید در آید در شمال
 خود همینجا نامۀ خود را ببین دست چپ را شاید آن یا در یمین
 (م: ۵ / ۵۵ - ۲۱۵۴، ۵۵ - ۲۱۵۴)

تو روا داری که این نامه مهین بگذرد از چپ در آید در یمین
 اینچنین نامه که پر ظلم و جفاست کی بود خود درخور اندر دست راست
 (م: ۵ / ۶۲ - ۲۱۶۱، ۶۲ - ۲۱۶۱)

نامه پر ظلم و فسق و کفر و کین لایقست - انصاف ده - اندر یمین
 (م: ۵ / ۲۲۰۵، ۲۲۰۵)

چشم گردان سوی راست و سوی چپ

زانکه نبود بخت نامه راست زپ

(م: ۵/۱۸۰۵؛ ۱۸۰۵)

کتاب حس بدست چپ کتاب عقل دست راست

ترا نامه به چپ دادند که بیرون ز آستانستی

(ک: ۵/۲۵۱۹)

فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ. وَمَا لَا تُبْصِرُونَ.

[پس سوگند به آنچه می بینید، و آنچه نمی بینید.] (آیات ۳۹ و ۳۸، سورة حاقه)

پس لَا تُبْصِرُونَ تُبْصِرُونَ است بَصَرَ جُستَن ز الهام بَصیرِست

(ک: ۱/۳۴۸)

سورة معارج

مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ. تَخْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ

سَنَةٍ.

[از جانب خدا که صاحب آسمانهاست. در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است،

فرشتگان و روح بدان جا فراروند.] (آیات ۴ و ۳، سورة معارج)

نردبان حاصل کنید از ذی الْمَعَارِجِ برروید

تَخْرُجُ الرُّوحُ إِلَيْهِ وَالْمَلَائِكُ اجْمَعُونَ

(ک: ۴/۱۹۴۸)

تَخْرُجُ الرُّوحُ إِلَيْهِ وَالْمَلَائِكُ مِنْ عروجِ الرُّوحِ يَهْتَرُ الْفَلَکُ

(م: ۱/۳۴۵۴؛ ۳۴۴۰)

گرچه زاهد را بود روزی شگرف کی بود یک روز او خمسين أَلْفَ
قدر هر روزی ز عمر مرد کار باشد از سال جهان پنجه هزار

(م: ۵/۸۲ - ۲۱۸۱؛ ۲۱۸۱ - ۸۲)

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ.

[آنانکه به نماز مداومت می‌ورزند.] (آیه ۲۳، سوره معارج)

پنج وقت آمد نماز و رهنمون عاشقان را فی صلاة دایمون

(م: ۶/ ۲۶۷۶؛ ۲۶۶۹)

سورة نوح

وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا
وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا.

[و من هر بار که دعوتشان کردم تا تو آنها را ببامری. انگشت‌ها در گوش‌های خود کردند و جامه در سر کشیدند و پای فشردند و هرچه بیشتر سرکشی کردند.] (آیه ۷، سوره نوح)

گران‌گوشی وانگه تو بگوش اندر کنی پنبه

چنانکه گفت واستغشوا بیچی سر به پیراهن

(ک: ۴/ ۱۸۴۷)

نوح را گفتند امت کو ثواب گفت او ز آنسوی واستغشوا ثیاب
رو و سر در جامه‌ها پیچیده‌اید لاجرم با دیده و نادیده‌اید

(م: ۱۱/ ۱ - ۱۴۱۰؛ ۵ - ۱۴۰۴)

مِمَّا خَطَبْنَا تَيْهٍ أَغْرَقُوا فَأْذَلُّوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا. وَقَالَ نُوحٌ
رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا.

[به کيفر گناهانشان غرقه شدند و به آتش رفتند و جز خدا برای خود یاری نیافتند. و نوح

گفت: ای پروردگار من، بر روی زمین هیچ یک از کافران را مگذار.] (آیات ۲۶ و ۲۵، سوره نوح)
صد هزاران را میان آب دریا سوختی صد هزاران را میان آتشی تر داشتی

(ک: ۶/ ۲۷۹۳)

چولا تُعافِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا دعای نوح نبی است و او مجاب دعاست

(ک: ۱/ ۴۸۳)

سورة جنّ

لِيَعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَتْلَعُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا.

[تا بداند که آنها پیام‌های پروردگارشان را رسانیده‌اند و خدا به آنچه در نزد آنهاست احاطه

دارد و همه چیز را به عدد شمار کرده است.] (آیه ۲۸، سورة جنّ)

أَيُّنَمَا قَدْ هَبِطَ أَوْ صَعِدَا قَدْ تَوَلَّاهُ وَأَخْصَى عَدَدَا

(م: ۳/ ۴۸۱؛ ۴۸۱)

سورة مزمل

يَا أَيُّهَا الْمَرْمِلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا.

[ای جامه بر خود پیچیده، شب را زنده بدار، مگر اندکی را.] (آیات ۱ و ۲، سورة مزمل)

خدای گفت قُمْ اللَّيْلَ واز گزاف نگفت ز شب روی است فرو قدّ زهره و فرقد

(ک: ۲/ ۹۴۷)

خواند مزمل نبی را زین سبب که برون آ از گلیم ای بوالهَرَب

(م: ۴/ ۱۴۵۳؛ ۱۴۵۳)

هین قُمْ اللَّيْلَ که شمعی ای همام شمع اندر شب بود اندر قیام

(م: ۴/ ۱۴۵۶؛ ۱۴۵۶)

چونکه چشمش را گشاید امر قُمْ پس بخندد چون سَحَرِ بارِ دُوم

(م: ۵/ ۱۲۸۲؛ ۱۲۸۲)

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا.

[اگر کافر باشید، در روزی که کودکان را پیر می‌گرداند چگونه درامان مانید؟] (آیه ۱۷،

سورة مزمل)

نه کودکان به قیامت سپید مو خیزند قیامت تو سیه موی کرد پیران را

(ک: ۱/ ۲۲۱)

... فَاقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاقْرَأُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَ

مَا تَقْدُمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

[... پس هرچه میسر شود از آن بخوانید. نماز بگزارید و زکات بدهید و به خدا قرض الحسنه دهید. و هر خیری را که برای خود پیشاپیش بفرستید، آن را نزد خدا خواهید یافت. و آن پاداش بهتر است و پاداشی بزرگتر است. و از خدا آمرزش بخواهید، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.] (آیه ۲۰، سوره مزمل)

گر به مثال آقَرَضُوا قرض دهی قراضه‌ای نیم قراضه قلب را گنج کنی و کان کنی
(ک: ۵/ ۲۴۶۵)

آقَرَضُوا الله قرض ده زین برگ تن تا بروید در عوض در دل چمن
(م: ۵/ ۱۴۶؛ ۱۴۶)

سورة مدثر

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ.

[ای جامه در سر کشیده.] (آیه ۱، سوره مدثر)

چنین خلعت بدش در بر که نامش کرد مُدَثِّر

شعارش صورت نیر دثارش سیرت احسن

(ک: ۴/ ۱۸۵۲)

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ. فَإِذَا نَقَرُ فِي النَّاقُورِ.

[برای پروردگارت صابر باش. و آنگاه که در صور دمیده شود.] (آیات ۷ و ۸، سوره مدثر)

هین که دجال بیامد بگشا راه مسیح هین که شد روز قیامت بزن آن ناقورم

(ک: ۴/ ۱۶۲۹)

... كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ

مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ.

[... خدا این چنین هرکس را که بخواهد گمراه می‌کند و هرکس را که بخواهد راه می‌نماید. و

شمار سپاهیان پروردگارت را جز او نداند. و این سخن جز اندرزی از برای مردم نیست. [آیه ۳۱، سورة مُذِثِر]

اینست لشکرهاى حق بى حد و مَز در نُبى این گفت ذِکْرِى لِّلْبَشَرِ
چشم بندى بُد عجب بر دیده ها بندشان مى کرد یَهْدِی مَنْ یَشا
(م: ۳ / ۱۹۹۱: ۱۹۹۰)

إِنَّهَا لَإِخْدَى الْكُبْرِ.

[که این یکی از حادثه های بزرگ است. (آیه ۳۵، سورة مُذِثِر)]

مونس احمد مرسل به جهان کیست بگو
شمس تبریز شهنشاه که إِخْدَى الْكُبْرِ است
(ک: ۱ / ۴۰۹)

كَاتَّبَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ. فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ.

[مانند گورخران رمیده. که از شیر می گریزند. (آیات ۵۱ و ۵۰، سورة مُذِثِر)]

پس چه عزّت باشدت ای نادره چون شدی تو حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَه
(م: ۱ / ۳۳۲۷: ۳۳۱۴)

سورة قِيَمَةِ

بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوِّىَ بَنَانَهُ.

[آری، ما قادر هستیم که سرانگشت هایش را برابر کنیم. (آیه ۴، سورة القیمة)]

ولى زان زلف شانه زنده گردد بخوان قرآن تُسَوِّىَ تا بَنَانَه
(ک: ۵ / ۲۳۴۶)

فَإِذَا بَرَقَ الْبَصَرُ. وَخَسَفَ الْقَمَرُ. وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ.

[روزی که چشم ها خیره شود، و ماه تیره شود، و آفتاب و ماه در یک جای گرد آیند.]

(آیات ۹ و ۸ و ۷، سورة قیامت)

در قیامت شمس و مه معزول شد چشم در اصل ضیا مشغول شد
(م: ۶۹۶/۵؛ ۶۹۶)

گویم ای خورشید مقرون شوبه ماه هر دو را سازم چو دو ابر سیاه
(م: ۱۶۳۳/۲؛ ۱۶۳۰)

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَتَيْنَ الْمَفْرُ. كَلَّا لَا وَزَرَ. إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ.
[انسان در آن روز می گوید: راه گریز کجاست؟ هرگز، پناهگاهی نیست. قرارگاه همه در
این روز نزد پروردگار توست.] (آیات ۱۲ و ۱۱ و ۱۰، سورة قیامت)

بانگ می آید ز غیرت بر شجر چشمشان بستیم کلاً لا وزر
(م: ۲۰۱۹/۳؛ ۲۰۱۸)

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتِهِ.

[سپس بیان آن بر عهده ماست.] (آیه ۱۹، سورة قیامت)
إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتِهِ تَوْمِيًا در میان ما چو در خانه دید تنگ بکند مرد جامه ها
(ک: ۲۴۳/۱)

وَالْتَقَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ.

[و ساق های پا درهم پیچیده شوند.] (آیه ۲۹، سورة قیامت)
چار کس بردند تا سوی وثاق ساق می مالید او بر پشت ساق
(م: ۳۳۸۱/۳؛ ۳۳۸۰)

سورة دهر

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا.

[هر آینه بر انسان مدتی از زمان گذشت و او چیزی درخور ذکر نبود.] (آیه ۱، سورة دهر)

ای عشق خندان همچو گل وی خوش نظر چون عقل کُل

خورشید را درکش بجل ای شهسوار هل آتی

(ک: ۷/۱)

جملهٔ عالم خود عرض بودند تا اندرین معنی بیامد هَلْ آتَى
(م: ۲/ ۹۷۸؛ ۹۷۶)

چند صنعت رفت ای انکار، تا آب و گِل انکار زاد از هَلْ آتَى
(م: ۴/ ۹۰۰؛ ۹۰۰)

یک زمان در چشم ما آید تا خنده‌ها بینید اندر هَلْ آتَى
(م: ۴/ ۳۵۳۹؛ ۳۵۳۹)

سمعاً و طاعه ای ندا هر دم دو صد جانت فدا
یک بار دیگر بانگ زن تا بر پرم بر هَلْ آتَى
(ک: ۱/ ۱۷)

چون بخوانی والضحی خورشید بین
کان زر بین چون بخوانی لَمْ يَكُنْ
(ک: ۴/ ۲۰۱۰)

إِنَّ الْآبِرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا.
[نیکان از جام‌هایی می‌نوشند که آمیخته به کافور است.] (آیه ۵، سورة دهر)
ایجانِ مستِ مجلسِ آبِرازِ یَشْرَبُونَ برگریهٔ اسیر هوا ریشخند کن
(ک: ۴/ ۲۰۴۴)

این چه کژ طبعی بود که صد هزاران غم خوریم
جمع مستان را بخوان تا باده‌ها با هم خوریم
باده‌ای کابراز را دادند اندر یَشْرَبُونَ
با جُنید و بایزید و شبلی و ادهم خوریم
(ک: ۳/ ۱۵۹۷)

چونکه بی این شرب کم داری سکون چون ز آبِراری جدا وز یَشْرَبُونَ؟
(م: ۴/ ۳۲۱۴؛ ۳۲۱۴)

حق ندارد خاصگان را در گُمون از مَن احرار جز در یَشْرَبُونَ
(م: ۶/ ۳۹۳۵؛ ۳۹۲۲)

و يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا. عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا.

[در آنجا جامی بنوشانندشان که آمیخته با زنجبیل باشد، از چشمه‌ای که آن را سلسبیل می‌گویند.] (آیات ۱۸ و ۱۷، سوره دهر)

همچو چشمه سلسبیل و زنجبیل هست در حکم بهشتی جلیل
چار جوی جنت اندر حکم ماست این نه زور ما ز فرمان خداست

(م: ۱/ ۴-۳۵۷۵؛ ۶۰ - ۳۵۵۹)

غَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَ خُلُواْ آسَاورَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقِيَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا.

[بر تنشان جامه‌هایی است از سندس سبز و استبرق. و به دستبندهایی از سیم زینت شده‌اند و پروردگارشان از شرابی پاکیزه سیرابشان سازد.] (آیه ۲۱، سوره دهر)

سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ خوردند و نام و ننگ گم کردند

چو آمد نامه ساقی چه نام آورد مستان را

(ک: ۱/ ۶۲)

تاشنه باش الله اَعْلَمَ بالصَّواب تا سقاهم رَبُّهُمْ آید خطاب

(م: ۳/ ۳۲۲۰؛ ۳۲۱۹)

که هر دم عیش دیگر می‌توان کرد سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ برخوان و می نوش

دهان را همچو ساغر می‌توان کرد و گر ساغر نداری می بیاور

(ک: ۲/ ۶۶۰)

به تو ای ساقی اَبْرار از این سو سَقَاهُمْ می‌دهد ساغر پیایی

(ک: ۵/ ۲۱۸۴)

وگر چو شیشه شکستی ز سنگ صوم و جهاد

می حلال سقاهم بکش ز ساغر عید

(ک: ۲/ ۹۲۵)

گلو چه حاجت؟ می نوش بی گلو و دهان رَحِیق غیب که طعم سَقاهم دارد

(ک: ۲/ ۹۴۶)

پرورش جان به سَقَاهُمْ بود از می و از ساغر پروردگار
(ک: ۱۱۶۵/۳)

هلا ساقی بیا ساغر مراده زرم پستان می چون زر مراده
سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ رطلی شگرف است نهان از مؤمن و کافر مراده
(ک: ۲۳۳۷/۵)

پاینده شوی از آن سَقَاهُمْ بی مرگ و فنا و انتقالی
(ک: ۲۷۲۸/۶)

فقیر و عارف و درویش و آنکهی هشیار مجاز بود چنین نامها تو پنداری
سماع و شرب سَقَاهُمْ نه کار درویش است زیان و سود و کم و بیش کار بازاری
(ک: ۳۰۶۷/۶)

از سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ بین جمله ابرار مست

وز جمال لایزالی هفت و پنج و چار مست

(ک: ۳۹۸/۱)

بشنو ز بهار نو سَقَاهُمْ در جام کن آن شراب آخمر
(ک: ۱۰۵۶/۲)

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا.

[ما قرآن را به تو نازل کردیم، نازل کردنی نیکو.] (آیه ۲۳، سوره دهر)

نَحْنُ نَزَّلْنَا بَخْوَان و شکر کن کافتابی کرد از بالا نزول

آفتابی نی که سوزد روی را آفتابی نی که افتد در نزول

(ک: ۱۷/۷)

سورة نبا

لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا. وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا.

[آیا ما زمین را بستری نساختم؟ و کوهها را میخهایی؟] (آیات ۷ و ۶، سوره نبا)

چون دُرُ سخنها سفت والارض مهاده اگفت ای میخ زمین گشته وز شهر دل آواره
(ک: ۲۳۰۶/۵)

زد عکس صبوری تو بر کوه تسکین زمین و متکا شد
(ک: ۷۰۵/۲)

بهر طفلان حق زمین را مهد خواند شیر در گهواره بر طفلان فشاند
(م: ۴۷۶۹/۶؛ ۴۷۵۶)

... يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا.

[... روزی که آدمی هرچه را پیشاپیش فرستاده است می نگرد و کافر می گوید: ای کاش من خاک می بودم.] (آیه ۴۰، سوره نبا)

پس چو کافر دید کو در داد و جود کمتر و بی مایه تر از خاک بود
از وجود او گُل و میوه نَرُست جز فساد جمله پاکی ها نَجُست
گفت واپس رفته ام من در ذهاب حسرتاً یا لَیْتَنِي كُنْتُ تُرَاب
کاش از خاکی سفر نگزیدمی همچو خاکی دانه ای می چیدمی

(م: ۱۰/۲؛ ۱۸۰۷-۱۸۰۵)

با فراق کافران را نیست تاب می گود یا لیتنی کنتُ تراب

(م: ۴۰۸/۳؛ ۴۰۸)

سورة نازعات

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا. وَالتَّاسِطَاتِ نَشْطًا.

[سوگند به فرشتگانی که جانها را به قوت می گیرند و سوگند به فرشتگانی که جانها را به آسانی می گیرند.] (آیات ۲ و ۱، سوره نازعات)

بی عدد پیش جنازه می دود خواهی تو

صبر تو و النازعات و شکر تو و التاسطات

(ک: ۳۸۵/۱)

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ. فَإِذَا هُمْ بِالشَّاهِرَةِ.

[جز این نیست که تنها یک بانگ برمی آید و آنها خود را در آن صحرا خواهند یافت.]

(آیات ۱۴ و ۱۳، سورة نازعات)

صَدِّقُوهُمْ هُمْ بُدُورٌ زَاهِرَةٌ قَبْلَ أَنْ يَلْقَوْكُم بِالشَّاهِرَةِ

(م: ۳/۲۸۳۷؛ 2836)

يَا رَبِّ إِنِّمِ نُورُنَا فِي الشَّاهِرَةِ وَ إِنِّجْنَا مِنْ مُفْضِحَاتِ قَاهِرَةِ

(م: ۶/۲۹۰۰؛ 2892)

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى.

[وگفت: من پروردگار برتر شما هستم.] (آیه ۲۴، سورة نازعات)

من که فرعونم ز خلق ای وای من زخم طاس آن ربی الاعلای من

(م: ۱/۲۴۶۵؛ 2455)

بود انا الحق در لب منصور نور بود انا الله در لب فرعون زور

(م: ۲/۳۰۶؛ 305)

آن انا بی وقت گفتن لعنت است آن انا در وقت گفتن رحمت است

آن انا منصور رحمت شد یقین آن انا فرعون لعنت شد بین

(م: ۲/۲۵۲۸؛ 2523)

داد مر فرعون را صد ملک و مال تا بکرد او دعوی عز و جلال

(م: ۳/۲۰۰؛ 200)

که بدعوی الهی شد دلیر اژدها گشت و نمی شد هیچ سیر

(م: ۳/۱۵۵۷؛ 56 - 1555)

زلت آدم ز اشکم بود و باه وان ابلیس از تکبر بود و جاه

(م: ۵/۵۲۰؛ 520)

آن دغسلکاری و دزدی های او وان چو فرعونان انا و انای او

(م: ۵/۱۸۰۹؛ 1809)

گفت فرعونی انا الحق گشت پست گفت منصوری انا الحق و برست

آن انا را لعنة الله در عقب وین انا را رحمة الله ای محب

(م: ۵/۳۶ - ۲۰۳۵؛ 36 - 2035)

توانا ربُّ همی‌گویی به عام غافل از ماهیت این هر دو نام
(م: ۵ / ۴۱۳۰ ؛ 4128)

سورة عَبَسَ

عَبَسَ وَ تَوَلَّى. اَنْ جَاءَهُ الْاَغْمَى.

[روی را ترش کرد و سر برگردانید. چون آن نابینا به نزدش آمد.] (آیات ۲ و ۱، سورة عبس)
چونکه رسول از قنق گشت ملول و شد ترش

ناصر ایزدی ورا کرد عتاب در عَبَس
(ک: ۳ / ۱۲۰۵)

بنگر در مصطفیٰ چونکه ترش شد دمی

کرد عتابش عَبَس خواند مر او را ترش
(ک: ۳ / ۱۲۷۴)

چون دَوایت می‌فزاید دَرَد پس

قصه با طالب بگو بر خوان عَبَس
چونکه اعمی طالب حق آمدست
بهر فقر او را نشاید سینه خست

(م: ۲ / ۶۹-۲۰۶۸ ؛ 2067 - 68)

اَنْ فُقِرَانَ لَطِيفٍ خَوْش نَفْسٍ

کز پی تعظیمشان آمد عَبَس

(م: ۲ / ۳۵۰۸ ؛ 3496)

اَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى. فَانْتَ لَهُ تَصَدَّى.

[اما آن که او توانگرست. تو روی خود بدو می‌کنی.] (آیات ۶ و ۵، سورة عبس)

تو حریصی بر رَشادِ مهتران

تا بیاموزند عام از سروران

(م: ۲ / ۲۰۷۰ ؛ 2069)

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ.

[روزی که آدمی از برادرش می‌گریزد.] (آیه ۳۴، سورة عبس)

گفت این دم با قیامت شد شبیه تا برادر شد یَفِرُّ مِنْ أَخِيهِ

(م: ۳/۶۱۳؛ ۶۱۳)

چون يَفِرُّ الْمَرْءُ آمَدٍ مِنْ أَخِيهِ يهرب المولود يَوْمًا مِنْ أَبِيهِ

(م: ۵/۱۵۰۰؛ ۱۵۰۰)

وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُنْفِرَةٌ. ضَاحِكَةٌ مُنْتَبِرَةٌ.

[چهره‌هایی در آن روز درخشانند. خندانند و شادانند.] (آیات ۳۹ و ۳۸، سورة عبس)

يَوْمَئِذٍ مُنْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ بود چنان نَاعِمَةٌ لِّسَعِيهَا رَاضِيَةٌ بود چنین

(ک: ۴/۱۸۳۹)

سورة تکویر

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ... وَإِذَا الْنُفُوسُ زُوِّجَتْ.

[چون خورشید بی‌فروغ شود و چون ستارگان فرو ریزند،... و چون روحها با تنها قرین

گردند.] (آیات ۷ و ۲ و ۱، سورة تکویر)

منکری این راکه شمس کُوِّرَتْ شمس پیش تست اَعْلَى مرتبت

(م: ۶/۹۷؛ ۹۷)

رحمت او سابق است از قهر او سابقی خواهی برو سابق بجو

تا رسی اندر نُفُوسُ زُوِّجَتْ کای شَه مسحُور اینک مخرجت

با وجود زال نباید انحلال در شبیکه و در بر آن پر دلالت

(م: ۴/۷-۳۲۰۵-۷؛ ۳۲۰۵ - ۳۲۰۵)

وَاللَّيْلِ إِذَا عَشْعَسَ.

[و سوگند به شب چون تاریک شود.] (آیه ۱۷، سورة تکویر)

اعدات آفتابا، می‌دان یقین خفاشند هم‌ننگ جمله مرغان هم حبس لیل عَشْعَس

(ک: ۳/۱۲۱۱)

سورة مُطَفِّفِينَ

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ.

[از شرابی خالص که بر سر آن مهر نهاده اند سیراب می شوند.] (آیه ۲۵، سورة مطففین)

در ده ز جام باده یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ کاندیشه را نَبَرْد جز عشرت جدید

(ک: ۸۷۹ / ۲)

تن و دلی که بنوشید ازین رحیق حلال بر آتش غم هجران حرام گشت حرام

(ک: ۱۷۳۴ / ۴)

ز یُسْقَوْنَ رَحِيقاً نوش میکن وَ خَلَّ ذَالْتَّحَدَثِ یا کلیمی

(ک: ۳۳ / ۷)

خِتَامُهُ مِسْكَ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ.

[مهر آن از مشک است و پیشدستی کنندگان در آن بر یکدیگر پیشدستی می کنند.] (آیه ۲۶،

سورة مطففین)

پرز حیات جام او مُشک و عبر خِتَام او دیو و پری غلام او چستی و انتشار من

(ک: ۱۸۳۵ / ۴)

آن شرابِ حق خِتَاشِ مُشک ناب باده را ختمش بود گند و عذاب

(م: ۳۲۴ / ۱ ؛ 323)

وَ مَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ. عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ.

[آمیزه آن تسنیم است: چشمه‌ای است که مقربان خدا از آن می آشامند.] (آیات ۲۸ و ۲۷،

سورة مطففین)

چون رها کردی هوا از بیم حق در رسد سغراق از تسنیم حق

(م: ۳۵۱۰ / ۶ ؛ 3501)

سورة انشِقَاقِ

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ.

[چون آسمان شکافته شود.] (آیه ۱، سورة انشقاق)

السَّمَاءُ انشَقَّتْ آخر از چه بود از یکی چشمی که خاکی گشود

(م: ۲/ ۱۶۱۸؛ ۱۶۱۵)

سرا چنود فلک را بر شکافم ز بی صبری قیامت را نپایم

(ک: ۳/ ۱۵۲۴)

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.

[ای انسان، تو در راه پروردگارت رنج فراوان می‌کشی؛ پس پاداش آن را خواهی دید.]

(آیه ۶، سورة انشقاق).

راست کنی وعده خود دست نداری زکشش

تا همه را رقص کنان جانب میدان نبری

(ک: ۵/ ۲۴۵۵)

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّقِيقِ.

[پس به شفق سوگند می‌خورم.] (آیه ۱۶، سورة انشقاق)

آن قسم بر جسم احمد راند حق آنچه فرموده است کلاً والشَّقِيقِ

(م: ۶/ ۱۵۰۳؛ ۱۴۹۹)

سورة بروج

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ...

[قسم به آسمانها که دارنده برج‌هاست...] (آیه ۱، سورة بروج)

گر خبر خواهی ازین دیگر خروج سوره برخوان والسماء ذات البروج

(م: ۱/ ۷۴۶؛ ۷۴۱)

یا مراد من برآید زین خروج یا ز بُرجی دیگر از ذات البروج

(م: ۶/ ۴۲۱۸؛ ۴۲۰۵)

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ. فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ.

[بلی این قرآن مجید است. در لوح محفوظ.] (آیات ۲۲ و ۲۱، سورة بروج)

- لوح محفوظ است او را پیشوا از چه محفوظست؟ محفوظ از خطا
(م: ۴ / ۱۸۵۱؛ ۱۸۵۱)
- لوح حافظ باشی اندر دور و گشت لوح محفوظ اوست کوزین درگذشت
(م: ۴ / ۱۹۶۳؛ ۱۹۶۳)
- لوح محفوظ از نظرشان دور شد لوح ایشان ساحر و مسحور شد
(م: ۶ / ۳۰۱۳؛ ۳۰۰۵)

سورة طارق

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا خَافِظٌ.

- [هیچ کس نیست مگر آنکه بر او نگهبانی است.] (آیه ۴، سورة طارق)
منتصب بر هر طویله رایضی جز به دستوری نباید رافضی
(م: ۳ / ۲۰۷۹؛ ۲۰۷۸)

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ.

- [روزی که رازها آشکار می شود.] (آیه ۹، سورة طارق)
تُبْلَى السَّرَائِرُ است و قیامت میان باغ دلها همی نمایند آن دلبران چین
(ک: ۴ / ۲۰۴۶)
- يَوْمَ تُبْلَى وَالسَّرَائِرُ كُلُّهَا بَانَ مِنْكُمْ كَامِنٌ لَا يُشْتَهَى
(م: ۱ / ۳۶۱۳؛ ۳۵۹۹)
- روز محشر هر نهان پیدا شود هم ز خود هر مجرمی رسوا شود
(م: ۵ / ۲۲۱۱؛ ۲۲۱۱)

سورة اَعْلَى

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى.

[نام پروردگار بزرگ خویش را به پاکی یاد کن.] (آیه ۱، سورة اعلی)
 بانگ تسبیح بشنو از بالا پس تو هم سَبِّحْ اسْمَهُ الْأَعْلَى
 (ک: ۱/۲۴۷)

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى.
 [و آنکه چراگاه‌ها را رویانید.] (آیه ۴، سورة اعلی)
 گل و سنبل چَرَد دلت چون یافت مرغزاری که أَخْرَجَ الْمَرْعَى
 (ک: ۱/۲۴۷)
 گوسفندان حواست را بران در چرا از أَخْرَجَ المرعى چران
 (م: ۲/۳۲۵۱؛ 3243)

سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى.
 [زودا که برای تو بخوانیم، مباد که فراموش کنی.] (آیه ۶، سورة اعلی)
 نفس آهوان او چو رسید روح را سوی مرغزار هُدی
 تشنه را کی بود فراموشی چون سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى
 (ک: ۱/۲۴۷)

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى.
 [مگر آنچه خدا بخواهد. اوست که آشکارا و نهان را می‌داند.] (آیه ۷، سورة اعلی)
 يَعْلَمُ الْجَهْرَ نَقْشَ این آهوست نَافِ مَشْكِینِ او وَمَا يَخْفَى
 (ک: ۱/۲۴۷)
 آن مثل آوردن آن حضرتست که به علم سَرِّ و جَهْرِ او آیتست
 (م: ۳/۲۷۸۷؛ 2786)

و نُسِرُّكَ لِلْيُسْرَى.
 [و در کار تو آسانی پدید آورдим.] (آیه ۸، سورة اعلی)
 تا میسر کرد یُسری را برو تا ز عُسری او بگردانید رو
 (م: ۲/۲۳۰۱؛ 2296)

سورة غاشیه

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ لِّسَعِيهَا رَاضِيَةٌ.

[و در آن روز چهره‌هایی تازه باشند، از کار خویشتن خشنود.] (آیات ۹ و ۸، سورة غاشیه)

يَوْمَئِذٍ مُّسْفَرَةٌ ضَّاحِكَةٌ بُوَد چنان نَاعِمَةٌ لِّسَعِيهَا رَاضِيَةٌ بُوَد چنین

(ک: ۴ / ۱۸۳۹)

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ.

[و در آن چشمه‌سارها روان باشد.] (آیه ۱۲، سورة غاشیه)

وارهیده از جهان عاریه ساکن گلزار و عین جاریه

(م: ۴ / ۱۷۶۷؛ 1767)

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ.

[آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟] (آیه ۱۷، سورة غاشیه)

مستند نه از ساغر بنگر به شتر بنگر
برخوان أَفَلَا يَنْظُرُ معنیش بر این پی نی
از ابجد اندیشه یا رب تو بشو لَوْحَم در مکتب درویشان خود ابجد و حطی نی

(ک: ۵ / ۲۵۷۸)

سورة فجر

إِنَّ رَبَّكَ لَبَالِرْمَصَاد.

[زیرا پروردگارت به کمینگاه است.] (آیه ۱۴، سورة فجر)

زانکه بر مِرصاد حق و اندر کمین می‌دهد پاداش پیش از یوم دین

(م: ۶ / ۴۵۴۲؛ 4529)

وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا.

[و امر پروردگار تو فرارسد و فرشتگان صف در صف.] (آیه ۲۲، سورة فجر)

جاء رَبُّكَ وَالْمَلَكُ چون رسید هر محال اکنون شود امکان بلی

(ک: ۶ / ۲۸۹۶)

خود ملایک نیز ناهمتا بُدند زین سبب بر آسمان صف صف شدند

(م: ۴/ ۲۰۱۶؛ ۲۰۱۶)

إِرْجِعْهُ إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً. فَادْخُلْ فِي عِبَادِي. وَادْخُلْ جَنَّاتٍ.

[خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد، و در زمرة بندگان من داخل شو و

به بهشت من در آی.][آیات ۳۰ و ۲۹ و ۲۸، سورة فجر)

چرا ز صید نپرد به سوی سلطان باز چو بشنود خبر إِرْجِعْهُ ز طبل و دوال

(ک: ۳/ ۱۳۵۳)

أَدْخُلْ تَوْفِي عِبَادِي يَافَتِي أَدْخُلْ فِي جَنَّتِي دِرْبَافَتِي

(م: ۴/ ۳۴۱۸؛ ۳۴۱۸)

إِرْجِعْهُ بَشْنُود نَور آفتاب سوی اصل خویش باز آمد شتاب

(م: ۵/ ۱۲۶۲؛ ۱۲۶۲)

بِي حَسِّ وَبِي غُوش وَبِي فِكْرَتِ شَوِيد تَا خَطَابِ إِرْجِعْهُ رَا بَشْنُود

(م: ۱/ ۵۷۲؛ ۵۶۸)

أَذْكُرُوا اللَّهَ كَارِهُرْ أَوْ بَاشِ نِيسْت إِرْجِعْهُ بَرِ پَای هَر قَلَّاشِ نِيسْت

(م: ۴/ ۳۰۷۲؛ ۳۰۷۲)

نَدَايِ إِرْجِعْهُ آخِرِ شَنِیدِي از آن سَلْطَانِ وَ شَاهَنْشَاهِ شِيرِينِ

(ک: ۴/ ۱۸۹۸)

خَفِيرِ إِرْجِعْهُ بَا او بَشِيرِ آبْشِرِو بَرِ رَه سَلَامِ شاه می آرند و جان دامن کِشَانَسْتِي

(ک: ۵/ ۲۵۱۹)

زِيرَا رَجُوعِ ضَدَّ قَدُومِ اسْتِ وَ عَكْسِ اسْتِ فَرْمَانِ إِرْجِعْهُ رَا مَنِوشِ سَرَسَرِي

(ک: ۶/ ۲۹۷۶)

نَامِه رَسِيدِ زَانِ جِهَانِ بَهَرِ مَرَاجَعَتِ بَرِمِ عَزَمِ رَجُوعِ می کنم رخت به چرخ می برم

گَفْتَمِ تَا بِيَا مَدَمِ دَلْشُدِه وَ مَسَا فَرِمِ گفتم که إِرْجِعْهُ شَنُو باز به شهر خویش رو

(ک: ۷/ ۱۸)

ندایِ اِرجعی بشنو به آبِ زندگی بگرو

در آدر آب و خوش میرو به آب و گِل چه می پایی

(ک: ۵/ ۲۴۹۸)

طبل باز من ندایِ اِزجعی حق گواه من به رغم مدعی

(م: ۲/ ۱۱۷۲؛ ۱۱۶۹)

روی نفس مُطمئنه در جسد زخم ناخن هایِ فکرت می کشد

(م: ۵/ ۵۵۷؛ ۵۵۷)

سورة بَلَد

لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ. لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي
كَبَدٍ. أَيْخَسِبُ أَنْ لَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ أَلْفًا مِّنْ دُونِ هَذَا. أَلَمْ يَجْعَلْ لَّكَ فِتْنَةً الْبَلَدَ.

[قسم به این شهر. و تو در این شهر سکنه گرفته ای و قسم به پدر و فرزندان که پدید آورد که
آدمی را در رنج و محنت بیافریده ایم. آیا می پندارد که کسی بر او چیره نگردد؟] (آیات ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱، سورة بلد)

آنکه گشادی نمود نفس ترا تنگی است

گفت خدا نفس را بسته امش فی کبد

(ک: ۲/ ۸۹۳)

عاشق رنجست نادان تا ابد

خیز، لَا أَقْسِمُ بخوان تا فی کبد

(م: ۱/ ۱۷۱۸؛ ۱۷۰۹)

سورة شَمْس

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا.

[پیامبر خدا به آنها گفت که ماده شتر خدا را با آبشخورش واگذارید.] (آیه ۱۳، سورة شمس)

ناقه صالح چو جسم صالحان شد کمینی در هلاک طالحان
تا بر آن امت ز حکم مرگ و درد ناقة الله و سقینها چه کرد

(م: ۱/ ۲۴-۲۵۲۳، ۱۳ - ۲۵۱۲)

سورة لیل

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى.

[سوگند به شب آن گاه که جهان را در خود فرو پوشد.] (آیه ۱، سورة لیل)

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى اِی خواب برو حاشا تا از دل بیداران صد تحفه بری امشب
(ک: ۱/ ۲۹۱)

بَاز وَاللَّيْلِ است ستاری او وآن تنِ خاکی زنگاری او
(م: ۲/ ۳۰۰، ۲۹۹)

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى.

[که: حاصل کوشش های شما متفاوت است.] (آیه ۴، سورة لیل)

سَعْيُكُمْ شَتَّى، تناقض اندرید روز می دوزید، شب بر می درید
(م: ۵/ ۲۵۶، ۲۵۶)

سورة ضحی

وَالضُّحَى. وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى. مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى.

[سوگند به آغاز روز و سوگند به شب چون آرام و در خود شود که پروردگارت تو را ترک

نکرده و بر تو خشم نگرفته است.] (آیات ۳ و ۲ و ۱، سورة ضحی)

بوی خوش این نسیم از شکن زلف اوست شعله این خیال ز آنرخ چون الفحاست
(ک: ۱/ ۴۶۳)

زآن سبب فرمود یزدان والضحی
والضحی نور ضمیر مصطفی
(م: ۲/ ۲۹۶؛ ۲۹۵)

دیرگیرد، سخت گیرد رحمتش
ور تو خواهی شرح این وصل و ولا
از سر اندیشه می خوان والضحی
(م: ۲/ ۴۰ - ۲۵۳۹؛ ۳۴ - ۲۵۳۳)

نیم ز کار تو فارغ همیشه در کارم
بذات پاک من و آفتاب سلطنتم
که لحظه لحظه ترا من عزیزتر دارم
که من ترا نگذارم به لطف بردارم
(ک: ۴/ ۱۷۲۳)

آفتاب ترا شوم ذره
معنی والضحی پیاموزم
(ک: ۴/ ۱۷۵۸)

چون بخوانی والضحی خورشید بین
کان زرین چون بخوانی لم یکن
(ک: ۴/ ۲۰۱۰)

بانگ می آمد که ای طالب بیا
جوذ محتاج گدایان چون گدا
(م: ۱/ ۲۷۵۶؛ ۲۷۴۴)

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى.

[آیا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟] (آیه ۶، سوره ضحی)

مر یتیمی را که سُر مه حق کشد
گردد او دُر یتیم بار شد
(م: ۶/ ۲۸۷۲؛ ۲۸۶۴)

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَر.

[و گدارا امران.] (آیه ۱۰، سوره ضحی)

پس ازین فرمود حق در والضحی
بانگ کم زن ای محمد بر گدا
(م: ۱/ ۲۷۵۹؛ ۲۷۴۷)

سورة انشراح

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ.

[آیا سینه‌ات را برایت نگشودیم؟] (آیه ۱، سورة انشراح)

ره رو بهل افسانه تا محرم و بیگانه
هر کو سوی شمس الدین از صدق نهد گامی
از نور آلم تشرح بی شرح تو دریابد
گر پاش فرو ماند از عشق دو پر یابد
(ک: ۵۹۸ / ۲)

وام دار شرح اینم نک گرو
ور شتابست ز آلم تشرح شنو
(م: ۲۳۵۷ / ۳، 2356)

تا دلش را شرح آن سازد ضیا
پس آلم تشرح بفرماید خدا
(م: ۱۰۶۶ / ۵، 1066)

که آلم تشرح نه شرح هست باز
چون شدی تو شرح جو و کذیه ساز؟
(م: ۱۰۷۱ / ۵، 1071)

در نگر در شرح دل در اندرون
تا نیاید طعنه لا تبصرون
(م: ۱۰۷۲ / ۵، 1072)

از آلم تشرح دو چشمش سُر مه یافت
دید آنچه جبرئیل آن بر تنافت
(م: ۲۸۷۱ / ۶، 2863)

وَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ.

[و بار گرانت را از پشتت برداشتیم؟] (آیه ۲، سورة انشراح)

هیچ وازر و وزیرِ غیرِی بر نداشت
من نیم وازر، خدایم بر فراشت
(م: ۲۸۷۱ / ۶، 2863)

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

[پس، از پی دشواری آسانی است.] (آیه ۵، سورة انشراح)

چو گذشت رنج و نقصان همه باغ گشت رقصان
که ز بعد عُسْرِ یُسرا بگشاد فضل باری
(ک: ۲۸۴۹ / ۶)

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

[هر آینه از پی دشواری آسانی است.] (آیه ۶، سورة انشراح)

یُسْر با عُسْرست، هین آیس مباح راه داری زین ممات اندر معاش

(م: ۵ / ۳۶۱ ؛ ۳۶۱)

از سوادِ شب بُرون آرد نهار و ز کفِ مُغیر برویاند یسار

(م: ۶ / ۲۲۸۹ ؛ ۲۲۸۴)

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ. وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ.

[چون از کار فارغ شوی به عبادت کوش. و به پروردگارت مشتاق شو.] (آیات ۷ و ۸،

سوره انشراح)

خامش که بگفت حاجتی نیست چون جذب فرغْتَ فَانصَبْ آمد

خود گفتن بنده جذب حق است کز بنده به بنده اقرب آمد

(ک: ۲ / ۷۰۶)

هله صدر و بدو عالم منشین مخسب امشب

که براق بر در آمد فَاِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ

سوی بحر رو چو ماهی که بیافت در شاهی

چو بگوید او چه خواهی تو بگو الیک اَرْغَبْ

(ک: ۱ / ۳۰۱)

سورة تین

وَ طُورِ سِينِينَ.

[سوگند به طور مبارک.] (آیه ۲، سوره تین)

برون در همه را چون سگان گوی نشان

که در شرف سر کوی تو طور سینین است

(ک: ۱ / ۴۷۹)

ز اِشْكَسَتْ تَجَلَّى فضل دارد میان کوهها آن طور سینین

(ک: ۴ / ۱۹۱۱)

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ.

[آن‌گاه او را فروتر از همه فروتران گردانیدیم.] (آیه ۵، سوره تین)

می‌دهد رنگ احسن التَّقْوِيم را تا به اسفل می‌برد این نیم را

(م: ۱/ ۳۵۳۶؛ 3522)

باز گونه رفت خواهی همچنین سوي دوزخ اسفل اندر سافلين

(م: ۴/ ۱۲۷۶؛ 1276)

لاجرم اسفل بود از سافلين تَرَكِ او كُن لا اُحِبُّ الاَقِلين

(م: ۴/ ۱۵۲۶؛ 1526)

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.

[مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند که پاداشی بی‌پایان دارند.] (آیه ۶،

سوره تین)

رَوِيَ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ تَوْبَاش همچو دست حق گزافی رزق باش

(م: ۵/ ۲۷۹۶؛ 2795)

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْخَاكِمِينَ.

[آیا خدا داورترین داوران نیست؟] (آیه ۸، سوره تین)

چونکه حاکم این کند اندر گزین چون کند حکم أَحْكَمِ این حاکمین

(م: ۶/ ۴۲۷؛ 424)

سوره علق

إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.

[بخوان به نام پروردگارت که بیافرید.] (آیه ۱، سوره علق)

خمش به سوره إقرأ بسی عمل کردی ز قشر حرف گذر کن کنون که والتینی

(ک: ۶/ ۳۰۶۳)

نفسی فلک نیاید دو هزار درگشاید چو امید خاص إقرأ بدعا گشاید آن لب

(ک: ۱/ ۳۰۱)

اَلَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ.

[خدای که به وسیله قلم آموزش داد.] (آیه ۴، سوره علق)

چون عَلَّمَ بِالْقَلَمِ رهم داد بس تخته نانِبشته خوانم
(ک: ۳/۱۵۶۶)

اهل تن را جمله عَلَّمَ بِالْقَلَمِ واسطه افراشت در بذلِ کرم
(م: ۳/۵۹۴؛ ۵۹۴)

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم.

[به آدمی آنچه را که نمی دانست بیاموخت.] (آیه ۵، سوره علق)

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ حَم طغرای ماست عَلَّمَ عِنْدَ اللَّهِ مقصدهای ماست
(م: ۵/۲۵۸۸؛ ۲۵۸۷)

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَفٍ يُكَفِّرُ. أَنْ رَأَاهُ اسْتَكْبَرُ.

[حقا که آدمی نافرمانی می کند. هرگاه که خویشتن را بی نیاز بیند.] (آیات ۷ و ۶، سوره علق)

زین سبب بد کاهل محنت شا کردند اهل نعمت طاغی اند و ما کردند
(م: ۳/۳۰۱۲؛ ۳۰۱۱)

زانک انسان در غنا طاغی شود همچو پیل خواب بین یاغی شود
(م: ۳/۴۲۰۲؛ ۴۲۰۱)

چونک مستغنی شد او طاغی شود خر چو بار انداخت اسکیزه زند
(م: ۴/۳۶۲۶؛ ۳۶۲۵)

كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ.

[حقا که اگر باز نایستد موی پیش سرش را می گیریم و می کشیم.] (آیه ۱۵، سوره علق)

در چنان روی خبیث عاصیه گفت یزدان نَسْفَعُنْ بِالنَّاصِيَةِ
(م: ۳/۶۰۴؛ ۶۰۴)

أَنْتَ مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْ لَا يَشْتَهِي قَدْ رَدَى كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ
(م: ۱/۱۰۰؛ ۱۰۰)

كَلَّا لَا تُطِغُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ.

- [نه، هرگز، از او پیروی مکن و سجده کن و به خدا نزدیک شو.] (آیه ۱۹، سورة علق)
- زآنکه شاگرد را زیادت وعده است آنچنانکه قربِ مزدِ سجده است
گفت و اسجُد و اقترَب یزدان ما قُربِ جان شد سجده ابدانِ ما
- (م: ۴/ ۱۱ - ۱۱/ ۱۰ - ۱۱ - ۱۰)
- ور رهی خواهی ازین سِجُنِ خَرِب سرمکش از دوست و آسجُد و اقترَب
سجده آمدگندنِ خشتِ لَرب موجب قُربی که و آسجُد و اقترَب
- (م: ۱/ ۳۶۲۱ ؛ ۳۶۰۷)
- پس بنه بر جای هر دم را عوض تا ز و آسجُد و اقترَب یابی غرض
- (م: ۲/ ۱۲۱۲ ؛ ۱۲۰۹)
- (م: ۳/ ۱۲۷ ؛ ۱۲۷)

سورة قَدَر

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.

[ما در شب قدرش نازل کردیم.] (آیه ۱، سورة قدر)

تو لیلۃ القبری برو تا لیلۃ القَدْرِ شوی

چون قدر مَرّ ارواح را کاشانه شو کاشانه شو

(ک: ۵/ ۲۱۳۱)

سورة بَیِّنَه

جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَذْنٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا....

[پاداششان در نزد پروردگارشان بهشت‌هایی است جاوید که در آن نهرها جاری است. تا

ابد در آنجایند....] (آیه ۸، سورة بینه)

نیم آن شاه که از تخت به تابوت روم خالدين اَبداً شد رقم منشورم

(ک: ۴/ ۱۶۲۹)

سورة زلزال

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا.

[آن‌گاه که زمین لرزانده شود به سخت‌ترین لرزه‌هایش.] (آیه ۱، سورة زلزال)

در زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ خداگفت زمین را امروز کنم زنده هر آن مرده که داری
(ک: ۷/۲۶)

یوم دین که زُلْزِلَتِ زِلْزَالَهَا این زمین باشد گواهِ حالها
کو تُحَدِّثُ جَهْرَةً أَخْبَارَهَا در سخن آید زمین و خارها
(م: ۱/۹۰-۳۲۸۹-۷۷ - 3276)

که تُحَدِّثُ خَالَهَا وَ أَخْبَارَهَا تُظْهِرُ الْأَرْضُ لَنَا أَسْرَارَهَا
(م: ۴/۲۴۲۲؛ 2422)

ای خرد برگش تو پر و بالها سوره برخوان زُلْزِلَتِ زِلْزَالَهَا
(م: ۴/۲۴۲۰؛ 2420)

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا.

[در این روز زمین خبرهای خویش را حکایت می‌کند.] (آیه ۴، سورة زلزال)

کو تُحَدِّثُ جَهْرَةً أَخْبَارَهَا در سخن آید زمین و خارها
(م: ۱/۳۲۹۰؛ 3277)

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.

[پس هرکس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند. و هرکس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد آن را می‌بیند.] (آیات ۷ و ۸، سورة زلزال)

چونکه مِثْقَالَ ذَرَّةٍ یَرَهُ است ذَرَّةً زَلَّه بى نکایت نیست
ذرة خیر بى گشادی نیست چشم بگشا اگر عَمایت نیست
(ک: ۱/۴۹۹)

توبه کن مردانه سر آور به ره که فَمَنْ يَعْمَلْ بِمِثْقَالٍ يَرَهُ
(م: ۶/۴۳۴؛ 431)

دزه‌یی‌گر جهد تو افزون بود در ترازوی خدا موزون بود

(م: ۳۱۴۶/۵؛ 3145)

عفو کن تا عفو یابی در جزا می‌شکافد موقدر اندر سزا

(م: ۳۵۵۳/۵؛ 3552)

سورة عاديات

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا. فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا.

[سوگند به اسبان دونده‌ای که نفس نفس می‌زنند، سوگند به اسبانی که به سم از سنگ آتش می‌جهانند.] (آیات ۲ و ۱، سورة عاديات)

لشکر والعاديات دست به یغما زدند ز آتش والموريات نفس بافغان رسید

(ک: ۸۲۹/۲)

مطربا این پرده زن کز رهنان فریاد و داد

خاصه این رهن که ما را اینچنین بر باد داد

قَدْحُهُ وَالْمُورِيَاتِ نَيْسَتْ إِلَّا سَوْز صَبْر

ضبحه والعاديات نیست جز جان‌های راد

(ک: ۷۳۴/۲)

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ. وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ.

[آیا نمی‌دانند که چون آنچه در گورها است زنده گردد، و آنچه در دلها نهان است آشکار

شود.] (آیات ۱۰ و ۹، سورة عاديات)

جامه سیه کرد کفر نور محمد رسید طبل بقا کوفتند ملک مخلص رسید

بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ آمد آواز صور روح به مقصد رسید

(ک: ۸۲/۲)

سورة قارعه

وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ.

[و کوهها چون پشم زده شده.] [آیه ۵، سورة قارعه]

خورشید و ماه از وی خجل گوهر نثار سنگ دل

کز بیم او پشمن شود هر لحظه کوه آهنین

(ک: ۴/ ۱۷۹۳)

برگشاید بی حجابی پر و بال

نیست گشته این زمین سرد و گرم

جز خدای واحدی و دود

(م: ۲/ ۴۷ - ۱۰۴۵، ۴۵ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۳)

باش تا روزی که آن فکر و خیال

کوهها بینی شده چون پشم نرم

نه سما بینی، نه اختر، نه وجود

چون قیامت کوهها را برگند

پس قیامت این گرم کی می کند

(م: ۲/ ۱۳۴۱، ۱۳۳۸ - ۱۳۳۸)

چرخ را گویم فرو در پیش چشم

کوه را گویم سبک شو همچو پشم

(م: ۲/ ۱۶۳۲، ۱۶۲۹ - ۱۶۲۹)

کوه گردد گاه ریگ و گاه پشم

چون بتابد تَفّ آن خورشید خشم

(م: ۶/ ۲۳۹۸، ۲۳۹۳ - ۲۳۹۳)

وَ اَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ. فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ.

[و اما هر که کفه ترازویش سبک باشد، جایگاهش در هاویه است.] [آیات ۹ و ۸، سورة قارعه]

آنکه بودست اُمُّه آلهایه

مادر فرزند جویان و یست

هاویه آمد مرورا زاویه

اصلها مر فرعها را در پیست

(م: ۱/ ۸۳ - ۷۸۲، ۷۸۲ - ۷۸۲ - ۸۷۷)

سورة تکاثر

اَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ. حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ.

[به غفلت کشید شما را نازش بد بسیاری مال و فرزند تا به گورها رسیدید.] (آیات ۲ و ۱،

سورة تکاثر)

در آمد عقل در میدان سَرِ انگشت در دندان

که بر سرمست و با حیران چه بر خوانیم اَلْهَکُم

رسید از باده خانه پُر به زیر مشک می اشتر

رهاکن خواب و خَرِ اخر که قُم قُم بانگ زد قُم قُم

(ک: ۱۴۴۱ / ۳)

اندر اَلْهَکُم بجو این را کنون از پس کَلّا پس لَو تَعْلَمُونَ

(م: ۴۱۲۳ / ۳؛ 4122)

ثُمَّ لَتَرَوْهَا غَيِّنَ الْيَقِينِ.

[سپس به چشم یقینش خواهید دید.] (آیه ۷، سورة تکاثر)

نقش و قشرِ علم را بگذاشتند رایتِ عینِ الیقین افراشتند

(م: ۳۵۰۷ / ۱؛ 3493)

سورة عَصْرِ

وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.

[سوگند به این زمان، که آدمی در خسران است.] (آیات ۲ و ۱، سورة عصر)

خاموش کن ای خاسِرِ اِنْسَانِ لَفی خُسْرِ از گلشن دیدار به گفتار رسیده

(ک: ۲۳۳۳ / ۵)

سخت تر افشورده ام در شَرِّ قَدَم که لَفی خُسْرَم ز قهرت دم به دم

(م: ۷۷۳ / ۶؛ 770)

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.

[مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حق سفارش کردند و

یکدیگر را به صبر سفارش کردند.] (آیه ۳، سورة عصر)

صَبْرًا بِأَحَقِّ قَرِينٍ كَرِدَ اِيْ فُلَانٍ اٰخِرِ وَالْعَصْرِ رَا اَكْهَ بَخْوَانِ
(م: ۳ / ۱۸۵۴؛ ۱۸۵۳)

سورة هُمَزَه

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ. الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ.

[وای بر هر غیبت کننده عیبجویی. آن که مالی گرد کرد و حساب آن نگه داشت.] (آیات ۲ و ۱، سورة هُمَزَه)

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ زَبَانٍ بَدُوْد هَمَّازٍ رَا لَمَّازٍ رَا جَزَّ چاشنی نبود دوا
(ک: ۱ / ۲۷)
قلب میاؤز بدانک غَرّه کنی مشتری ترس ز وِیلِ لِكُلِّ جَمْعٍ ز مَالًا وَعَدَّ
(ک: ۲ / ۸۹۳)

سورة فیل

وَ اَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا اَبَابِيلَ. تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ. فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّا كُوِيَ.

[و بر سر آنها پرندگانی فوج فرستاد تا آنها را با سجیل سنگباران کردند و آنان را چون گاه پس مانده در آخور ساخت.] (آیات ۵ و ۴ و ۳، سورة فیل)

ای ابابیل هین که بر کعبه لشکر و پیل بی کران آمد
(ک: ۲ / ۸۹۴)
همچو ابابیل سوی پیل گبر سنگ زنانیم و دِمار آمدیم
(ک: ۴ / ۱۷۷۳)

بدان کاصحاب تن اصحاب فیلند به کعبه کی توانی بر رسیدن
ابابیلی شو و از پیل مگریز ابابیل است دل در دانه چیدن
دل دلهاست شمس الدین تبریز نتاند شمس را خفّاش دیدن
(ک: ۴ / ۱۹۰۴)

گر تو پیلی خَصَم تو از تو رمید	نک جزا طیراً آبایلت رسید
(م: ۱/۱۳۱۹؛ 1314)	
در ضعیفی تو مرا با بیل گیر	هر یکی خصم مرا چون پیل گیر
قدر فُنْدُق افکنم بُندُق حریق	بُندُق در فعل صد چون منجنیق
(م: ۲/۵۰-۳۴۹؛ 49 - 348)	
قَوّت حق بود مرباییل را	ور نه مرغی چون کُشد مر پیل را
لشگری را مرغی چندی شکست	تا بدانی کان صلابت از حَقّست
گر ترا وسواس آید زین قبیل	رَو بخوان تو سوره اصحابِ فیل
(م: ۲/۴۶-۳۴۴۴؛ 34 - 3432)	
پیل خود چه بود که سه مرغِ پَران	کوفتند آن پیلکان را آستخوان
أَضْعَفِ مرغان ابایلیست و او	پیل را بدرید و نپذیرد رَفو
(م: ۳/۲۰-۲۸۱۹؛ 19 - 2818)	
و آنچه آن باییل با آن پیل کرد	و آنچه پشه کَلّه نمرود خُورد
(م: ۴/۷۸۶؛ 786)	

سوره کوثر

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ. فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ. إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ.

[ما کوثر را به تو عطا کردیم. پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن که بدخواه تو

خود ابتر است.] (آیات ۳ و ۲ و ۱، سوره کوثر)

به باطن همچو عقل کُل به ظاهر همچو تنگ کُل

دمی الهام امر قُل دمی تشریف آعْطینا

(ک: ۱/۵۴)

نه تو آعْطیناک کوثر خواننده‌ای پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای

(م: ۵/۱۲۳۲؛ 1232)

اینک غزلی دیگر الخمس مع الخمسين زآن پیش که برخوانم که شائِنک الایتر

(ک: ۳/ ۱۱۷۳)

آیتز بود عدویش و آن منصبش بماند در دیده کی بماند گر درفتد در و خَس

(ک: ۳/ ۱۲۱۱)

سورة کافرون

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ.

[شمارا دین خود، و مرادین خود.] (آیه ۶، سورة کافرون)

این ترا و آن مرا، بردیم سود هین، لکم دین و لی دین ای جهود

(م: ۶/ ۱۰۵۵؛ ۱۰۵۲)

هر که را فرج و گلو آیین و خوست آن لکم دین و لی دین بهر اوست

(م: ۵/ ۳۹۴۱؛ ۳۹۴۰)

سورة نصر

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ.

[چون یاری خدا و پیروزی فراز آید.] (آیه ۱، سورة نصر)

مر ضعیفان را تو بی خصمی مدان از بُنی ذأ جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ خِوان

(م: ۱/ ۱۳۱۸؛ ۱۳۱۳)

عارفا گر کاهلی آمد قران کاهلان جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ آمَد ابشروا جَاءَ البشیر

(ک: ۳/ ۱۰۶۹)

سورة مَسَدُ

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ.

[دست‌های ابولهب بریده باد و هلاک بر او باد.] [آیه ۱، سورة مَسَد]

تَاقِيَامَتُ تُفْ بَرُّو بَارِد زَرْب هَمچو تَبَّتْ بَر رَوَانِ بُولَهَب

(م: ۶/ ۲۱۰۵؛ 2100)

وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ.

[و زنش هیزم‌کش است.] [آیه ۴، سورة مَسَد]

هیزم دوزخ تنست و کم‌گُتَش ور بروید هیزمی، رو برگَنَش
ورنه حَمَالِ حَطَبِ باشی حَطَب در دو عالم هَمچو جفت بولَهَب

(م: ۵/ ۹۹-۱۰۹۸؛ 1098 - 99)

دید بر پُشتِ عیالِ بولَهَب تنگِ هیزم، گفت حَمَالَةُ حَطَب

(م: ۳/ ۱۶۶۵؛ 1664)

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ.

[و برگردن ریسمانی از لیف خرما دارد.] [آیه ۵، سورة مَسَد]

آن هنر فی جیدنا حَبْلُ مَسَد روز مُردن نیست زان فن‌ها مدد

(م: ۶/ ۲۹۲۰؛ 2912)

فارغ و دلخوش بدم سرخوش و سرکش بدم بولهب غم ببست گردن من در مَسَد

(ک: ۲/ ۸۹۷)

شرابش ده بخوابانش، برون بر از گلستانش

که تا در گردن او فردا ز غم حَبْلُ مَسَد بیند

(ک: ۲/ ۵۸۲)

فی جیدها ببست خدا حَبْلُ مِّن مَّسَد زیرا نداشت گوش به پیغام مُستَبین

(ک: ۴/ ۲۰۴۶)

پیش از آن کایامِ پیری در رسد گردنت بندد به حَبْلِ مِّن مَّسَد

(م: ۲/ ۱۲۲۳؛ 1220)

گفت هرگاهی که خواهی می‌رسد بی ز چاه و بی ز حَبْلِ مِّن مَّسَد

(م: ۲/ ۳۸۱۱؛ 3799)

دیدنِ آن بَندِ احمد را رسد	بر گُلوی بسته حَبْلُ مِنْ مَسَدِ
(م: ۳/ ۱۶۶۴؛ ۱۶۶۳)	
گوش دار اکنون که عاشق می رسد	بسته عشق او را بِحَبْلِ مِنْ مَسَدِ
(م: ۳/ ۴۶۱۶؛ ۴۶۱۵)	
می کشدشان سويِ نیک و سويِ بد	گفت حق فی جیدها حَبْلُ اَلْمَسَدِ
(م: ۴/ ۱۱۱۹؛ ۱۱۱۹)	
بُشْکُلِ این حَبْلی که حرص است و حَسَدِ	یاد کن فی جیدها حَبْلِ مَسَدِ
(م: ۵/ ۷۶۴؛ ۷۶۴)	
از بولَهَب و جُفْتی او، چونکه ببریم	بینیم ز خود حبلِ مَسَدِ را سَکَلیده
(ک: ۷/ ۲۶)	

سورةِ اِخْلَاصِ

قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ. اللهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

[بگو: اوست خدای یکتا، خدایی که در حاجت به او رو کنند، نه زاده است و نه زاده شده، و نه

هیچ کس همتای اوست.](سورة اِخْلَاصِ)

سرِ آن هست هُوَ اللهُ أَحَدِ	مرگ ما هست عروسی ابد
(ک: ۲/ ۸۳۳)	
لَمْ يَكُنْ حَقًّا لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ	روکزین جو بر نیایی تا ابد
(م: ۶/ ۶۲۹؛ ۶۲۶)	
که بُودِ بِنِ مَارِ بَدِ از یارِ بد	حقِ ذاتِ پاکِ اللهُ الصَّمَدِ
(م: ۵/ ۲۶۳۵؛ ۲۶۳۴)	
بارگاهِ مَالِهُ كُفُوًا أَحَدِ	باز باش ای بابِ رحمت تا ابد
(م: ۱/ ۳۷۷۹؛ ۳۷۶۵)	
حقِ نِزاییده ست، او لَمْ يُولَدْست	وهم مخلوق ست و مولود آمدست
(م: ۱/ ۲۷۷۰؛ ۲۷۵۸)	

والد و مولود را او خالق است (م: ۲/ ۱۷۴۷؛ ۱۷۴۵)	لَمْ يَلِدْ لَمْ يُوَلَدْ او را لایق است
نه پدر دارد، نه فرزند و نه عم (م: ۳/ ۱۳۲۰؛ ۱۳۱۹)	لَمْ يَلِدْ لَمْ يُوَلَدْ است او از قِدَم
لَمْ يَلِدْ لَمْ يُوَلَدْ آين ايزدست (م: ۳/ ۱۴۳۶؛ ۱۴۳۵)	غرقه نوری که او لَمْ يولدست
بهر شاه خويشتن که لَمْ يَلِدْ (م: ۶/ ۴۱۵۸؛ ۴۱۴۵)	جمله می گویند اندر چين به جد
بلکه سوي خويش زن را ره نداد (م: ۶/ ۴۱۵۹؛ ۴۱۴۶)	شاه ما خود هيچ فرزندی نداد

سورة فَلَاقِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ.

[بگو: به پروردگار صبحگاه پناه می برم.] (آیه ۱، سورة فلق)

سرم در چرخ کی گنجد که سربخشیده فضلست

دلم شادست و می گوید: غم رب الفلق دارم
(ک: ۳/ ۱۴۲۵)

مردده باید بود پیش حکم حق تا نیاید زخم از رَبِّ الْفَلَقِ
(م: ۱/ ۹۱۶؛ ۹۱۱)

چونکه پزید از دهانش حمد حق مرغِ جنت ساختش رَبِّ الْفَلَقِ
(م: ۳/ ۳۴۵۹؛ ۳۴۵۸)

فسون قُلْ أَعُوذُ و قُلْ هُوَ الله چرا در عشق یکدیگر نخوانیم
(ک: ۳/ ۱۵۳۵)

چون در افگندت درین آلوده رود دم به دم می خوان و می دم قُلْ أَعُوذُ

تا رهی زین جادوی و زین قَلَقِ اِسْتَعَاذْتَ خَوَاهِ از رَبِّ اَلْفَلَقِ

(م: ۴ / ۹۲ - ۳۱۹۱: ۹۲ - 3191)

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ.

[و از شرّ جادوگرانی که در گره‌ها افسون می‌دمند.] [آیه ۴، سوره فلق]

قُلْ اَعُوْذُ خَوَانِد بَايِد كَاي اَحَدُ هَيِّن زَنْفَاثَاتِ افغان وز عُقَدُ

مى‌دمند اندر گيره آن ساحرات الغياث المستغاث از برد و مات

(م: ۵ / ۴۳ - ۱۰۴۲: ۴۳ - 1042)

در درونِ سینه نَفَّاثَاتِ اوست عُقْدَه‌هاى سِخْرِ را اثباتِ اوست

(م: ۴ / ۳۱۹۵: 3194)

فهرست‌ها

● فهرست ابیات مثنوی

● فهرست کلیات شمس

فهرست ابیات مثنوی

آدم أَنبَهُمْ بِأَسْمَا درس گو / ۷	آ
آدمی بر خنگ کز منا سوار / ۱۰۱	آب بهر این بیارید از سماک / ۶۹
آرد سازد ریگ را بهر خلیل / ۱۴۹	آب صبرت جوی آب خلد شد / ۱۷۷
آشنایی گیر شبها تا به روز / ۹۵	آب را در چشمه که آرد دگر / ۲۱۱
آن انا را لَعْنَةُ اللَّهِ در عقب / ۲۲۵	آب را در غورها پنهان کنم / ۲۱۱
آن ادب کردن بود یعنی مکن / ۶۵	آب و گیل چون از دم عیسی چرید / ۳۲
آن انا منصور رحمت شد یقین / ۲۲۵	آتش او را سبز و خرم می‌کند / ۱۳۸
آن انا بی وقت گفتن لعنت است / ۲۲۵	آتش آن را رام چون خلخال شد / ۷۸
آن بلیس از خمر خوردن دور بود / ۸	۱۱۹
آن بلیس از جان از آن سر بُرده بود / ۸	آتش ابراهیم را نبود زیان / ۱۱۹
آن پناهم من که مخلصات بوذ / ۱۰۹	آتش ابراهیم را نه قلعه بود / ۱۱۸
آن پسر را کش خضر ببرید حلق / ۱۰۶	آتش ابراهیم را دندان نزد / ۱۱۸
آن تو افکندی چو بر دست تو بود / ۶۹	آتِنافی دارِ دُنْیانا حَسَن / ۲۲
آن جنوداً لَمْ تروها صف زده / ۷۲، ۷۳	آدمی منکر ز تسبیح جماد / ۹۹
آنچنانکه جان بپرد سوی طین / ۲۱۴	آدمی را او به خویش آسما نمود / ۶
آنچنان نامه پلید پرو بال / ۲۱۴	آدم خاکی ز حق آموخت علم / ۶
آنچه حق آموخت مر زنبور را / ۹۷	آدمی کو عِلْمُ آلا سَمَا بَگست / ۶

- آنچه بر فرعون زد آن بحر کین / ۷۸، ۱۴۰
 آنچه طورش بر نتابد ذره‌یی / ۶۲، ۱۲۷
 آن چنانکه یوسف از زندانی / ۸۶
 آنچنان دل‌ها که بُدشان ما و من / ۱۲
 آنچه حق است اقرب از حبل الوری / ۱۸۵
 آن خسان که در کژی‌ها مانده‌اند / ۱۸۹
 آن سنا برقی که بر ارواح تافت / ۱۲۸
 آن شیاطین بر عنان آسمان / ۱۵۸
 آن شه والتَّجْم و سلطان عَبَس / ۱۹۱
 آن شراب حق ختامش مشک ناب / ۲۲۸
 آن عزیز مصر می‌دید به خواب / ۸۷
 آن غریب از ذوق آواز غریب / ۲۱
 آن فزونی با خضر آمد شقاق / ۱۰۶
 آن فقیران لطیف خوش نفس / ۲۲۶
 آن قسم بر جسم احمد راند حق / ۲۲۹
 آنک آدم را بدن دید او رمید / ۱۶۳
 آنک آن اصحاب کُهِف از نقل و نقل / ۱۰۵
 آنکه بودست اُمُّ اَلْهَایِیَه / ۲۴۴
 آنکه او از مخزن هفت آسمان / ۱۹۳
 آنکه کالانعام بد بل هم اضل / ۶۷
 آنکه فرزندان خاص آدمند / ۵۶
 آنکه یک دم کم‌دمی کامل بود / ۴۹
 آنکه معرض را زر قارون کند / ۱۳۹
 آنکه گوید راز قالت نَمْلَةٌ / ۱۳۴
 آنکه مردن پیش چشمش تَهْلُکَه‌ست / ۲۲
 آنکه بستد پیرهن را می‌شتافت / ۸۸
 آنکه گستاخ آمدند اندر زمین / ۴۵
 آنکه ارض الله واسع گفته‌اند / ۱۶۵
 آنکه آدم را بَدَن دید، او رمید / ۸
 آن کسی کش مثل خود پنداشتی / ۱۲۳
 آن گُره بابات را بوده عِدْی / ۸
 آنکه اندر دافعت آویختند / ۲۰۵
 آن دو، دیده روشنان بودند ازین / ۸
 ۱۶۳
 آن دلِ قاسی که سنگش خواندند / ۱۳
 آن دغلکاری و دزدی‌های او / ۲۲۵
 آن دلی کو مَطْلَع مهتابهاست / ۱۶۸
 آن زمانی که در آیی تو ز خواب / ۱۶۶
 آن زمان کاین جان حیوانی نماند / ۵۳
 آن ملایک جمله عقل و جان بدند / ۸
 آن مثل آوردن آن حضرتست / ۲۳۱
 آنهمه تعظیم و تفخیم و وداد / ۱۳
 آن هنر فی جیدنا حبلُ مَسَد / ۲۴۹
 آهن آنرا رام شد، چون موم شد / ۱۴۹
 آهن اندر دست تو چون موم شود / ۱۴۹
 آهن از داوود مومی می‌شود / ۱۴۹
 آیت اَنسوکم ذِکری بخوان / ۱۲۵

- الف
 از حق اِنَّ الظَّنَّ لَا یَغْنِی رَسِید / ۷۷
 اِنْثِیَا كَرْهًا مَقْلَدَ گشته را / ۱۷۱
 از خلیلی لَا اَحِبُّ الْاَفْلَین / ۴۹
 اِنْثِیَا كَرْهًا مِهَارَ عَاقِلَان / ۱۷۱
 از درخت اِنِّی اَنَا اللّٰه می شنید / ۱۱۲
 ابر موسی پَرِ رَحمت برگشاد / ۱۰
 از دهانت نطق فهمت را برد / ۱۲۶
 اجعل الخضر لِأمری سَبِیا / ۱۰۵
 از زنان مصر یوسف شد سحر / ۸۵
 اختیار آن را نکو باشد که او / ۳۴
 از ستاره دیده تصریف هوا / ۱۹۱
 اخسثوا آید جواب آن دعا / ۱۲۴
 از سعادت چون بر آن جان برزدند / ۸
 اخسثوا بر زشت آواز آمدست / ۱۲۴
 از سوادِ شب برون آرد نهار / ۲۳۸
 اَدْخُلُوا الْاَبْنِیَاتِ مِنْ اَبْوَابِهَا / ۲۲
 از قُرَح در پیش مه بستی کمر / ۱۹۵
 اَدْخُلِی تَوْفِی عِبَادِی یَافَتِی / ۲۳۳
 از گُهی که یافت ز آن می خوش لبی /
 ۱۴۹
 اذکروا الله شاه ما دستور داد / ۱۴۶
 از منافق عذر رد آمد نه خوب / ۳۶
 اذکروا الله کار هر اوباش نیست / ۱۴۶
 از نبی برخوان که شیطانانِ انس / ۵۲
 ارجعی بشنود نور آفتاب / ۲۳۳
 از نبی بشنوک که شیطان در وعید / ۲۷
 ز آسمان چل ساله کاسه و خوان رسید /
 ۱۰
 از وجود او گل و میوه نَرُست / ۲۲۴
 از وفای حق تو بسته دیده‌ای / ۱۸
 از دها و مار اندر دست تو / ۱۱۴
 اسیرت باشم گِه تیرِ خدنگ / ۷۲
 اُسْتُنْ مِنْ عَصْمَتِ وَ حَفْظِ تَوَاسْت / ۱۶۷
 اُسْجُدُوا الْاَدَمَ نَدَا آمَد هَمِی / ۸
 اسم هر چیزی تو از دانا شنو / ۶
 اسم هر چیزی چنان کان چیز هست / ۶
 اضعفِ مرغان ابابیلست و او / ۲۴۷
 اُطْلُبُوا الْارْزَاقَ فِی اَسْبَابِهَا / ۲۲
 اَقْرَضُوا الله قَرْضِ دِه زین برگ تن / ۲۱۸
 از حدوثِ آسمان بی عُمَد / ۸۹

- الْحَذَرُ اى مرگ بنیان بارِ عُوا / ۳۵
 الْخَبِيثَاتُ الْخَبِيثِينَ حکمتست / ۱۲۵
 الْخَبِيثَاتُ الْخَبِيثِينَ را بخوان / ۱۲۵
 السَّمَاءُ انشَقَّتْ آخر از چه بود / ۲۲۹
 أُمَّةُ الْكُفْرَانِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ / ۱۷۶
 امر حق آمد به شهرستان و ده / ۱۳۲
 امر حق بشنو که گفتست اُنظروا / ۱۴۳
 امر شاوَرُهُمْ پیمبر را رسید / ۳۶
 امر غَضُوا غَضَّةً أَبْصَارَكُمْ / ۱۲۶
 أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَخْوَانِ اندر صُحُف / ۱۷۳
 أَمْرُهُمْ شُورَىٰ برای این بود / ۳۶، ۱۷۳
 إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ است اى وزير / ۱۸۳
 انبيا را گفته قومى راه گم / ۱۵۴
 انبيا گفتند فال زشت و بد / ۱۵۵
 انبيا گفتند نوميدي بَدَسْتُ / ۱۶۷
 انت مَوْلَى الْقَوْمِ مَنْ لَا يَشْتَهَى / ۲۴۰
 اندر آسراى ابراهيم بين / ۱۱۸
 اندر آن باغ او چو آمد پيش پيش / ۱۹۰
 اندر آن صفها ز اندازه برون / ۱۶۱
 اندر اَلْهَيْكَمِ بجو اين را کنون / ۲۴۵
 اندرين گردون مکرر کن نظر / ۲۱۰
 اندرين وادى مرو بى اين دليل / ۴۸
 اندک اندک مى ستانند آن جمال / ۱۵۷
 انصتوا بپذير تا بر جان تو / ۶۸
 انصتوا را گوش کن، خاموش باش / ۶۸
 انصتوا يعنى که آتب را به لاغ / ۶۸
 اَنفِقُوا گفتست پس كسى بكن / ۲۶
 او به تسبيح از تن ماهى بجست / ۱۶۰
 او حملناهم بود فى البرّ و بس / ۱۰۰
 او زنا كرد و جزا صد چوب بود / ۱۲۵
 اَوَّلًا اخوان شدند آن دشمنان / ۱۸۳
 اوّل و آخر نشانش كس نداد / ۱۰۷
 اوليا اصحاب كهفند اى عَنود / ۱۰۴
 او نظر مى كرد در طين سُست سُست /
 ۱۶۴
 اِهْبِطُوا افگند جان را در بدن / ۹
 اِهْبِطُوا افگند جان را در حضيض / ۹
 اِهْدِنَا كَفْتَى صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ / ۲
 اهل تن را جمله عِلْمٌ بالقلم / ۲۴۰
 اهل نار و خلد را بين هم دكان / ۱۹۸
 اى جهودان بهر ناموس كسان / ۲۰۸
 اى خداوند اين خُم و كوزه مرا / ۷۶
 اى خرد برکش تو پَر و بالها / ۲۴۲
 اى كه صبرت نيست از دنياى دون / ۱۸۹
 اى لَعْمُرُكْ مر ترا حق عمر خواند / ۹۷
 اى معاف يَفْعَلُ الله مَا يَشَاءُ / ۳۰
 ايمنى اَمْتُ موسى شود / ۷۸
 اين ترا و آن مرا برديم سود / ۲۴۸
 اينت لشكرهاى حق بى حدّ و مَزْ / ۲۱۹
 اين چنين رنجور را گفت، اى عمو / ۱۷۲

- اینچنین نامه که پر ظلم و جفاست / ۲۱۴
 این زمان پیدا شده بر این گروه / ۳۵
 این زمین راگر نبودی چشم جان / ۱۴۰
 این سخن پایان ندارد موسیا / ۹۴
 این سگان کزند ز آمرِ آنصتوا / ۶۸
 این قرائت خوان که تخفیف کُذِب / ۸۹
 این قرآن احمد است و دور او / ۳۴
 این که کزمناست و بالا می‌رود / ۱۰۰
 آینما قد هَبِطَا وَ صَعِدَا / ۲۱۷
 این مثال آورد قارون از لجاج / ۱۴۰
 ای نموده تو مکان از لامکان / ۱۸۸
 این نفس جان دامنم بر تافتست / ۸۸
 اینهمه انکار و کفران زادشان / ۱۳
- ب**
 با تائی گشت موجود از خدا / ۵۸
 با تو دیوار است و با ایشان درست / ۱۶۸
 با خلیل آتش گل و ریحان و ورد / ۱۱۹
 باد حمال سلیمانی شود / ۱۵۰
 باد را دیدی که با عادان چه کرد / ۱۹۶
 باد قهرست و بلای شمع کش / ۸۰
 بار برگیرند چون آمد عَرَج / ۱۸۱
 باز آمد او به هوش اندر دعا / ۱۹۴
 باز آن ابلیس بحث آغاز کرد / ۵۵
 باز آن جان چونکه محو عشق گشت /
- ۱۸۲
 باز آید جانِ هر یک در بدن / ۱۶۶
 باز از یادش رود توبه و انین / ۷۰
 باز اندر خاطرش این فکر جست / ۸۲
 باز باش ای باب رحمت تا ابد / ۲۵۰
 با زبان شَطَّاهُ شکر خدا / ۱۸۲
 با زبان گرچه که تهمت می‌نهند / ۱۵۷
 باز عیسی چون شفاعت کرد حق / ۴۴
 باز کافر خورد شربت از صدید / ۹۱
 باز کرد از رطب و یابس حق نورد / ۱۰۲
 باز گفתי جان ما در قبض کن / ۱۵
 باز گونه رفت خواهی همچنین / ۲۳۹
 باز واللّیل است ستاری او / ۲۳۵
 باز وحی آمده که در آتش فکن / ۱۳۷
 باش تا روزی که آن فکر و خیال / ۲۴۴
 با فراقت کافران رانیست تاب / ۲۲۴
 باقیات الصالحات آمد کریم / ۱۰۵
 بانگ حق اندر حجاب و بی حجاب / ۱۷۳
 بانگ می‌آید زغیرت بر شجر / ۲۲۰
 با وجود زال ناید انحلال / ۲۲۷
 با هوا و آرزو کم باش دوست / ۱۶۱
 بحث املاک زمین با کبریا / ۵
 بحر تلخ و بحر شیرین در جهان / ۱۹۸
 بحر تن ز بحر دل برهم زنان / ۱۹۸
 بحر جان‌افزا و بحر پُر حَزَج / ۱۹۸

- بحر را گویم که هین پر نار شو / ۱۱۹
 بحر را نیمیش شیرین چون شکر / ۱۹۸
 بد عمر را نام اینجا بُت پرست / ۶۵
 بدگمان بردیم و کن ما را حلال / ۱۸۳
 بر برون که چو زد نور صمد / ۶۲
 بر تو خندید آنکه گفتت این دواست / ۵۵
 بر تو گر پیدا شدی زو عیب و شین / ۱۷۴
 برجهد آن کشته ز آسایش زجا / ۱۲
 بر چنین گلزار دامن مکشید / ۱۸۶
 بر دروغان جمع می آید دروغ / ۱۲۶
 بر دهان و بر دلش قفلست و بند / ۱۷۵
 بر سر ملک جمالش داد حق / ۸۳
 بر فلک پرهاست ز اشجار وفا / ۹۱
 برق را خُو یَخْطُفُ الأبصار دان / ۴
 بر گروه عاد صرصر می کند / ۱۹۶
 برگها چون شاخ را بشکافتند / ۱۸۲
 بر مثال دایره تعویذ هود / ۲۱۳
 بُسْکُلُ این حبلی که حرص است و حسد /
 ۲۵۰
 بس که کردید از جفا بر جای من / ۵۹
 بعد از آن بر رو بر آن امرود بُن / ۱۵
 بعد از آن قُوت نماند، افتاد پیش / ۱۹۷
 بعد از آن گفتش بدان در مملکه / ۲۲
 بعد از آن یا حسرتا شد یا عباد / ۱۵۶
- بعد از آن یمشی سوتاً مُستقیم / ۲۱۱
 بکشمش یا خود دهم او را عذاب / ۱۳۴
 بگذر از ظنّ خطای بدگمان / ۱۸۳
 بگذران از جان ما سوء القضا / ۲۸
 بل مکان و لامکان در حکم او / ۱۷۷
 بندگی او به از سلطانی است / ۵۴
 بنده خود خواند احمد در رشاد / ۱۶۵
 ۱۶۷
 بوالبشر کو عَلمَ الْأَسْمَا بگ است / ۶
 بود انا الحق در لب منصور نور / ۲۲۵
 بود در انجیل نام مصطفی / ۶۴
 بو دواى چشم باشد نور ساز / ۸۸
 بو که از تأثیر جوی انگبین / ۱۷۷
 بوی پیغمبر ببرد آن شیر نر / ۸۸
 بهر این آوردمان یزدان برون / ۱۸۹
 بهر این فرمود با آن اسپه او / ۱۴
 بهر این فرمود حق عَزَّ وَ جَلَّ / ۴۵
 بهر این فرمود رَحْمَن ای پسر / ۱۹۹
 بهر این لفظ آلت مُستبین / ۶۵
 بهر این مؤمن همی گوید ز بیم / ۲
 بهر سوگندان که ایمان جُنَّتی است / ۲۰۴
 بهر طفلان حق زمین را مهّد خواند / ۲۲۴
 بهر نقصان بدن آمد قَرَج / ۱۸۱
 بی حس و بی گوش و بی فکر شود /

- بی ز تغییری که لا شرقیة / ۱۲۷
 بی ز دستی دستها بافد همی / ۲۸
 بی سبب مر بحر را بشکافتند / ۷۸
 بین ایدی خَلْفهم سَدَّأ مَباش / ۱۵۴
 بین ایدی سَدَّ و سوی خَلف سد / ۱۵۴
- پ**
 پاره پاره کرد ساعدهای خویش / ۸۵
 پاسبان من عنایات ویست / ۱۱۵
 پای خود واپس کشیده می گرفت / ۷۲
 پَرزنان آمِن ز رَجع سرنگون / ۱۹
 پَر طاووست مبین و پای بین / ۲۱۳
 پرورد در آتش ابراهیم را / ۱۱۸
 پس ازین فرمود حق در والضحی / ۲۳۶
 پس بخوان قاموا کُسالی از نُبی / ۴۰
 پس بدان کاب مبارک ز آسمان / ۱۸۴
 پس بشر فرمود خود را مثلکم / ۱۰۸
 پس بود ظلمات بعضی فوق بعض / ۱۲۸
 پس بنه بر جای هر دم را عوض / ۲۴۱
 پس بنی آدم مکرم کی بدی / ۱۰۰
 پس چرا شش روز آن را آفرید / ۱۲۳
 پس چرا شش روز آن را درکشید / ۵۸
 پس چو کافر دید کو در داد و جود / ۲۲۴
 پس چه عزت باشدت ای نادره / ۲۱۹
 پس خضر کشتی برای این شکست / ۱۰۷
- پس ره پند و نصیحت بسته شد / ۱۴۵
 پس ز پس می بیند او تا اصل اصل / ۱۵۸
 پنج وقت آمد نماز و رهنمون / ۲۱۶
 پیش آب و پس هم آب با مدد / ۱۵۴
 پیش از آن کایام پیری در رسد / ۲۴۹
 پیش ازیشان ما همه یکسان بُدیم / ۲۳
 پیش او بررُست از روی زمین / ۱۰۹
 پیش او گوساله بریان آوری / ۸۲
 پیش بی حد هرچه محدودست، لاست /
 ۱۴۱
 پیش بینا شد خموشی نفع تو / ۶۸
 پیش بینایان خبر گفتن خطاست / ۶۸
 پیش تو که بس گرانست و جماد / ۱۴۹
 پیش تو گرد آوریم اجزاش را / ۲۵
 پیش چوگانهای حکم کن فکان / ۱۴
 پیک اگرچه در زمین چابک تکبست /
 ۱۰۰
 پیل خود چه بود که سه مرغ پران / ۲۴۷
 پس جزای آنکه دید او را معین / ۸۶
 پس ره پند و نصیحت بسته شد / ۳۹
 پس زیادت‌ها درونِ نقص هاست / ۳۷
 پس عدم گردم عدم چون ارغنون / ۱۹
 پس قیامت نقد حال تو بود / ۹۳
 پس کُلوا از بهر دام شهوتست / ۵۷
 پس لَهُ الخلق و له الامرش بدان / ۵۸

- پس همه دانسته‌اند آن را یقین / ۵۹
 پس یقین شد که تُعِزُّ مَنْ تَشَا / ۲۹
- ت
 تا ابد هرچه بُود او پیش پیش / ۶
 تا إِلَیه یَصْعَدُ أَطْيَابُ الْکَلِیم / ۱۵۲
 تا ببینی جامعیم را تمام / ۲۶
 تا بر آن اَمّت ز حکم مرگ و درد / ۲۳۵
 تا بگفتی جبرئیلش هین مکن / ۱۵
 تا بگوید چون ز چاه آیی به بام / ۸۴
 تا به ظاهر مثلکم باشد بشر / ۱۰۸
 تا به نام احمد از یَسْتَفْتِحُونَ / ۱۳
 تا به هم در مرجها بازی کنیم / ۸۳
 تا بیامد آیت و آگاه کرد / ۲۱۳
 تا تو بستیزی، ستیزند ای حرون / ۱۴۵
 تا تو بودی آدمی دیو از پیت / ۲۰۵
 تا ج کز مناست بر فرق سرت / ۱۰۰
 تا چنان نومید شد جانشان ز نور / ۲۰۶
 تا حلیمی زمین شد جمله قهر / ۱۴۰
 تا خوشت ناید مُقَالَ آن امین / ۴۹
 تا دلش را شرح آن سازد ضیا / ۲۳۷
 تا رسی اندر نفوس زوَجّت / ۲۲۷
 تا رهی زین جادوی و زین قلق / ۲۵۲
 تا ز چونی غسل ناری تو تمام / ۲۰۱
 تا ز راه خاتم پیغامبران / ۱۵۷
- تا ز زخم لَحْتَ گاوی خوش شوم / ۱۲
 تا ز زخم لَحْتَ یابم من حیات / ۱۲
 تا سَقَاهُمْ رَبِّهْم آید خطاب / ۲۲۲
 تا سلیمان گفت کان هدهد اگر / ۱۳۴
 تا سه شب خامش کن از نیک و بدت / ۳۱
 تا قیامت تُف بَرُو بارد ز رب / ۲۴۹
 تا که خوفت زاید از ذات الشمال / ۱۰۴
 تا که ما یَنْطِقُ مُحَمَّدٌ عَنْ هُوَ / ۱۹۱
 تا که یهلک من هَلک عَنْ بَیْتِنَ / ۷۱
 تا مشرّف گردی از نون والقلم / ۲۱۲
 تا نخوانی لا و الاّ الله را / ۱۷۸
 تا نزاید بخت تو فرزند نو / ۹۷
 تا نفختُ فیه من روحی ترا / ۹۶
 تا هم ایشان از خسیسی خاستند / ۱۱
 تا همه زان خوش علف فربه شوند / ۹۴
 تخت دل معمور شد پاک از هوا / ۱۱۱
 ترک آن کن که درازست آن سخن / ۱۵
 تَعْرِجُ الزَّوْجِ الیه و الملک / ۲۱۵
 تفرقه در روح حیوانی بود / ۵۱
 تن ز جان و جان ز تن مستور نیست / ۱۰۲
 تن مبین و آن مکن کان بُکْم و صُم / ۴۵
 ۱۸۴
 تو انا ربُّ همی گویی به عام / ۲۲۶
 تو بفرمودی که حق را یاد کن / ۱۴۶
 تو بگویی فال بد چون می‌زنی؟ / ۱۵۵

- تو بمانی با فغان اندر لَحَد / ۱۲۰
 توبه کن مردانه سر آور به ره / ۲۴۲
 تو حریصی بر رشاد مهتران / ۲۲۶
 تو خلیل وقتی ای خورشید هاش / ۲۶
 تو دو قلّه نیستی یک قلّه‌ای / ۱۳۲
 تو روا داری که این نامه مهین / ۲۱۴
 تو ز اَوْفُوا بِالْعُقُودِش دست شو / ۴۱، ۴۴
 تو ز قرآن باز خوان تفسیر بیت / ۶۹
 تو ز کَرَمَنایِ آدم شهی / ۱۰۱
 تو عَذَابُ الْخِزْيِ بشنو از نبی / ۱۷۱
 تو کم از مرغی مَبَاش اندر نشید / ۱۵۴
 تو همان دیدی که ابلیس لعین / ۵۴، ۱۶۳
 تو همی‌گیری پناه از من به حق / ۱۰۹
 تیره کردی، زنگ دادی در نهاد / ۴۲
 تیغ لا در قتل غیر حق براند / ۱۷۸

ج

- جادوان فرعون را گفتند بیست / ۱۳۱
 جادوی‌ها راهمه یک لقمه کرد / ۶۱
 جاده باشد بحر ز اسرائیلیان / ۷۸
 جان بده از بهر این جام ای پسر / ۱۴۳
 جان داوود از شعاعش گرم شد / ۱۴۹
 جان فدای تو کنم در انتهای / ۷۲
 جانهای خلق پیش از دست و پا / ۸
 جاهدوا فینا بگفت آن شهریار / ۱۴۳
- ج
- جانبانی را بر آستن بسته‌ای / ۸۲
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد / ۶۳
 جد طلب آسیب او ای ذوفنون / ۲۰۱
 جذب یک راهه صراط آلمُسْتَقِیم / ۲
 جز سه کس که حَقِّدِ ایشان چیره شد / ۱۶۹
 جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای / ۳۰
 جز مگر مفتاح خاص آید زدوست / ۱۶۷
 جز نفختُ کان ز وهاب آمدست / ۹۶
 جمله اجزا در تحرک در سکون / ۱۹
 جنتی از نار است، کی ماند به نار / ۱۹۸
 جمله دانایان همین گفته همین / ۱۲۱
 جمله عالم خود عرض بودند تا / ۲۲۱
 جمله عالم خود مستح آمدند / ۹۹
 جمله کف‌ها در دعا افراخته / ۶۲
 جمله می‌گویند اندر چین به جد / ۲۵۱
 جنتان و انستان و اهل کار / ۱۰۲
 جوشش و افزونی زر در زکات / ۱۴۲
 جوی شیر و جوی شهد جاودان / ۱۷۷

چ

- چار جوی جَنّت اندر حکم ماست / ۲۲۲
 چار کس بردند تا سوی وثاق / ۲۲۰
 چار وصف تن چو مرغان خلیل / ۲۶
 چاره نبُود هم جهان را از چمین / ۲۱۱

- چاه شد بر وی بدان بانگ جلیل / ۱۱۹
چشم بندی بُد عجب بر دیده‌ها / ۱۵۲،
۲۱۹
چشم ظاهر ضابط جلیه بشر / ۱۹۴
چشم ما زاغش شده پر زخم زاغ / ۱۹۴
چشم‌ها و گوش‌ها را بسته‌اند / ۳، ۱۷۵
چند دعوی و دم و باد و بروت / ۱۴۲
چند صنعت رفت ای انکار تا / ۲۲۱
چون بیازی عقل در عشق صمد / ۵۴
چون بتابد تف آن خورشید خشم / ۶۲،
۲۴۴
چون برآمد موسی از اقصای دشت / ۶۲
چون بگردانید ناگه پوستین / ۱۹۶
چون به آخر فرد خواهم ماندن / ۱۱۱
چون به امر اِهْبِطُوا بندی شدند / ۸
چون به مرغانت فرستادست حق / ۱۳۴
چون پی یسکن الیهاش آفرید / ۶۷
چون تَمَتُّوا مَوْتَ گفت ای صادقین / ۱۳،
۲۰۸
چون توگوشی او زبان نی جنس تو / ۶۸
چون حقت داد آن ریاضت شکرکن / ۱۵
چون خدا سوگند را خواند سپر / ۲۰۴
چون خدا فرمود ره را راه من / ۵۳
چون خَلَقْنَاکُمْ شنودی مِن تُراب / ۱۲۲،
۱۵۲
چون خلیل از آسمان هفتمین / ۴۹
چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای / ۱۱۹
چون در افکندت درین آلوده رود / ۲۵۱
چون در آن خم افتد و گویش قُم / ۱۷
چون دل آن شاه زیشان خون بود / ۷۱
چون دوایت می‌فزاید درد پس / ۲۲۶
چون رفیقی وسوسه بدخواه را / ۱۴
چون رهاکردی هوا از بیم حق / ۲۲۸
چون ز دست زخم بر مظلوم رُست / ۱۷۴
چون ز عطر وحی کز گشتند و گم / ۱۵۴
چون ز غیبت و اکل لَحْم مردمان / ۱۸۳
چون زمین دانیش دانا وقت خَسف / ۱۴۰
چون سفیهان راست این کار و کیا / ۳۵
چون سُقُوا مَاءَ حَمِيمًا قَطَطَتْ / ۱۷۷
چون سلیمان از خدا بشاش بود / ۱۳۳
چون سلیمان باش بی‌وسواس و ریو /
۱۵۰
چون سلیمان شوکه تا دیوان تو / ۱۵۰
چون سلیمان کز سوی حضرت بتاخت /
۱۳۴
چون شد آدم مظهر وحی و ودا / ۶
چون شدی بیخود هر آنچه توکنی / ۷۰
چون شدی در خوی دیوی استوار / ۲۰۵
چون شکافم آسمان را در ظهور / ۲۱۰
چون شکستی سر رود آبش به اصل /

- ۱۵۸ چونکه درمانی به غرقاب فنا / ۵۶
- چون شما بسته همین خواب و خورید / چونکه سَدِ پیش و سَدِ پس نماند / ۱۵۴
- ۱۲۹ چون سفیهان راست این کار و کیا / ۳۴
- چون شما تاریک بودم در نهاد / ۱۰۸
- چون عبادت بود مقصود از بشر / ۱۸۹
- چون عتاب اِهْبَطُوا انگيختند / ۹
- چون عصا شد آلت جنگ و نفیر / ۱۱۷
- چون عصای موسی اینجا مار شد / ۱۱۴
- چون قریش از گفت او حاضر شدند / ۷۲
- چون قیامت کوهها را بر کند / ۲۴۴
- چون کتاب الله بیامدم بر آن / ۴۶، ۱۳۲
- چونک مستغنی شد او طاعی شود / ۲۴۰
- چون کنی از خلد در دوزخ قرار / ۲۰۵
- چونکه اسماعیل در جویش فتاد / ۱۵۹
- چونکه اعمی طالب حق آمدست / ۲۲۶
- چونکه اَوْحَى الرَّبُّ إِلَى النَّحْلِ آمدست / ۹۷
- چونکه بلقیس از دل و جان عزم کرد / ۱۳۶
- چونکه بی این شُرب کم داری سکون / ۲۲۱
- چونکه پزید از دهانش حمدِ حق / ۲۵۱
- چونکه چشمش را گشاید امر قُم / ۲۱۷
- چونکه حاکم این کند اندر گرین / ۲۳۹
- چونکه حیران گشتی و گیج و فنا / ۲
- چونکه در عهد خدا کردی وفا / ۹
- چونکه کرد ابلیس خوبا سروری / ۱۶۳
- چونکه موصوفی به اوصاف جلیل / ۱۱۹
- چون مبدل می کند او سیئات / ۱۳۰
- چون محمد پاک شد زین نار و دود / ۱۴
- چون مرا سوی اجل عشق و هواست / ۲۲
- چون مستبح مرده یی هر چیز را / ۹۹
- چون ملایک گو که لَا عِلْمَ لَنَا / ۷
- چون ملایک گوی لَا عِلْمَ لَنَا / ۷
- چون ملایک مانع آن می شدند / ۵
- چون ملک انوارِ حق در وی بیافت / ۷
- چون مه نو یا سه روزه یاکه بدر / ۱۵۱
- چون نبودش آن، فدایِ آن نشد / ۸
- چون نجس خواندست کافر را خدا / ۷۳
- چون نخواهی من کفیلَم مر ترا / ۱۹۳
- چون نشان راست گویند و شبیه / ۲
- چون نفعتُ بودم از لطف خدا / ۹۵
- چون نکرد آن کار مزدش هست لا / ۱۹۴
- چون نمیرد پیش او کز امر کُن / ۱۵
- چون یَدُ الله قَوْقَ ایدیهم بود / ۱۸۰
- چون یُجَبُّونَ بخواندی در نُبی / ۴۳
- چون یَقِرُّ المرءُ آمد من اخیه / ۲۲۷
- چه عجب که مرغ گردد مستِ او / ۱۵۰

حق معیت گفت و دل را مهر کرد / ۱۷۸

حق ندارد خاصگان را در کمون / ۲۲۱

حق نه قادر بود بر خلق فلک / ۵۸

حق همی گوید که ای مغرور کور / ۶۲

حکم خذها لا تخف دادت خدا / ۱۱۴

حلقِ بیریده خورد شربت ولی / ۳۷

حمیتی بُد جاهلیت در دماغ / ۱۸۱

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ / ۱۸

خ

خاصه این باده که از خمِ بلیست / ۶۵

خاصه تقلید چنین بی حاصلان / ۴۹

خاکِ آدم چونکه شد چالاکِ حق / ۷

خاک را و نطفه را و مضغه را / ۱۲۲

خاک قارون را چو فرمان در رسید / ۱۴۰

خاک قارون را چو ماری در کشد / ۱۴۰

خانه‌ها سازد پر از حلوی تر / ۹۷

ختم کرده قهر حق بر دیده‌ها / ۴

خدمت او خدمت حق کردن است / ۳۹

خر نخواندت اسب خواندت ذوالجلال / ۵۲

خضم هر شیر آمد و هر روبه او / ۱۴۱

خضر کشتی را برای آن شکست / ۱۰۷

خفتگانی کز خدا بُد کارشان / ۱۰۳

خفته می‌بیند عطش‌های شدید / ۱۸۵

خَلِئْتُمْ سُخْرِيَّاهُ اهل السمو / ۱۲۵

چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز / ۶۲

چه کشید از کیمیا قارون بین / ۱۴۰

ح

حاضر آمد تخت بلقیس آن زمان / ۱۳۶

حَاكَمْتَ وَيَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ / ۳۰

حال ایشان از نبی خوان ای حریص / ۱۸۷

حال عارف این بود بی خواب هم / ۱۰۳

حَبَدًا ارواح اخوانِ ثقات / ۲۰۹

حَتَّىٰ اِذَا مَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ بگو / ۸۹

حُجَّتْش اینست، گوید هر دمی / ۱۷۵

حرف ظرف آمد درو معنی چو آب / ۹۰

حِسِّها و عقلهاشان در درون / ۱۵۶

حق پی شیطان بدین سان زد مَثَل / ۷۲

حق تعالی داد میزان را زبان / ۱۹۷

حق تعالی فخر آورد از وفا / ۷۶

حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد / ۱۸

حق تعالی گفت کین کسب جهان / ۴۷

حق چو سیما را مُعَرَّف خوانده است /

۱۸۲، ۲۰۰

حَقِّ ذَاتِ پَاكِ اللهُ الصَّمَد / ۲۵۰

حق زهر جنسی چو زوجین آفرید / ۱۸۹

حق فرستاد انبیاء را بهر این / ۲۳

حق قدم بر وئی نهد از لامکان / ۱۴

حق محیط جمله آمد ای پسر / ۳۹

- خَلَقَهُمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ / ۱۵۳
 خلق بخشید او عصای عدل را / ۶۱
 خلق چون یونس مُسَبِّح آمدند / ۱۶۰
 خواست یاری گفت چون بیرون روی / ۸۶
 دایما خاقانِ ماکردست طو / ۱۶۷
 دست او را حق چو دست خویش خواند / ۱۸۰
 دست بر بالای دستست ای فتی / ۱۸۰
 دست بر کافر گواهی می دهد / ۱۵۷
 دست و پا بدهد گواهی با بیان / ۱۵۷
 دست و پا شاهد شوندت ای رهی / ۱۵۷
 دستِ تو از اهلِ آن بیعت شود / ۱۸۰
 دست حق باید مر آنرا ای فلان / ۱۴
 دست شد بالای دست این تاکجا / ۸۷
 ۱۹۴
 دست کورانه به جبلُ الله زن / ۳۴
 دست مزدی می نخواهیم از کسی / ۸۱
 دست من بنمود برگردون هنر / ۱۹۵
 دست و پای او جماد و جان او / ۱۵۷
 دشمنی آن دل از روز الست / ۶۶
 در الست آن کو چنین خوابی ندید / ۶۶
 در چنان روی خبیث عاصیه / ۲۴۰
 در حق تو آهنست آن و رُخام / ۱۴۹
 در خلاص او یکی خوابی بین / ۸۶
 در درون سینه نَفَاثاتِ اوست / ۲۵۲
 در روش یمشی مکتباً خود چرا / ۲۱۱
 در زمان برجست کای خویشان و دّاع / ۱۶۹
 در زمان پیش آید آن دوزخ گلو / ۵۲
 خواجه را از چشم ابلیس لعین / ۱۶۴
 خواند مزمل نبی را زین سبب / ۲۱۷
 خود بگفتی کاین گناه از نفس بود / ۵۶
 خود ز بیم این دم بی منتها / ۱۴۷
 خود کرا زهره بدی تا او ز خود / ۲۰
 خود مگیر این معجز چون آفتاب / ۲۸
 خود ملایک نیز ناهمتا بدند / ۱۵۸، ۲۳۳
 خود همینجا نامه خود را ببین / ۲۱۴
 خوش کند دلشان که اَصْلَحَ بِالْهَمِّ / ۱۷۶
 خَوْفٌ وَ جُوعٌ وَ نَقِصُ اَمْوَالٍ وَ بَدَنٍ / ۱۸
 خوی با حق ساختی چون انگبین / ۴۹
 د
 داد حق اهل سبا را بس فراغ / ۱۵۱
 داد خود از کس نخواهم جز مگر / ۱۸۵
 دادشان چندان ضیاع و باغ و راغ / ۱۵۱
 داد مر فرعون را صد ملک و مال / ۲۲۵
 دامن او گیر، کو دادت عصا / ۱۱۷
 دانه کمتر خور مکن چندین رَفو / ۵۷
 دانه مردان مرا شیرین شدست / ۳۷

- در شهیدان یُزْزَقُونَ فرمود حق / ۳۷
 درفتادند از لَتَحْنُ الصَّافُونَ / ۱۶۱
 در قضا یعقوب چون بنهاد سر / ۸۸
 در قیامت شمس و مه معزول شد / ۲۲۰
 در کَفَش بنهند نامه بُخل و جود / ۲۱۴
 در گمان افتاد جان انبیاء / ۸۹
 در ضرورت هست هر مُردار پاک / ۲۰
 در ضعیفی تو مرا با بیل گیر / ۲۴۷
 در مثال قصه و فال شماسست / ۱۵۵
 در معاصی قبضِها دلگیر شد / ۱۱۷
 در میان قوم موسی چند کس / ۱۱
 در نبی آورد جبریل امین / ۵۹
 در نبی انداز اهل غفلتست / ۷۱
 در نبی اِنْ اِسْتَطَعْتُمْ فَنَقُذُوا / ۲۰۰
 در نبی بشنو بیانش از خدا / ۱۴۸
 در نبی شارکهُم گفتست حق / ۹۹
 در نبی فرمود کای قوم یهود / ۲۰۷
 در نبی فرمود کین قرآن زد / ۵
 در نظرها چرخ بس کهنه و قدید / ۱۸۴
 در نگر در شرح دل در اندرون / ۲۰۱،
 ۲۳۷
 دُمِ گاو کشته بر مقتول زن / ۱۲
 دم مزن سه روز اندر گفتگو / ۳۱
 دوزخی که پوست باشد دوستش / ۳۸
 ده چراغ ار حاضر آید در مکان / ۱۶
 دید بر پشت عیال بولهب / ۲۴۹
 دید زاغی زاغ مُرده در دهان / ۴۲
 دید شیطان از ملائک اسپهی / ۷۲
 دید طین آدم و دینش ندید / ۱۶۳
 دیر گیرد سخت گیرد رحمتش / ۲۳۶
 دیدن آن بند احمد را رسد / ۲۵۰
 دیو بر شبه سلیمان کرد ایست / ۱۳۴
 دیو چون عاجز شود در افتتان / ۵۲
 دیو دزدانه سوی گردون رود / ۹۴
 دیو می سازد جَفَانِ کَالْجَوَاب / ۱۵۰
 دیو و مردم را مُلقّن یک خداست / ۲۴
 دیو یکدم کُز رود از مکر و رزق / ۹۴
 ذ
 ذره‌یی گر جهدِ تو افزون بود / ۲۴۳
 ذوق طاعت گشت جوی انگبین / ۱۷۷
 ز
 راجعُون گفت و رُجوع این سان بود / ۱۹
 رَبِّ اَوْزَعْنِی لِشُکْرِ مَا اَرَى / ۱۳۴
 رَبَّنَا اِنَّا ظَلَمْنَا، سهو رفت / ۵۶
 ربنا اَنَا ظَلَمْنَا كُفْتُ و آه / ۵۶
 رَبَّنَا اَنَا ظَلَمْنَا كُفْتُ و بس / ۵۶
 رب هب لی از سلیمان آمدست / ۱۶۲
 رجف کرد اندر هلاک هر دَعِی / ۸۱

- رحمت او سابق است از قهر او / ۲۲۷
 رحمتی افشان برایشان هم کنون / ۱۵۶
 رحم کرد این گرگ وز عذر لَبَقُ / ۸۴
 رخت خود را من ز ره برداشتم / ۶۹
 رخت عقلت با توست و عاقلی / ۷۳
 رشته یکتا شد غلط کم شو کنون / ۱۵
 رفت از وی جنبش طبع و سکون / ۱۹
 رفت موسی کاتش آرد او به دست / ۱۱۲
 رمز نَسَخْ آیهٔ او نَسِهَا / ۱۴
 رنگِ باقی صِبْغَةُ الله است و بس / ۱۷
 رنگ رنگ توست صباغم تویی / ۵۵
 رو اَشِدَّاءُ عَلَى الْکُفَّارِ باش / ۱۸۲
 روح آنکس کو به هنگام السب / ۶۵
 روح چون مِنْ امر ربّی مُخْتَفِیست / ۱۰۲
 روح را از عرش آرد در حطیم / ۸۵
 روح کی گشتی فدای آن دمی / ۱۰۹
 روح‌های منبسط را تن کند / ۱۶۶
 روزگارم رفت زینگون حالها / ۴۲
 روز محشر هر نهان پیدا شود / ۲۳۰
 روز محشر هشت بینی حاملانش / ۲۱۴
 روشنی خانه باشی همچو شمع / ۷۴
 روکزین جو بر نیایی تا ابد / ۲۵۰
 رو نُعِمَرَه نُنْکِسُهُ بخوان / ۱۵۷
 رونقت را روز روزافزون کنم / ۹۴
 رو و سر در جامه‌ها پیچیده‌اید / ۲۱۶
- رو یَدُ الله فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ تو باش / ۱۸۰
 روی زرد و پای سست و دل سبک / ۱۸۷
 روی نفس مطمئنّه در جسد / ۲۳۴
- ز
 ز اجْنَحُ نور ثلاث او رباع / ۱۵۱
 زادمی که بود بی مثل و ندید / ۱۶۳
 ز امر حق و ابکوا کثیراً خوانده‌ای / ۷۴
 زان بود جنس بشر پیغمبران / ۱۰۸
 زان بیاورد اولیا را بر زمین / ۱۲۱
 زان تغافل کن چو داعی رهی / ۴۴
 زان زنان مصر جامی خورده‌اند / ۸۶
 زان سبب آدم بُود مسجودشان / ۸
 ز آن سبب فرمود یزدان وَالضَّحٰی / ۲۳۶
 زانک انسان در غنا طاغی شود / ۲۴۰
 زانک گفتندش که فرمان آن تست / ۶۱
 زانکه از قرآن بسی گمره شدند / ۵
 ز آنکه اِسْتِفْهَام اثباتیست این / ۶۵
 زانکه بر مرصاد حق و اندر کمین / ۲۳۲
 زانکه بی شکری بود شوم و شنار / ۹۱
 زانکه زادو کُمُ خبالا گفت حق / ۷۳
 زانکه شاکر را زیادت وعده است / ۹۱
- ۲۴۱
 ز آنکه کز منّا شد آدم ز اختیار / ۱۰۱
 زانکه ما یَنْطِیْقُ رَسُوْلُ الْبَهِوٰی / ۱۹۲

- زانکه وافى بود آن خاتونِ راد / ۱۱۰
 ز آن محمد شافع هر داغ بود / ۱۹۳
 زان نشان با والد یحیی بگفت / ۳۱
 زشت گرداند به جادویی عدو / ۱۳
 زلت آدم از اشکم بود و باه / ۷، ۲۲۵
 زنده شد کشته ز زخمِ دُمِ گاو / ۱۲
 زورِ جان کوه کن شقِ حجر / ۱۹۵
 زهره‌یی کز بهره حق بردرد / ۳۷
 زین پلیدی بدهد و پاکی برد / ۴۱، ۱۴۵
 زین دکان با میکاسان برتر آ / ۷۵
 زین دوره گرچه بجز تو عزم نیست / ۱۴۸
 زین سبب بد کاهل محنت شاگرد / ۲۴۰
 زین سبب فرمود استثنا کنید / ۱۰۴
 زین سبب فرمود حق صلوا علیه / ۱۴۷
 زین طلب بنده به کوی تو رسید / ۱۱۰
 زُئِنَ لِلنَّاسِ حق آراستست / ۲۸
- س
- ساحران را نه که فرعون لعین / ۱۱۶
 سالها گوید خدا آن نانِ خواه / ۲۰۷
 سایه خواب آرد ترا همچون سَمَر / ۱۹۵
 سبح لله هست اشتابشان / ۲۰۶
 سجده آمد کندنِ خشتِ لَزَب / ۲۴۱
 سجده گاه لامکانی در کلان / ۱۶۴
 سحر را با معجزه کرده قیاس / ۱۱۵
- سحرهای ساحران دان جمله را / ۶۱
 سخت تر افشرده‌ام در شر قدم / ۲۴۵
 سر بسر گوش است و چشم است این نبی
 ۷۴ /
 سر کشد گوش محمد در سخن / ۷۴
 سَعْيُكُمْ شَتَّى تَنَاقُضُ اندرید / ۲۳۵
 سقف گردون کو چنین دایم بود / ۸۹
 سنگ‌ها و کافران سنگ دل / ۴
 سیئات را مبدل کرد حق / ۱۳۱
 سیرگشتی سیرگوید نه هنوز / ۱۸۶
 سیصد و نه سال آن اصحاب کهف / ۱۰۴
 سیلش اندر بَرَم در مَعْرَکَه / ۲۲
- ش
- شاه آمد تا ببیند واقعه / ۱۲۱
 شاه دین را منگر ای نادان به طین / ۱۶۳
 شاه عادل چون قرین او شود / ۱۲۷
 شاه لا تأسوا علی ما فاتکم / ۲۰۳
 شاه ما خود هیچ فرزندی نژاد / ۲۵۱
 شب ز زندان بی خبر زندانیان / ۱۰۳
 شد درخت کز مقوم حق نما / ۹۱
 شد صغیر باز جان در مرج دین / ۵۰
 شربتی خوردم ز الله اشتري / ۷۵
 شرط مَنْ جاءَ بِالْحَسَنِ نى کردندست / ۵۳
 شکر حق را کان دعا مردود شد / ۲۳

- شکر قدرت قدرتت افزون کند / ۹۱
 صد هزاران مرغ پرهاشان شکست / ۱۸۷
 شمع حق را پف کنی تو ای عجز / ۲۰۷
 صد هزاران نیزه فرعون را / ۱۳۱
 شوره‌ام را سبزه‌ای پیدا شود / ۱۹۳
 صرصری بر عاد قتالی شده / ۱۵۰
 شو قلیلُ النَّومِ مِمَّا يَهْجَعُونَ / ۱۸۸
 صورت از بی صورتی آمد برون / ۱۹
 شیر ده ای مادر موسی ورا / ۱۳۷
 صورتش را جنس می‌بینند انام / ۱۲۴
 صورتی کردت درون جسم او / ۲۸

ص

- صَارَ ذَكَاً مِنْهُ وَانْشَقَّ الْجَبَلُ / ۶۳
 صبر را با حق قرین کرد ای فلان / ۲۴۶
 طبل باز من ندای ارجعی / ۲۳۴
 صبر شیر اندر میان فرث و خون / ۹۷
 طهراً بیتی بیان پاکی است / ۱۶
 صبر کن بر کار خضری بی نفاق / ۱۰۶
 طیبات آید به سوی طیبین / ۱۲۵
 صِبْغَةُ اللَّهِ گاه پوشیده کند / ۱۷
 ظ طَبْلُ اللَّهِ نام آن رنگ لطیف / ۱۷
 ظَنِّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ خوانده‌ای / ۱۹۴
 صِبْغَةُ اللَّهِ هست خُم رنگ هو / ۱۷
 ظَنُّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ خوانده‌ای / ۱۹۴
 صحن ارض الله واسع آمده / ۱۶۵
 صحن خانه پر زخون شد، زن نگون /
 صحن خانه پر زخون شد، زن نگون /

۱۹۱

- صدق جان دادن بود هین سابقوا / ۱۴۵
 عاد را آن باد ز استکبار بود / ۱۹۶
 عاد را تو باد دادی در جهان / ۱۹۵
 عاد را تو باد دادی در جهان / ۱۹۵
 عالمی را لقمه کرد و درکشید / ۱۸۶
 عاشق آئینه باشد روی خوب / ۱۲۲
 عاشق رنجست نادان تا ابد / ۲۳۴
 عرش معدن گاه داد و معدلت / ۱۷۷
 عَرُوةُ الْوَثْقِي است این ترک هوا / ۲۵
 عزت آن اوست و آن بندگانش / ۲۰۸
 صَدَقُواهُمْ بُدُوْرُ زَاهِرِهِ / ۲۲۵
 صد هزاران شهر را خشم شهان / ۵۴
 صد هزاران طفل کشت آن کینه کش /
 صد هزاران طفل کشت او بی‌گناه / ۱۳۷

- عشق جانِ طور آمد عاشقا / ۶۳
 عصمت یا نارکونی باردأ / ۱۱۸
 عفو کن تا عفو یابی در جزا / ۲۴۳
 عفو ها گفته ثنایی عفو تو / ۱۲۱
 عقل جزوی گاه چیز گه نگون / ۱۹۱
 عقل را با عقلِ یاری یار کن / ۱۷۳
 عقل قربان کن به پیش مصطفی / ۷۷
 عقل کل را گفت ما زاعِ البَصَر / ۱۹۳
 عقل کی ماند چو باشد سرِ ده او / ۱۴۱
 علّت ابلیس انا خیری بُدست / ۱۶۳
 عَلَّمَ الْأَسْمَاءِ بُد آدم را امام / ۶
 عَلَّمَ الْإِنْسَانَ خَمِ طغرایِ ماست / ۲۴۰
 علم اندر نور چون فرغده شد / ۱۱۱
 علم بودش چون نبودش عشق دین / ۱۶۴

ق

- قاصراتُ الطرفِ باشد ذوق جان / ۱۵۹
 قبله از دل ساخت آمد در دعا / ۱۹۴
 قدر فندق افکنم بُندق حریق / ۲۴۷
 قدر هر روزی ز عمر مردکار / ۲۱۵
 قدرِ همت باشد آن جهد و دعا / ۱۹۴
 قفل بر دلهایِ ما بنهاد حق / ۴
 قفلهایِ ناگشاده مانده بود / ۱۷۹
 قُلْ أَعُوذُتْ خواند باید کای آخِذ / ۲۵۲
 قل تعالوا قل تعالوا گفت حق / ۵۳
 قل تعالوا قل تعالوا گفت حتی / ۵۳
 قل تعالوا قل تعالوا گفت رب / ۵۳
 قُلْ تَعَالُوا كُفْتُ از جذب کرم / ۵۲
 قَوْتُ حق بود مر بایبل را / ۲۴۷
 قول إِنْ مِنْ أُمَّةٍ را یاد گیر / ۱۵۳
 قوم گفتند ار شما سَعِدِ خودیت / ۱۵۴

غ

- غرقه نوری که او لم یولدست / ۲۵۱
 غیب را ابری و آبی دیگرست / ۱۸۴

ف

- فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُوقِدْتُمْ / ۴
 فَالِقُ الْإِصْبَاحِ اسرافیل وار / ۵۱
 فَاَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ است ای گرگ پیر / ۱۴۳
 فایده دیگر که هر خشتی کزین / ۲۱۱
 فُرْقَتِي لَوْ لَمْ تَكُنْ فِي ذَا السُّكُونِ / ۱۹

- ک
کار ازین ویران شدست ای مرد خام / ۱۲۳
کاش از خاکی سفر نگزیدمی / ۲۲۴
کافران دیدند احمد را بشر / ۱۹۵
کافران کارند در نعمت جفا / ۱۲۴
کاف کافی آمد او بهر عباد / ۱۰۸
کاف و نون همچون کمند آمد جذوب / ۱۵
کان بلیس از متن طین کور و کرس / ۱۶۴
کرد فضل عشق انسان را فضول / ۱۴۸
کرد وصف مکرهاشان ذوالجلال / ۹۳
کز برای حق صحبت سالها / ۸۸
کز ضرورت هست مرداری حلال / ۲۰
کز ضرورت هست مرداری مباح / ۲۰
کز مخوان ای راست خواننده مُبین / ۶۰
کس نتاند بیش و کم کردن درو / ۹۴
کُلُّ اصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ / ۱۹۹
کَلَّ شَيْءٌ هَالِكٌ جَزْ وَجْهٍ او / ۱۴۱
كَلَّمَا هُمْ اَوْقَدُوا نَارَ الْوَعْنِ / ۴۳
کُلُّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ بَخْوَانٍ / ۱۹۹
کم ز بادی نیست شد از امرِ کُن / ۱۵
کم نمود او را و اصحاب و را / ۷۱
کو تُحَدِّثُ جَهْرَةً اَخْبَارَهَا / ۲۴۲
کو خلیلی کو برون آمد ز غار / ۴۹
کوه را گویم سبک شو همچو پشم / ۲۴۴
کوه طور از نور موسی شد برقص / ۶۲
کوه طور اندر تجلی حلق یافت / ۶۳
کوه قاف از پیش آید بهر سد / ۶۲
کو همی ترساندت هر دم ز فقر / ۲۷
کوه و مرغان هم رسایل با دمش / ۱۱۹
کوهها با تو رسایل شد شکور / ۱۴۹
کوهها بینی شده چون پشم نرم / ۲۴۴
کوهها هم لحن داوودی کند / ۱۴۹
که اخافُ اللهَ مالی منه عَوْنٌ / ۷۲
که اساطیر است و افسانه نژند / ۱۳۲
که اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ شد / ۱۸۲
که اَضَلَّ اَعْمَالَهُمْ ای کافران / ۱۷۶
که اَلَمْ نَشْرَحْ نَهْ شَرَحْتَ هست باز / ۲۳۷
که بیزم دست و پاتان از خلاف / ۱۱۶
که بُپرورد اصل ما را ذوالعطا / ۱۸۲
که بخور اینست ما را لوت و پوت / ۸۲
که بدعوی الهی شد دلیر / ۲۲۵
که بر آیم بر سر کوه مشید / ۸۰
که بلغزد کوه از چشم بدان / ۲۱۳
که بلی گفتیم و آن را ز امتحان / ۶۶
که به از من سروری دیگر بود / ۱۶۳
که پری و آدمی زندانیند / ۱۹۹
که تُحَدِّثُ حَالَهَا و اَخْبَارَهَا / ۲۴۲

که ترایاری دهم، من با تُوَم / ۷۲
 که چرا من خدمت این طین کنم / ۱۶۴
 که چنین گردست مهمانت، ببین / ۱۲۱
 که چه مقصودست نقشی ساختن / ۵
 که حملناهم علی البحر به جان / ۱۰۰
 که خورید این دانه‌ای دو مستعین / ۵۵
 که رهد از مکر تو ای مختصم / ۸۰
 که لو انزلنا کتاباً للجبیل / ۲۰۶
 که هله نعمت فزون شد شکر کو؟ / ۹۱
 که یکی را ده عوض می آیدش / ۵۳
 کی ز سنگی چشمه‌ها جوشان شدی / ۱۰
 کیست کو نشنید احوالِ ثمود / ۱۹۵
 کی سیه گردد ز آتش روی خوب / ۱۲۲
 کیف مَد الظِّل نقش اولیاست / ۱۲۹
 کی کند دل خوش به حیلتهای کَش / ۳۲

گی

گاو موسی بود قربان گشته‌یی / ۱۲
 گر پیرانیم تیر آن نه زماست / ۶۹
 گر پیرسی گبر را کین آسمان / ۱۴۴
 گر بیابد آلت فرعون او / ۱۷۴
 گر بیاغازید نصحی آشکار / ۱۵۵
 گر بترسیدی از آن فقر آفرین / ۶۰
 گر تراشکال آید در نظر / ۱۹۵
 گر تو آدم زاده‌ای چون او نشین / ۱۸۸

گر تو بر تمیز طفلت موسی / ۱۳۷
 گر تو پیلی خصم تو از تو رمید / ۲۴۷
 گر تو را وسواس آید زین قبیل / ۲۴۷
 گر تو کردی شکر و سعی مجتهد / ۹۱
 گر تو کوری، نیست بر اعمی حَرَج / ۱۸۱
 گر چه چون دریا بر آوردند کف / ۱۱۶
 گرچه آورد انفقوا را مطلق او / ۲۶
 گرچه پنهان بیخ هر بیخ آورست / ۱۸۲
 گرچه دُوری دُور، می جنبان تو دُم / ۱۸
 گرچه زاهد را بود روزی شگرف / ۲۱۵
 گرچه مؤمن را سقر ندهد ضرر / ۱۱۱
 گرچه مصباح و زُجاجه گشته‌ای / ۱۲۷
 گرچه ناصح را بود صد داعیه / ۲۱۴
 گرچه نفس واحدیم از روی جان / ۱۴۴
 گرچه هاروتید و ماروت و فزون / ۱۶۰
 گر خبر خواهی ازین دیگر خروج / ۲۲۹
 گر خطاکشتم دیت بر عاقله‌ست / ۶۵
 گر خضیر در بحر کشتی را شکست / ۱۰۶
 گرد دید ابلیس و گفت این فرع طین / ۱۶۳
 گردد آتش بر تو هم بَزَد و سلام / ۱۱۹
 گر زلیخا بست درها هر طرف / ۸۴
 گر ز قرآن نقل خواهی ای حرون / ۱۵۶
 گر شود بیشه قلم دریا مداد / ۱۰۷
 گرم رو چون جسم موسی کلیم / ۱۰۵
 گر نبودی او مُستبح بطن نون / ۱۶۰

- گفت از روح خدا لا تَيَّاسُوا / ۸۸
- گفت از من کم شد از تو گم نشد / ۱۹۰
- گفت آصف من باسم اعظمش / ۱۳۶
- گفت اغللاً فَهُمْ بِهٖ مُقَمَّحُونَ / ۱۵۳
- گفت اگر آسان نماید این به تو / ۱۰۲
- گفت الا يعلم هواك مَنْ خَلَقَ / ۲۱۱
- گفت أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ / ۱۶۶
- گفت أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ الْجَزَا / ۵۵
- گفت آن یعقوب با اولاد خویش / ۸۷
- گفت اواز اهل و خویشان نبود / ۸۱
- گفت ایزد یحملُ اسْفَارَهُ / ۲۰۷
- گفت این دم با قیامت شد شبیه / ۲۲۷
- گفته اینک ما بشر ایشان بشر / ۱۲۳، ۱۵۴
- گفت پیغامبر که هر که از یقین / ۵۳
- گفت چون از جد و پندم وز جدال / ۱۴۵
- گفت حق در آفتاب مُنْتَجِم / ۱۰۳
- گفت حق ز اهل نفاق ناسدید / ۲۰۵
- گفت حق سیمَاهُمْ فِي وَجْهِهِمْ / ۱۸۲
- گفت حقش ای کمند انداز بیت / ۷۰
- گفت حق که بندگان جفت عون / ۱۳۰
- گفت حق کی کثر مَجْنِبَانِ گوش و دُم / ۴۵
- گفت حق گر فاسقی و اهل صنم / ۱۶۹
- گفت حق نه بلکه لا انساب شد / ۱۲۴
- گفت حمدالله برین و صد چنین / ۱۳۶
- گفت خود خالی نبودست امتی / ۱۵۳
- گر نخواهد بی بدن جانِ تو زیست / ۱۸۸
- گر نفرمودی قصاصی بر جُنات / ۲۰
- گر نماید خواجه را این دم غلط / ۱۹۱
- گر نمی آید بلی زیشان ولی / ۶۵
- گر نیندی واقفانِ امرِ کُن / ۱۴
- گر همی جوید دُر بی بها / ۲۲
- گشت آرسلناک شاهد در نذر / ۱۴۶
- گشت بی خود مریم و در بی خودی / ۱۰۹
- گشت مشکات و زُجاجی جای نور / ۶۲، ۱۲۷
- گنج آدم چون به ویران بد دفین / ۱۶۳
- گوسفندان حواست را بران / ۲۳۱
- گوشتهای بندگان حق خوری / ۱۸۳
- گوش دار اکنون که عاشق می رسد / ۲۵۰
- گوش ظاهر این سخن را ضبط کن / ۱۵
- گوش کنعان کی پذیرد این کلام / ۴
- گوش نِه أَوْفُوا بِعَهْدِي گوش دار / ۹
- گوشه بی گوشه دل شه رهیست / ۱۲۷
- گوید او کاین آفریده آن خداست / ۱۴۴
- گویدش رُدُّوا لعادوا کار توست / ۴۷
- گویم ای خورشید مقرون شو به ماه / ۲۲۰
- گه به درویشی کنم تهدیدشان / ۲۷
- گه ز عکس جوشش آب حمیم / ۱۷۸
- گفت ادعوا الله بی زاری مباش / ۵۸
- گفت آدم که ظلمنا نفسنا / ۵۶

گفت دنیا لعب و لهو است و شما / ۴۷،

۱۴۲

گفت سپروا، می طلب اندر جهان / ۴۵

گفت سیماهم وُجوه کردگار / ۱۸۲

گفت شیطان که بما اَعْوِیْتَنی / ۵۵

گفت عفريتی که تختش را به فن / ۱۳۵

گفت فرعونى انا الحق گشت پست / ۲۲۵

گفت فلیکوا کثیراً گوش دار / ۷۴

گفت لا تأسوا على ما فاتکم / ۲۰۳

گفت من مضطرم و مجروح حال / ۲۰

گفت نار از خاک بی شک بهتر است /

۱۶۳

گفت نه، رفتم بر آن کوه بلند / ۸۰

گفت نه، وَ اللَّهِ، بِاللَّهِ الْعَظِيمِ / ۲۹

گفت نی اول شما ای ساحران / ۶۱

گفت واپس رفته‌ام من در ذهاب / ۲۲۴

گفت وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ یزدان ما / ۲۴۱

گفته‌ای اندر نبی کان امتان / ۴۷

گفت هذا رَبِّي ابراهيم راد / ۴۸

گفت هر گاهی که خواهی می‌رسد / ۲۴۹

گفتن هر یک خداوند و ملک / ۲۲۵

گفت هین درکش که اسبت گرم شد / ۱۴۷

گفت یزدان از ولادت تا به حین / ۷۶

گفت یزدانت فَمِنْكُمْ مؤمن / ۲۰۸

گفت یزدان زان کس مکتوم او / ۲۱۲

گفت یزدان که تراهم ينظرون / ۶۷

گفت یزدان ما عَلَى أَلْعَمَى حَرَجَ / ۱۸۱

گفت یزدان وصف این جای مرج / ۱۱۶

گفت یوسف ابن یعقوب نبی / ۸۸

گیل بر آرند اول از قعر زمین / ۲۱۱

گله گله از مُرید و از مُرید / ۱۰۴

ل

لا اله گفت آ الله گفت / ۱۷۸

لا تَخَافُوا از خدا نشنیده‌ای / ۱۷۲

لا تَخَافُوا هست نزل خایفان / ۱۷۱

لا تخف دان چونکه خوفت داد حق /

۱۱۵

لَا تُزْعِ قَلْباً هَدَيْتَ بِالْكَرَمِ / ۲۸

لَا تُؤَاخِذْ إِن نَسِينَا شد گواه / ۲۷

لاجرم اسفل بود از سافلین / ۲۳۹

لاجرم اشفقن منها جمله شان / ۱۴۸

لاجرم او زود استغفار کرد / ۵۶

لاجرم دنیا مقدم آمدست / ۶۶

لا نفوذ إِلَّا بِسُلْطَانِ الْهُدَى / ۱۹۹

لا يَغْدُلْ این داد و لا يحصى ز تو / ۹۳

لب بیسته مست در بیع و شری / ۷۵

لحم بیند فوق دُر شاهوار / ۱۶۴

لشکر آرد او بگه تا حول نیل / ۷۸

لشگری را مرغکی چندی شکست / ۲۴۷

- لطفِ شه جان را جنایت جو کند / ۱۳۱
 لَمْ يَلِدْ لَمْ يُولَدْ او را لایق است / ۲۵۱
 لَمْ يَلِدْ لَمْ يُولَدْست او از قدَم / ۲۵۱
 لوح حافظ باشی اندر دور و گشت / ۲۳۰
 لوح محفوظ از نظرشان دور شد / ۲۳۰
 لوح محفوظ است او را پیشوا / ۲۳۰
 لوله‌ها بر بند و پردازش زخم / ۱۲۶
 لَيْسَ لِلْجَنِّ وَلَا لِلْإِنْسِ أَنْ / ۱۹۹
 لَيْسَ مِنْ مُسْتَقْدِرٍ مُسْتَقِفِهِ / ۹۹
 لیک دعوت واردست از کردگار / ۴۴
 لیک زین شیرین گیای زهرمند / ۹۳
 لیک موسی را مقدم داشتند / ۶۱
 لیک هم می‌دان و خر می‌ران چو تیر / ۴۳
- م
 ما چو اسماعیل ز ابراهیم خود / ۱۵۹
 مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ این بخوان / ۱۸۹
 ما ز خود سوی تو گردانیم سر / ۱۸۵
 ما در این دهلیز قاضی قضا / ۶۶
 مادر فرزند جویان ویست / ۲۴۴
 ما رمیت از رمیت ابتلاست / ۷۰
 ما رمیت از رمیت احمد بدست / ۷۰
 ما رمیت از رمیت بی‌ویست / ۷۰
 ما رمیت از رمیت از نسبت است / ۶۹
 ما رمیت از رمیت خوانده‌ای / ۷۰
- ما رمیت از رمیت راست دان / ۶۹
 ما رمیت از رمیت گشته‌ای / ۷۰
 ما رمیت از رمیت گفت حق / ۶۹
 ما رمیت از رمیت در حراب / ۷۰
 ما رمیت از رمیتی فتنه‌ای / ۷۰
 ما فرستادیم از چرخ نهم / ۱۴۷
 ماه با احمد اشارت بین شود / ۱۱۹
 ما کران بسیار لیکن باز بین / ۳۲
 مال تخمست و بهر شوره منه / ۳۸
 مال دنیا شد تبسم‌های حق / ۳۷
 مَالِکُ الْمُلْکِست بدهد مُلْکِ حُسن / ۲۹
 مَالِکُ الْمُلْکِست جمعیت دهد / ۲۹
 مالک الملکست، هر کیش سر نهد / ۲۹
 مَالِکُ الْمُلْکِ، به حس چیزی دهی / ۲۹
 مال و تن برفاند ریزان فنا / ۷۵
 ماه می‌گوید به خاک و ابر و فی / ۱۰۸
 ماند الا الله باقی جمله رفت / ۱۷۸
 مانع آید از سخن‌های مهم / ۸۲
 مائده از آسمان در می‌رسید / ۱۰، ۱۱
 متصل گردد بدان بحر الس / ۶۶
 متهم را شاه چون قارون کند / ۱۳۹
 مُثْقِلَانِ خاک بر جا مانند / ۲۰۰
 مجمع و پایی عَلمِ مأوی الْقُرُون / ۱۵۶
 مُحْضَرُونِ معدوم نبود، نیک بین / ۱۵۶
 مدتی این مثنوی تأخیر شد / ۹۷

- مر خبیثان را نسا زد طئیبات / ۱۲۵
 مرده باید بود پیش حکم حق / ۲۵۱
 مر شما را وقت ذرات الست / ۶۵
 مر ضعیفان را توبی خصمی مدان / ۲۴۸
 مر عصا را چشم موسی چوب دید / ۱۱۴
 مرغ آبی غرق دریای عسل / ۱۶۲
 مر یتیمی را که سُر مه حق کشد / ۲۳۶
 مشتری ماست الله اشتری / ۷۵
 مشتری من خداست او مرا / ۷۵
 مشرکان را زان نجس خواندست حق / ۷۳
 مشورت در کارها واجب شود / ۳۶
 مشورت کن با گروه صالحان / ۳۶
 مشورت می رفت در ایجاد خلق / ۵
 مصطفایی کو که جسمش جان بود / ۱۹۷
 مصطفی را وعده کرد الطاف حق / ۹۴
 مطرب آغازید پیش ترک مست / ۶۶
 مَعشر الجن سورة رحمان بخوان / ۱۹۹
 معنی نَخِیم علی افواهِهم / ۱۵۷
 مقعد صدق و جلیسش حق شده / ۱۹۷
 مقعد صدقی که صدیقان درو / ۱۹۶
 مقعد صدقی، نه ایوانِ دروغ / ۱۹۷
 مقرئی می خواند از روی کتاب / ۲۱۱
 مکر حق را بین و مکر خود بهل / ۳۲
 مکر حق سرچشمه این مکرهاست / ۳۲
 ملک زان دادست ما را کن فکان / ۱۵
 من بترسانم و قیح یاوه را / ۱۷۲
 من بگفته پند شد بند از جفا / ۵۹
 منتصب بر هر طویله رایضی / ۲۳۰
 منتظر می باش آن میقات را / ۱۹۰
 مُنتهای دست ها دستِ خداست / ۱۸۰
 من ترا اندر دو عالم حافظم / ۹۴
 من چگونه هوش دارم پیش و پس / ۲۰۴
 من خلیل، تو پسر پیش بچک / ۱۵۹
 من دلیم حق شما را مشتری / ۸۱
 من رباح الله کونوا رابحین / ۱۳۹
 من ز آتش زاده ام او از وَحَل / ۱۶۳
 من عدم و افسانه گردم در حنین / ۱۳۲
 منقطع شد خوان و نان از آسمان / ۱۱
 من کتاب و معجزه را رافعم / ۹۴
 منکری این را که شمس کُوزَت / ۲۲۷
 من که فرعونم ز خلق ای وای من / ۲۲۵
 من همی گویم چو ایشان ای عجب / ۳
 موج دریا چون به امر حق بتاخت / ۷۸
 موسی آن را عصا دید و نبود / ۱۱۴
 موسیا در پیش فرعون زمن / ۱۱۴
 مُهر بر گوش شما بنهاد حق / ۳
 مُهر حق بر چشم و بر گوش خِزَد / ۴
 مه فشاند نور و سگ عو عو کند / ۱۰۱
 می دهند اندر گرهِ آن ساحرات / ۲۵۲
 می دهد رنگ احسن التقویم را / ۲۳۹

- می‌ربودند اندکی زان رازها / ۹۵
 می‌روم تا مجمع البحرين من / ۱۰۵
 می‌زن آن حلقه درو بر باب بیست / ۲۰۰
 می‌زند جان در جهان آبگون / ۱۵۶
 می‌زنم نعره درین روضه و عیون / ۱۵۵
 می‌شود مبدل به سوز مریمی / ۱۱۰
 می‌کشده‌شان بی‌تکلف در فعال / ۱۰۴
 می‌کشده‌شان سوی نیک و سوی بد / ۲۵۰
 می‌کند او توبه و پیر خرد / ۴۷
 می‌گریزی همچو یوسف ز اندھی / ۸۳
 میل و عشق آن شرف هم سوی جان / ۴۳
- ن
- ناقه صالح چو جسم صالحان / ۲۳۵
 نام کالانعام کرد آن قوم را / ۶۷
 نان خوری را گفت حق لا تسرفوا / ۵۷
 ناید آن الّا که بر خاصان پدید / ۱۸۴
 نجم ثاقب گشته حارس دیو ران / ۱۵۸
 نطق عیسی از فرّ مریم بود / ۹۶
 نعره لا ضّیر برگردون رسید / ۱۳۱
 نعره لا ضّیر بشنید آسمان / ۱۳۲
 نعره یا نارکونی باردا / ۱۱۸
 نُعط من أعرض هُنا عن ذکرنا / ۱۱۷
 نعمت آرد غفلت و شکر انتباه / ۹۱
 نفس از بس مدح‌ها فرعون شد / ۱۳۰
- نقش کژ مژ دیدم اندر آب و گل / ۵
 نقش و قشرِ علم را بگذاشتند / ۲۴۵
 نک شیاطین سوی گردون می‌شدند / ۹۴
 نکته لا یثبّعی می‌خوان به جان / ۱۶۲
 نوح اندر بادیه کشتی بساخت / ۷۹
 نوح را گفتند اَمّت کو ثواب / ۲۱۶
 نوح و موسی را نه دریا یار شد / ۷۸
 نوحه اِنّا ظلمنا می‌زدی / ۵۶
 نور این دانی که حیوان دید هم / ۱۰۱
 نور باقی پهلوی دنیای دون / ۹۷
 نور حس را نور حق تزئین بود / ۱۲۶
 نور حسّی می‌کشد سوی ثری / ۱۲۶
 نور حق را نیست ضدّی در وجود / ۵۱
 نور موسی دید و موسی را نواخت / ۸۱
 ۱۴۰
 نورهای چرخ بُبریده پیست / ۱۲۷
 نوعها تعریف کردندش که هست / ۱۱۷
 نی چو عیسی سوی گردون بر شود / ۱۴۰
 نی ز دریا ترس و نی از موج و کف / ۱۱۵
 نیست آتش هست آن ماء معین / ۲۱۲
 نیست خود بی‌چشم ترکور از زمین / ۸۱
 ۱۴۰
 نیستم امیدوار از هیچ سو / ۸۷، ۲۰۳
 نیک بنگر اندرین ای محتجب / ۱۶۹
 نیکوان راهست میراث از خوشاب / ۱۵۳

- نیل تمیز از خدا آموختست / ۷۸
 نیم دیگر تلخ همچون زهر مار / ۱۹۸
 نه بدانجا صورتی، نه هیکی / ۶۶
 نه بهانه کرد و نه تزویر ساخت / ۵۶
 نه تو اعطیناک کوثر خوانده‌ای / ۲۴۷
 نه تو لا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى / ۲۲
 نه چو عیسی سوی گردون بر شود / ۳۳
 نه چو کنعان کو ز کبر و ناشناخت / ۸۰
 نه ز دریا ترس نه از موج و کف / ۱۳۸
 نه سما بینی، نه اختر، نه وجود / ۲۴۴
 نه غم و اندیشه سود و زیان / ۱۰۳
 و
 و آن بنی آدم که عصیان کشته‌اند / ۵۲
 و آنچه آن بابل با آن پیل کرد / ۲۴۷
 و آن عظیم آخلق او کان صفدرست / ۱۹۷
 و آنکه مُردن پیش او شد فتح باب / ۳۵
 وَ آتَتْهُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ اسْتِ امر / ۲۰۸
 وارهیده از جهان عاریه / ۲۳۲
 وام دار شرح اینم نک گرو / ۲۳۷
 وانک صد فرسنگ زانسو بود او / ۸۸
 و ر بُد او دی خام و زشت و در ضلال / ۲۱۴
 و ر بکل بیزار بودی او ز ما / ۱۰
 و ر تو خواهی شرح این وصل و ولا / ۲۳۶
 و ر رهی خواهی ازین سِجْنِ خَرِب / ۲۴۱
 و ر کُشد آن دیر، هان زنه‌ار تو / ۱۶۷
 و ر نداری باور از من رو بین / ۳۲
 و ر نگو ساری سَرَتِ سوی زمین / ۴۹
 و رنه آدم کی بگفتی با خدا / ۵۶
 و رنه بهتر را سجودِ دون تری / ۸
 و رنه حَمَالِ حَطَبِ باشی حطب / ۲۴۹
 و رنه خود أَشْفَقْنَ مِنْهَا چون بدی / ۱۴۷
 و رنه قادر بود او کُن فیکون / ۱۵
 و رنه لا عین رأت، چه جای باغ / ۱۲۷
 و ز دم الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَه به پند / ۱۸۳
 و ز ملک هم بایدم جستن ز جو / ۱۴۱
 و صف هیبت چون تجلی زد بر او / ۶۲
 و عده کردی مر مرا تو بارها / ۸۱
 و قَتِ واگشتِ حدیثه به ذُل / ۱۷۹
 و هم مخلوقست و مولود آمدست / ۲۵۰
 و هُوَ يُطْعَمُكُمْ و لا يُطْعَمُ چو اوست / ۴۶
 ه
 هدیه بلقیس چل اشتر بُدست / ۱۳۵
 هرچه در دل داری از مکر و رموز / ۳۰
 هر حس خود را در این جستن به جد / ۸۷
 هر دمش لابه کند این آسمان / ۱۶۷
 هر دمی از وی همی آید آلت / ۶۵

- هر دو برهم می‌زنند از تحت و اوج / ۱۹۸
 هر شبی از دام تن ارواح را / ۱۶۶
 هر شریعت را که حق منسوخ کرد / ۱۴
 هر شمالی را یمنی او دهد / ۲۱۲
 هر کجا اندر جهان فال بدست / ۱۵۵
 هر کجا بیماری مزمن بُدی / ۱۳
 هر کجا حرب مهولی آمدی / ۱۳
 هر که از جام الست او خورد پار / ۶۶
 هر که اندر وجه ما باشد فنا / ۱۴۱
 هر که ترسد مر و را ایمن کنند / ۱۷۱
 هر که خوابی دید از روز الست / ۶۶
 هر که در روز آلت آن شیر خورد / ۶۵،
 ۱۳۸
 هر که را فرج و گلو آیین و خوست / ۲۴۸
 هر منافق مصحفی زیر بغل / ۲۰۴
 هر نبی گفت با قوم از صفا / ۸۱
 هر نفس نوحی شود دنیا و ما / ۱۸۴
 هر یکی تسبیح بر نوعی دگر / ۹۹
 هر یکی جان را ستاند ده بها / ۵۳
 هر یکی در دفع دیو بدگمان / ۹۵
 هست ایتاک نشتعین هم بهر حَضر / ۱
 هست این ایتاک نَعْبُد حَضر را / ۱
 هست بر سمع و بصر مُهر خدا / ۱۷۵
 هست ترکیب محمد لحم و پوست / ۱۰۸
 هست میهای سعادت عقل را / ۱۰۷
 هست هفتصد ساله راه آن حُقب / ۱۰۵
 هشت روزی اندرین خط تن زنید / ۲۱۳
 هفت خوشه خشک زشت ناپسند / ۸۷
 هفت دریاگر شود کلی مداد / ۱۰۷
 هفت گاو فربه بس پروری / ۸۷
 هفت گاو لاغرِی پرگزند / ۸۶
 هم ازینجا کودکانش در پسند / ۸۳
 هم به تقلیب تو تا ذات الیمین / ۱۰۴
 همچنانک ایتاک نَعْبُد در حَنین / ۱
 همچنانکه آرزوی سود هست / ۲۰۷
 همچنانکه ذوق آن بانگ الست / ۶۶
 همچنانکه لشکر انبوه بود / ۷۱
 همچنین این باد را یزدانِ ما / ۱۹۵
 همچنین می‌گفت سرمست و خراب /
 ۱۴۶
 همچو آب نیل دانی وقت غرق / ۷۸
 همچو آن اصحاب کهف از باغ جود /
 ۱۰۴
 همچو آن اصحاب کهف ای خواجه زود /
 ۱۰۴
 همچو ابلیس از خدای پاک فرد / ۵۵
 همچو ابلیسی که گفت اغویتنی / ۵۵
 همچو ابلیسی که می‌گفت ای سلام / ۵۵
 همچو اسماعیل پیشش سر بنه / ۱۵۹
 همچو چشمه سلسبیل و زنجبیل / ۲۲۲

هیچ وازر و وزیرِ غیرِی بر نداشت / ۱۵۳،

۲۳۷

هیزم دوزخ تنست و کم کُنش / ۲۴۹

هین بخوان ربِّ بما اغویتنی / ۵۵

هین بخوان قران بین سحر حلال / ۹۳

هین بیا زین سو، بین کین ارغنون / ۱۵۶

هین طلب کن خوش دمی عقده گشا / ۳۰

هین عَزیرا در نگر اندر خرت / ۲۵

هین قُم اللَّیْل که شمعی ای همام / ۲۱۷

هین مکن، کین موج طوفان بلاست / ۸۰

هین مکن که کوه گاه است این زمان / ۸۰

ی

یا بود کز عکس آن جوهای خُمر / ۱۷۷

یا بود کز لطف آن جوهای آب / ۱۷۷

یا به فر دستِ مریم بوی مشک / ۱۱۰

یا جبال او بی امر آمده / ۱۴۹

یا چو آدم کرده تلقینش خدا / ۶

یا چو اسماعیل صَبّار مجید / ۱۵۹

یا چو بوی یوسف خوب لطیف / ۸۸

یا چو دیوی کو عدوی جان ماست / ۲۰

یا مراد من بر آید زین خروج / ۲۲۹

یا مسیحی که به تعلیم ودود / ۱۱۰

یاد من کن پیش تختِ آن عزیز / ۸۶

یاد یوسف دیو از عقلش سُرد / ۸۶

همچو داوودم، نود نعجه مراست / ۱۶۱

همچو شیطان در سپه شد صد یکم / ۷۲

همچو عادش بر برد باد و کشد / ۱۵۰،

۱۹۶

همچو عرصهٔ پهن روز رستخیز / ۱۱۶

همچو فرزندانِ خود داندیشان / ۱۸

همچو قوم موسی اندر حَرّ تیه / ۴۲

همچو کنعان سر ز کشتی و امکش / ۸۰

همچو کنعان سوی هر کوهی مرو / ۸۰

همچو کنعان کو ز ننگِ نوح رفت / ۸۰

همچو مریم درد بودش، دانه نی / ۱۱۰

همچو مریم گوی پیش از فوت ملک /

۱۰۹

همچو یوسف کش ز تقدیر عجب / ۸۳

همسری با انبیا برداشتند / ۱۲۳

هم طلب از توست و هم آن نیکوی / ۲۰۱

هم عرب ما هم سبو ما هم ملک / ۱۸۷

هم گناهی کرده باشد آن وزیر / ۹۰

هم نُکر سازید از بهر ثمود / ۱۹۶

هم نُکر سازید بر قارون ز کین / ۱۴۰

هم نُکر سازید بهر قوم عاد / ۱۹۶

هم نگردد ساکن از چندین غذا / ۱۸۶

هی بیا در کشتی بابا نشین / ۷۹

هیچ برگی در نیفتد از درخت / ۴۸

هیچ کز منا شنید این آسمان / ۱۰۱

- یا رب اِثْمِمْ نَوْزَنَا فِی السَّاهِرَةِ / ۲۲۵
 یار با او، غار با او در سُروِد / ۳
 یاریت در تو فزاید نه اندرو / ۱۷۶
 یا ز عکس جوی آن پاکیزه شیر / ۱۷۷
 یا غیاث المُسْتَغِیْثِینْ اِهْدِنَا / ۲۸
 یا کرامی اِذْ بَحُوا هَذَا الْبَقَر / ۱۲
 یا گواه و حجتی بنما که این / ۲۱۱
 یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمِیْتِ بَدَان / ۱۴۳
 یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِیْهِمْ تَوَاش / ۲۳۹
 یَسْتَوِی الْأَعْمَى لَدِیْکُمْ وَالْبَصِیْرُ / ۴۸
 یُسْرُ بَا عُسْرَسَتْ، هِیْنَ آیس مِباش / ۲۳۸
 یَشْهَدُ اللَّهُ وَالْمَلِکُ وَاهْلُ الْعُلُومِ / ۲۹
 یک زمان در چشم ما آید تا / ۲۲۱
 یک زمان نبود معطل آن گلو / ۵۷
 یک نشان آدم آن بود از ازل / ۸
 یک نشان دیگر آنکه آن بلیس / ۸
 یک نظر قانع مشو زین سقف نور / ۲۱۰
 یَعْرِفُونَ الْأَنْبِیَاءَ أَضْدَادَهُمْ / ۱۸
 یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ کُلُّهَا / ۲۳۰
 یَوْمَ تَبْیَضُّ وَتَسْوَدُّ وُجُوهُ / ۳۴
 یوم دین که زُلْزِلَتْ زِلْزَالَهَا / ۲۴۲
 یَوْمَ لَا یُخْزِی النَّبِیَّ رَاسِتْ دَان / ۲۱۰
 یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ می باید مرا / ۳
 یونست در بطن ماهی پخته شد / ۱۶۰

فهرست ابیات کلیات شمس

آنچه باشد کو کند کان نیست خوش / ۳۱	آ
۹۲	آب حیات آمد سخن، کاید ز علم من لدن
آن دم موسی ز دل برون کرد / ۱۳۳	۱۰۶ /
آنسو که خشک ماهی شد پیش خضر	آدم دگر بار آمده بر تخت دین تکیه زده
زنده / ۱۰۵	۱۶۰ /
آن عربده در شراب دنیا است / ۱۵۸	آسمان از دود عاشق ساخته است / ۱۷۰
آنکه باشد بر زبان ها لا احب الافلین / ۴۹	آفتابا زکوة نور تو است / ۱۹۳
۱۰۵	آفتاب آمد که انشق القمر / ۱۹۵
آنکه ز نار زاده بد همچو بلیس نار شد /	آفتاب ترا شوم ذره / ۲۳۶
۱۹۸	آفتابی نی ز شرق و نی ز غرب از جان
آنکه گشادی نمود نفس ترا تنگی است /	بتافت / ۱۲۷
۲۳۴	آفتابی نی که سوزد روی را / ۲۲۳
آنکه لا شرقية بودست ولا غربية / ۱۲۸	آن بت به خیال در ننگجد / ۱۵۹
آن گمان تر سا برد مؤمن ندارد آن گمان /	آن بلیس بی تبش مهلت همی خواهد از او
۴۰	۹۶ /
آن مریم دردمند یابد / ۱۱۰	آن جان جان افزاست این یا جنة المأوی
آن میوه یعقوبی و آن چشمه ایوبی / ۱۶۲	است این / ۱۹۳

آن نفس فریبنده که غَرّ است و غرور	از عیب ساده خواهی خود را در او نگر /
است / ۱۴۴	۱۴۷
آن نقش که مرد و زن ازو نوحه کنند /	از قُلّ الزّوج آمر رتی فهم شد / ۱۰۲
۱۷۴	از کف دریا بنگارد زمین / ۱۷۰
آه از آن موسیثی کانکه بدیدش دمی /	از لذّت بوهای او وز حُسن و از بوهای او
۱۱۶	۳۳ /

از یاد لقای یار بی خواب / ۲۵
 اسیر درد و حسرت را بده پیغام لا تأسوا /
 ۲۰۳

الف

اباییلی شو و از پیل مگریز / ۲۴۶	اعتمادی دارد او بر عشق دوست / ۶۳
اَبتر بود عدویش و آن منصبش بماند /	اعدات آفتابا می دان یقین خفاشند / ۲۲۷
۲۴۸	افکند و عصایش اژدها شد / ۱۱۳
ابیتَ عِنْدَ رَبی نام آن خرابات است / ۱۹۲	اللّهُ یَدْعُوّ آمده آزادی زندانیان / ۲۳
اخلع نعلیک این بود این / ۱۱۳	العزّة لِلّهِ جمیعا چو شنیدید / ۷۷
ارواح همچون اشتران ز آواز سیروا	اگر امر تَصُومُوا را نگهداری به امر رب /
مستیان / ۴۶	۲۱

از آن خرماکه مریم را ندا کرد / ۱۱۰	اگرچه از رگ گردن به بنده نزدیک است
از ابجد اندیشه یا رب تو بشو لوحم / ۲۳۲	۱۸۵ /
از آلست آمد صلاح الدّین تمام / ۶۵	اگرچه بحر کرم موج می زند هر سو / ۱۲۵
از بولهب و جفتی او، چونکه ببریم / ۲۵۰	اگر شد سود و سرمایه چه غمگینی چو من
از پای درفتادم از شرم این کرم / ۱۶۹	هستم / ۲۰۳
از دو عالم دو دیده بردوزم / ۱۹۳	

از رحمةً للعالمین اقبال درویشان ببین /	امشب صدقات می دهد شاه / ۷۴
۱۲۰	انَّ عَلَیْنا بیانہ تو میا در میان ما / ۲۲۰
از سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ بین جمله ابرار مست /	اَوَانِ قَابِ قَوْسَینَ است و آدنی / ۱۹۲
۲۲۳	اهل عِلْمَ چون شد و اهل قلم / ۱۶۸

- ای آنکه طیب دردهایی / ۷۴
ای ابابیل هین که بر کعبه / ۲۴۶
ایاک نستعین که ز پُری میوه‌ها / ۱
ایاک نعبُد آنک بدریوزه آمدم / ۱
ایاک نعبُد است زمستان دعای باغ / ۱
ای ماهی جان در شست قالب / ۸۵
ای باعث رزق مستمندان / ۷۴
ای بجسته کام دل اندر جهان آب و گیل /
۱۲۸
ای بدیده روی وجهُ الله را / ۷۵
ای به زمین ز آسمان آمده چون فرشته‌ای
۱۹۰ /
ایجانِ مستِ مجلسِ ابرار یشربون / ۲۲۱
ای جهان را دلگشا اقبال عشق / ۳۱، ۹۲
ای خان و مان بمانده و از شهر خود جدا /
۳۳
ای در غم بیهوده رو کم تَر کُوا برخوان /
۱۷۴
ای دشمن عقل و جان شیرین / ۷۴
ای رحمهً للعالمین بخشی ز دریای یقین /
۱۲۱
ای ز تو عالم بجوش لطف کن ارزان
فروش / ۴۰
ای سنایی رو مدد خواه از روان مصطفی /
۱۲۰
ای شاه شمس مفخر تبریز بی نظیر / ۱۹۲
ای شمس تبریزی که تو از پرده شب
فارغی / ۱۲۷
ای صبا تو برو بگواز من / ۹۵
ای عاشقان ای عاشقان پیمانه راگم کرده‌ام
۱۳۳ /
ای عشق با یوسَم وز باده تو مستم / ۱۹۲
ای عشق خندان همچو گل وی خوش نظر
چون عقل کل / ۲۲۰
ای قاپِ قوس مرتبت و آن دولت با
مکرم / ۱۹۲
ای قد و بالای تو حسرت سرو بلند / ۴۰
ای که ز یک تابش توکوه اُحد پاره شود / ۶۴
ای گشاده هزار در بر ما / ۵۱
ای گذر کرده ز حال و از محال / ۷۵
این چه کژ طبعی بود که صد هزاران غم
خوریم / ۲۲۱
این زمین و این زمان بیضه است و مرغی
کند روست / ۱۹۹
این شب قدر چنانست که صبحش ندمد /
۱۴۵
اینک غزلی دیگر الخمس مع الخمسین /
۲۴۸
ای یوسف خوش نام ما خوش می‌روی بر
بام ما / ۱۷۹

- ب بخوان ز آخر یس که صَیْحَةً فَإِذَا / ۱۵۷
- با پز بلنی بلند می‌پز / ۶۵
- بدان شد شب شفا و راحت خلق / ۵۱
- باده‌ای که ابرار را دادند اندر یشربون /
- بدان کاصحاب تن اصحاب فیلند / ۲۴۶
- بدست راست بگیر از هوا تو این نامه /
- ۲۲۱
- ۱۰۱
- بادیه خون خوار بینی از عدم سوی وجود
- ۱۶ /
- بده ای دوست شرابی که خدائیس
- بازت بخريد لطف نَجِّینَا / ۱۷۴
- خدایی / ۱۵۹
- بذات پاک من و آفتاب سلطنتم / ۲۳۶
- باغ و بهار هست رسول بهشت غیب /
- برآر آواز رَدُّوْها عَلَیْ / ۱۶۲
- ۱۲۹
- برای پاسبانی را بکوب آن طبل جانی را /
- بَاقِرْضُوا الله کدیه کند چو مسکینان / ۲۴
- ۲۱۰
- باقیش عشق گوید با تو نهان ز من / ۱۰۳
- بر چهره یوسفی حجابیست / ۸۴
- بانگ آید هر زمانی زین رواق آبگون /
- بر خاک من امانت حق گر نتافتی / ۱۴۸
- ۱۸۸
- بر دل نهاد قفلی یزدان و ختم کردش / ۳
- بانگ تسبیح بشنو از بالا / ۲۳۱
- بر سرگوری بخوانی فاتحه / ۳۲
- بانگ سُرْناي چه گر مونس غمگینانست /
- برگ‌ها چون نام‌ها بر وی نبشته خط سبز /
- ۱۲۰
- ۹۰
- بانگ می‌آمد که ای طالب بیا / ۲۳۶
- برون در همه را چون سگان کو بنشان /
- با وسعت اَرْضُ الله بر حبس چه چفسیدی
- ۲۳۸
- ۱۶۵ /
- برون کن سر که جان سر خوشانی / ۶۴
- بین بحال جوانان کهف کآن خوردند /
- بستی تو هست ما را بر نیستی مطلق / ۱۳۵
- ۱۰۴
- بشنو از آیت قرآن مجید / ۱۳۵
- بجه بجه چو شهاب از برای کشتن دیو /
- ۲۱۰
- بشنو از دل نکته‌های بی‌سخن / ۱۰۶
- بحر که مسجور بود تلخ بود شور بود /
- بشنو از قول خدا هست زمین مهد شما /
- ۱۹۰
- ۱۱۵

- بشنو تو ز پیغامبر، فرمود که سیم و زر /
 ۲۶
 بنه برخوان جفانِ کالجوابی / ۱۵۰
 بوی خوش این نسیم از شکن زلف اوست
 ۲۳۵ /
 بوی وصال رسید روضه رضوان دمید /
 ۴۰
 به آسمان و زمین لطف ابتیا فرمود / ۱۷۰
 به آفرضا الله کدیه کند چو مسکینان / ۲۰۲
 بهای باده من المؤمنین انفسهم / ۷۶
 به باطن همچو عقل کل به ظاهر همچو
 تنگ گُل / ۲۴۷
 به بانگ او همه دلها به یک مهم آیند /
 ۸۶
 بهتر ازین کرم بود جرم ترا گنه ترا / ۵۹
 ۶۸
 به جان تو که سوگند عظیم است / ۲۰۱
 به روز جلوه ملائک ترا سجود کنند / ۵۴
 به ساقی در نگر در مست منگر / ۸۵
 به کوه طور تو بسیار موسی / ۶۴
 به وقت درد بگویم کای تو و همه تو /
 ۱۴۲
 به وقت درد می دانی که او اوست / ۱۴۲
 بیا بیا که هم اکنون به لطف کُنْ فیکون /
 ۱۷۰، ۱۵
 بیا که همراه موسی شویم تا که طور / ۴۰
 بیضه را چون زیر پَر خویش پرورد از
 بشنو تو ز پیغامبر، فرمود که سیم و زر /
 ۲۶
 بشنو ز بهار نو سقاهاُم / ۲۲۳
 بُعِثْ ما فی القبور حُصِّلَ ما فی الصدور /
 ۲۴۳
 بکن آنجا مناجات بگو اسرار و حاجات
 ۱۳۳ /
 بکن ای موسی جان خلع نعلین / ۱۱۲
 بِکُنْ باغ و جَنَّتِ و دَوایی ز درد تو / ۱۷۰
 بگذر از خورشید وز مه چون خلیل / ۵۰
 بگفت ای جان برو هر جا که باشی / ۱۸۵
 بگو به موسی عمران که شد همه دیده /
 ۶۳
 بگوید آب زمن رسته ای به من آیی /
 ۱۱۸
 بگیر کیسه پرزر باقرضوا الله آی / ۲۴
 ۲۰۲
 بنگر آن باغ سیه گشته ز طاف طائف /
 ۲۱۳
 بنگر این تیشه بدست کیست خوش تسلیم
 شو / ۱۳۱
 بنگر در مصطفی چونکه ترش شد دمی /
 ۲۲۶
 بنمای صورتی را کان لوح در نگنجد /
 ۱۴۸

تاج زرّین بده و سیلی آن یار بنخر / ۷۹
تساکی گریزی از اجل در ارغوان و
ارغنون / ۱۹

تا نیارد سجده‌ای بر خاک تبریز صفا /
۱۱۴

تُبَلّی السرائر است و قیامت میان باغ /
۲۲۹

تجلّی رتبه‌نی کم زکوهی / ۶۳
ترا چگونه فرییم چه در جوال کنم / ۳۲
ترجیع سوم آمد و گفתי تو خدایا / ۳۵
تشنه راکی بود فراموشی / ۲۳۱
تشنّیع بر سلیمان آری که گم شدم من /
۱۳۵

تصلحُ میزاننا تحسنُ آلی ننا / ۹۰
تقلید چون عصاست بدستت درین سفر /
۱۱

تن و دلی که بنوشید از این رَحیق حلال /
۲۲۸، ۹۵

تو آن نوری که با موسی همی گفت / ۱۳۸
تو خفته‌ای و آب خَضیر بر تو می‌زند /
۱۰۳

تو داود جوانمردی امام قَدَر السردی /
۱۴۹

تو در جنگ آبی روم من به صلح / ۱۶۵
تو را که دزد گرفتم سپردمت به عوان / ۸۷

کرم / ۱۹۹
بی‌عدد پیش جنازه می‌دود خواهی تو /
۲۲۴

پ
پاره پاره شود و زنده شود چون که طور /
۶۳

پاره‌گیل بر کنی بروی دمی / ۳۲
پاسبان در تو ماه برین بام فلک / ۱۹۶
پاینده شوی از آن سَقَاهُم / ۲۲۳
پایه‌ای چند ار بر آیی باشی اصحابُ
الْیَمین / ۲۰۰
پر ز حیات جام او مُشک و عبر ختام او /
۲۲۸

پرورش جان به سَقَاهُم بود / ۲۲۳
پس لا تبصرون تبصرونی ست / ۲۱۵
پس لِمَن المُلک بر آید به چرخ / ۱۶۸
پلید پاک شود مرده زنده مار عصا / ۱۳۰
پوشیده‌ای چو حاج تو احرام نیلگون / ۳۳
پیاز و گندنا چون قوم مُوسى / ۱۱

ت
تا از جز فضل من ندانی / ۱۱۳
تا تراشیده نگردی تو به تیشه صبر و شکر
۱۳۹ /

تو ليلة القبرى برو تا ليلة القدرى شوى /

۲۴۱

تو مگو همه به جنگند وز صلح من چه

آید / ۹۸، ۱۷۶

ج

چاکر خنده توام کشته زنده توام / ۳۷

چرا ز صید نپرد به سوى سلطان باز / ۲۳۳

چشم شوخ سَوَفَ يُبْصِرُ باش پیش از

ببصرون / ۱۶۱، ۲۱۲

چشم محمّد بانمت واشوق گفته در غمت

۱۴۶ /

چگونه طبل نپزد به پزکزمنّا / ۱۰۰

چنانکه ابر سقای گل و گلستان است /

۱۰۰

چندانکه خواهی جنگ کن یا گرم کن

تهدید را / ۱۷۱

چنین خلعت بدش در بر که نامش کرد

مُذْثَر / ۲۱۸

چو آدم توبه کن وارو بجنت / ۱۱۷

چو بر براق سفر کرد در شب معراج /

۱۹۲

چو بوی یوسف معنی گل از گریبان یافت

۸۴ /

چو جان ما ز نفخت است فیه من روحی /

۹۵

چو حق گول جست است و قلب سلیم /

ج

جاء ربك والملائك چون رسید / ۲۳۲

جان باز اندر عشق او چون سبط موسی را

مگو / ۴۱

جان برهد ز کُندها زین همه تخته بندها /

۱۹۶

جان فرشته بودی یا رب چه گشته بودی /

۱۰۲

جان ملک سجده کند آن را که حق را

خاک شد / ۷

جان من جان تو جانَت جان من / ۱۰۱

جانم نشد زینها خنک یا ذَالسَّمَاءِ وَالْجُبُکِ

۱۸۷ /

جان من و جان تو بود یکی ز اتّحاد / ۱۱۸

جان و دل و نفس هر سه سوزید / ۱۳۸

جامه دِرَد ماه از این دستگاه / ۱۸۶

جام دوی در شکن باده مده باد را / ۱۱۸

جامه سیه کرد کفر نور محمّد رسید / ۲۴۳

جبرئیل با لطف و رشد عجل سمین را

چون چشد / ۸۲

- ۱۳۲
چو در ما زاغ بگریزی شود زاغ تو
شهبازی / ۱۹۳
چو دریای عتاب تو بجوشد / ۷۹
چو دست بر تو نه دیار و گویدت برخیز / ۵
چو دل تمام نهادی ز هجر بشکافد / ۹
چو عشق چهره لیلی بدان همه ارزید / ۹۸
چو فرموده است حق کالصلح خیر / ۳۹
چو فرموده است رزقت ز آسمان است /
۱۸۸
چو گذشت رنج و نقصان همه باغ گشت
رقصان / ۲۳۷
چو لا تُغاف مِنَ الْكَافِرِينَ دياراً / ۲۱۶
چون موسی رخ زردش توبه مکن از
دردش / ۶۳
چون امانت های حق را آسمان طاقت
نداشت / ۱۴۷
چو نفس واحدیم از خلق و از بعث / ۱۴۴
چون بخوانی والضحی خورشید بین /
۲۲۱، ۲۳۶
چون بسوزد پرده دریابد تمام / ۱۰۶
چون درخت سدره بیخ آور شو از لا ریب
فیہ / ۲، ۱۹۱
چون در سخنها سفت والارض مهادا
گفت / ۲۲۴
- چون دعوت آشریوا پری داد / ۱۹۰
چون دل و چشم معده نور خورد / ۳۷
چون دیده کوه بر حق افتاد / ۶۳
چون دیگ سیه پوشی اندر پی تُماجی /
۱۰۰
چون طلاق تن بدادی حور بینی صف زده
۲۰۹ /
چون عصای عشق او بر دل بزد / ۱۱
چون عَلَّمَ بِالْقَلَمِ رهم داد / ۲۴۰
چونک به تبریز چشم شمس حقم را بدید
۱۸۶ /
چون کرد بر عالم گذر سلطان ما زاغ البصر
۱۹۳ /
چونکه خورشید نمودی رخ خود / ۱۳۵
چونکه رسول از قنق گشت ملول و شد
ترش / ۲۲۶
چونکه کلیم حق بشد سوی درخت آتشین
۱۱۳ /
چونکه مثقال ذرّه یره است / ۲۴۲
چون گفتست انصتوا ای طوطی جان / ۶۸
چون موسی شیر کس نگیریم / ۱۳۷
چون همه شب خفت بود آن دروغ / ۱۳۹
چو يُخْرِجُ حَتَّى مِنْ مِيتٍ عیان شد / ۵۰
چه پادشاست که از خاک پادشا سازد /
۲۰۲

ح

خاموش کن ای خاسر انسان لفی خسر /

۲۴۵

حاجت نیاید ای جان در راه تو قلاوز /

۱۳۵

خاموش که گفت نیز هستی است / ۶۸

حجاب از چشم بگشایی که سبحان الذی

خدا با تُست حاضر نَحْنُ أَقْرَبُ / ۱۸۵

اسری / ۹۸

خدایا در رسان جان را به جانها / ۱۶۰

حُطام خواند خدا این حشیش دنیا را / ۲۰۳

خدای گفت قُمْ اللَّیْلُ وز گزاف نگفت /

۲۱۷

حق گفت ایمن است هر آنکو به حج

خراز کجا و دم عشق عیسوی ز کجا؟ / ۱۰۰

رسید / ۳۳

خر ننگ دارد ز آن دغل از حق شنو بل

حق مرا را برگزید از انس و جان / ۱۲۰

هم اضلّ / ۶۷

حمال آن امانت کان را فلک نپذیرفت /

خفیر اِزْجَعی با او بشیر آبشروا بر ره /

۱۴۸

۱۷۱، ۲۳۳

حوریان بین نوریان بین زیر این ازرق

خلعت خیر و لباس از عشق او دارد دلم /

تتق / ۲۰۹

۵۷

حَیْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا شَطْرَهُ / ۱۸

خلع نعلین کند وز خود و دنیا بجهد / ۱۱۲

خ

خلق بختند ولی عاشقان / ۱۳۹

خاک زر می شود اندر کف اخوان صفا /

خَمْشُ به سورة اِقْرَأْ بسی عمل کردی /

۶۳

۲۳۹

خامش بیان سَرِ مکن خامش که سَرِ مین

خمش زان نوع کوتاه کن سخن را / ۹۶

لَدُنْ / ۱۳۳

خمیر کرده یزدان کجا بماند خام / ۴۶

خامش کن و کوتاه کن نظاره آن ماه کن /

خُنْکِ آن دم که فراش فَرَشْنَا اندرین مسجد

۱۹۵

۱۸۸ /

خامش که بگفت حاجتی نیست / ۲۳۸

خنک آن گه که کند حق گنهی طاعت

مطلق / ۱۳۰

خاموش باش اگر چه به بشرای احمدی /

خوانده اَنَا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ / ۱۹

۲۰۶

- خواه ما را مارکن خواهی عصا / ۱۱۳
 خود گفتن بنده جذب حق است / ۲۳۸
 خورشید را کُسوفی مه را بود خسوفی / ۴۹
 خورشید و ماه از وی خجل گوهر نثار
 سنگِ دل / ۲۴۴
 خوشه‌ها از سست پایی رونهاد بر زمین /
 ۱۹۷
 خون ببرد نطفه کند علقه کند مضغه کند /
 ۱۲۳
 خیز بر آسمان پرآ، با ملکان شو آشنا /
 ۱۹۶
 د
 دَخَلْتُ آلَتِيهِ بِالْبُلُوِي وَ ذُقْتُ الْمَنِّ وَالسَّلُوِي
 ۱۱۲ /
 در آمد عقل در میدان سَرِ انگشت در
 دندان / ۲۴۵
 در آ در مجلس سلطان باقی / ۱۵۰
 در تو نهان چهار جو هیچ نبینی اش که کو /
 ۱۷۷، ۲۰۱
 در چشمه سوزن تو خواهی که رود اشتر /
 ۵۸
 درخت و آتشی دیدم ندا آمد که جانانم /
 ۱۱۲
 در دل چون سنگ مردم آتشی است /
 ۱۰۶
 در ده ز جام باده يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقِ / ۲۲۸
 در زُلْزَلَتِ الارضِ خدا گفت زمین را /
 ۲۴۲
 در طالع مه چو مشتری گشتی / ۷۶
 در طرَهاش نسخه اِيَّاكَ نَعْبِدُست / ۱
 در عنایات خویشان بکشید / ۱۳۰
 در فتوح فُتِحَتْ ابوابُها / ۱۶۸
 در لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ پاکی ز صورت‌ها یقین
 ۴۸ /
 در مجلس ما سرخوش آبرقع ز چهره
 برگشا / ۳۱
 در مدرسه آدم با حق چو شدی محرم / ۷
 در مرگ هشیاری نهی در خواب بیداری
 نهی / ۱۱
 در میان جان و دل پیدا شود / ۱۰۶
 دست و پا را چون نبندی گاهوارت خواند
 حق / ۱۱۵
 دست و پایت چو مار گردد / ۱۱۳
 دل دلهاست شمس الدین تبریز / ۲۴۶
 دل زجاج آمد و نورت مصباح / ۱۲۷
 دلم پرگشت از مهری که بر چشمست ازو
 مهری / ۳
 دل مریم آستن این شیوه کند با من / ۱۱۰
 دم او جان دهدت روز تَفَقَّطْتُ بِذِيرِ / ۱۶،

- روز پی کسب و شب از بهر عشق / ۱۳۹
 ره رو بهل افسانه تا محرم و بیگانه / ۲۳۷
 ریختی خون جُنید و گفت اُخ هَلْ مِنْ مزید
 ۱۸۶ /
- ذ
- ذَرَّةٔ خیر بی گشادی نیست / ۲۴۲
- ز
- ز اشکستِ تجلّی فضل دارد / ۲۳۸
 زان درس جماد علم آموخت / ۱۶۵
 زبان خود بفروشم هزار گوش خرم / ۹۶
 زبانم عقده‌ای دارد چو موسی من ز
 فرعونان / ۱۱۴
 ز بس احسان که فرمودی چنانم آرزو آمد
 ۶۴ /
 ز جان و تن برهیدی به جذبهٔ جانان / ۱۹۲
 ز جیب خویش بجو مه چو موسی عمران
 ۹۵ /
 زد ز عکس صبوری تو بر کوه / ۲۲۴
 زرّین شده طغرای او ز انا فتنه‌های او /
 ۱۷۹
 ز شمس الدّین پیرس اسرار لن را / ۶۴
 ز عشق روی تو روشن دلِ بنین و بنات /
 ۱۳۰
 ز عشق کم گو با جسمیان که ایشان را /
 ۱۰۰
 ز عین خار ببینی شکوفه‌های عجب / ۱۵
- ر
- راست کنی وعدهٔ خود دست نداری ز
 کشش / ۲۲۹
 راه حق تنگ است چون سمّ الخیاط / ۵۸
 رباب مشرب عشق است و مونس
 اصحاب / ۱۰۰
 رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرُنَا / ۲۴
 رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ آید همچون آیم / ۱۸۲
 رحم چو جوی شیر بین شهوت جوی
 انگبین / ۱۷۷
 رسم نو بین که شهریار نهاد / ۱۳۰
 رسید از باده خانهٔ پر به زیر مشک می
 اشتر / ۲۴۵
 رشته را با سوزن آمد ارتباط / ۵۸
 رغم حسودان دین کوری دیو لعین / ۱۳۶
 رود درونهٔ سمّ الخیاط رشته عشق / ۵۷
 روز آن باشد که روزیم او بود / ۹۲
 روز از سفر بفاque و شبها قرار نی / ۳۳

- ز مکر حق مباش ایمن اگر صد بخت بینی
تو / ۶۰
- زمین را بهر تو گهواره کردم / ۱۱۵
ز نفس کُلی چون نفس جزو ما ببرید / ۹
زهی عنقای ربانی شهنشه شمس تبریزی
۱۲۶ /
- زیرا رجوع ضدّ قدوم است و عکس
اوست / ۲۲۳
- زیرا گل سعادت بی روی تو نروید / ۱
ز یُسْقَوْنَ رَحِیقاً نوش میکن / ۲۲۸
زین رنگ‌ها مفرد شود، در خُنب عیسی
در رود / ۱۷
- س
- سارعوا فرمود پس مردانه رو / ۳۵
سازم ز عدوت دست یاری / ۱۱۳
ساقی جانفزای من بهر خدا ز کوثری /
۱۹۰
- سبزه دمیده ز آب بر دل و جان خراب /
۱۸۷
- سپه او همه خورشیدپرست / ۱۳۵
سحر رسد زندای خروس روحانی / ۹۵
سودای تو می آرد ز آن می که نه قی آرد /
۱۵۸
- سوی بحر رو چو ماهی که بیافت در شاهی
- ۲۳۸ /
سرا چنود فلک را بر شکافم / ۲۲۹
سرّ بلی چیست که یعنی منم / ۶۴
سرّ دل تو جز ولا تا نبود که بی گمان /
۲۱۲
سرگشتگی حالم تو فهم کن از قالم / ۱۱۱
سرّ ما زاغ و ما طغی را من / ۱۹۳
سرم در چرخ کی گنجد که سر بخشیده
فضیلت / ۲۵۱
سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ برخوان و می نوش / ۲۲۲
سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ خوردند و نام و ننگ گم
کردند / ۲۲۲
سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ رطلی شگرف است / ۲۲۳
سَقَاهُمْ می دهد ساغر پیایی / ۲۲۲
سگ چون بکوی خسپد از قفل در چه
باکش / ۳
سَلَّمَ اللَّهُ عَلَیکَ ای همه ایام تو خوش /
۱۷۳
سلیمانایار انگشتی را / ۱۶۲
سماع گرم کن و خاطر خران کم جو / ۹۵
سماع چیست ز پنهانیان دل پیغام / ۹۵
سماع و شرب سقاهم نه کار درویش است
۲۲۳ /
سمعا و طاعه ای ندا هر دم دو صد جانت
فدا / ۲۲۱

سُتْرِپَهْم شد و فِي أَنْفُسِهِمْ / ۱۷۲

صد هزار آفتاب دید احمد / ۱۹۳

صد هزاران را میان آب دریا سوختی /

۲۱۶

ش

صلا گفت صلا گفت کنون فالق اصباح /

شاهها به حق آنکه بر لوح سینه هر دم /

۵۱

۱۴۸

شرابش ده بخوابانش، برون بر از

گلستانش / ۲۴۹

ط

شرح جدایی و درآمیختگی سایه و نور /

۱۰۷

طیور نعره ارنی همی زنند چرا / ۶۳

شکل نهنگ خفته بین یونس جان گرفته

بین / ۱۶۰

ع

عارفاگر کاهلی آمد قرآن کاهلان / ۲۴۸

شمس تبریز موسی عهدی / ۹۵

عالم چوکوه طور شد هر ذره اش پرنور شد

شمس حق مفخر تبریزیان / ۱۳۹

۶۳ /

شه شمس تبریزی تراگوید: به پیش ما بیا

۵۲ /

عجب تو بیت معموری که طوفانش آملا

کند / ۱۹۰

شه من گفت کاین مجنون بجز زنجیر

عریان شده ای بر لب این جوی پی غسل

زلف من / ۱۲۰

۱۳۶ /

شهی که کان و دریاها زکات از وی

عشق چو ابرگران ریخت بر این و بر آن

همی خواهند / ۲۴

۹۰ /

عشق داود شود آهن از او نرم شود / ۱۴۹

ص

عشق مهست جمله رو ماه خَسَد بَرَد بدو /

صبر چو ابری است خوش حکمت بارد

۱۷۲

از او / ۲۱

عصای عشق از خارا کند چشمه روان ما را

صخره موسی گر از او چشمه روان گشت

۱۰ /

چو جو / ۱۱

عنایتت گنهی را نظر کند به رضا / ۱۳۰

عید آمد و ره جویان رقصان و غزل گویان

۱۲۲ /

قدجۀ و الموریاتش نیست الا سوز صبر /

۲۴۳

قَدْ وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ / ۱۳۵

قُلْ تَعَالَوْا آيَتِي اِسْتِ از جذب حق / ۳۳،

۵۲

قلب میاور بدانک غزه کنی مشتری / ۲۴۶

غ غمش در دل چو گنجوری دلم نور علی

نوری / ۱۲۷

ف

فارغ و دلخوش بدم سرخوش و سرکش

بدم / ۲۴۹

کافر به وقت سختی رو آورد بران سو /

۱۴۲

کام تو موقوف زاری دل است / ۵۹

کتاب حس بدست چپ کتاب عقل دست

راست / ۲۱۵

فالق اصباحی و رَبُّ الْفَلَقِ / ۵۰

فرعون ز فرعونى آمَنْتُ بجان گفته / ۷۸

فرعون و نمرودی بده اَنّى اَنَا الله مى زده /

۱۳۸

کز یار دور ماند و گرفتار خار شد / ۱۷۰

کسی کز خلق می گوید که من بگریختم

رفتم / ۸۵

فرمود رب العالمین با صابرا نم همنشین /

۹۱، ۲۴

کسی که شب به خرابات قباب قوسین

است / ۱۹۲

فرمود که نور من مانده مصباح است /

۱۲۷

کشتگان نمره زنان یا لیت قومی یعلمون /

۱۵۵

فضل تو علی هین گفت / ۱۰۹

فقیر و عارف و درویش و آنکهی هشیار

۲۲۳ /

کفر و ایمان دان در این بیضه سپید و زرده

را / ۱۹۹

فی جیدها بیست خدا حبل من مَسَد / ۲۴۹

کو امرا کو وزرا کو مهان / ۱۶۸

کو آن خلیل گویا و جَهْتُ وَجْهَ حَقًّا / ۵۰

کوه را که کند اندر نظر مرد قضا / ۲۰۹

ق

قَالَ لَا تَأْسُوا عَلَى مَفَاتِكُمْ / ۲۰۳

- که برگشاید درها مفتوح الابواب / ۹۴
 که عشق خلعت جانست و طوق کز منا /
 ۱۰۰
 که مکر حق چنان تند است کزوی دیده
 جانست / ۷۷
 که من به تن بشر مثلکم بدم و اکنون / ۱۰۸
 که نور من شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ شمعی است /
 ۱۶۶
 کی برگشایی گوش را کو گوش مر
 مدهوش را / ۳۱، ۹۲
 کی تراشد نردبان چرخ نجار خیال / ۱۹
 کی شود این بانگ را بی گوش ظاهر
 دمدم / ۷۶
گی
 گستاخمان تو کردی گفתי تو روز اوّل /
 ۱۶۹
 گران گوشی وانگه تو بگوش اندر کنی
 پنبه / ۲۱۶
 گر به مثال اقرضوا قرض دهی قراضه ای /
 ۲۱۸
 گر چو نونی در رکوع و چون قلم اندر
 سجود / ۲۱۲
 گرچه از خشم گفته‌ای نکنم / ۹۵
 گرچه بزیر دلقی شاهی و کیقبادی / ۱۳۵
 گر درد و فریادی بود در عاقبت دادی بود
 ۱۱۱ /
 گر دلش جویم خسیش افزون شود / ۱۷۶
 گر ز صوفی خانه گردونی ای صوفی بر آ /
 ۱۶۰
 گر شما محرم ضمیر نه‌اید / ۱۴۶
 گر عصا سازی بیفشانیم برگ / ۱۱۳
 گر بنخسبی شبی ای مه لقا / ۱۳۹
 گفتا که بگیر تا منش باز / ۱۱۳
 گفتا که ز جستجوی رستم / ۱۳۳
 گفتا که عصا ز کف بیفکن / ۱۱۳
 گفت السُّتُ تو بگفتی بلی / ۶۴
 گفت ای موسی به کف چه داری / ۱۱۳
 گفت ای موسی سفر رها کن / ۱۳۳
 گفت به داود خدای کریم / ۱۳۹
 گفت که ارجعی شنو باز به شهر خویش
 رو / ۲۳۳
 گفتم کز آتش‌های دل بر روی مفرش‌های
 دل / ۳۱، ۹۲
 گفته است جان ذوفنون چون غرقه شد در
 بحر خون / ۱۵۵
 گفته مستان ساقیا هَلْ مِنْ مزید / ۱۸۶
 گفته هر برگ و شکوفه آن غصون / ۱۵۶
 گفתי مرا که چونی در روی ما نظر کن /
 ۱۶۹

ما قصر و چهار طاق بر این عرصه فنا /

۱۲۹

ماگدایانیم والله الغنی / ۱۷۸

مالیده رو و سینه در آن قبله گاه حق / ۳۳

ما نعره به شب ز نیم و خاموش / ۲۵

ما و حریفان خوشیم ساغر حق می کشیم /

۴۰

ما همه تاریکی والله نور / ۱۲۸

مپرس از کشتی و دریا، بیا بنگر

عجایبها / ۱۱۲

مخزن انا فتحننا برگشا / ۱۷۹

مدار این عجب از شهریار خوش پیوند /

۱۷۰

مرا چو گمره کردی مراد تو این بود / ۱۶۴

مُردن و زنده شدن هر دو وثاق خوش

ماست / ۱۸۱

مرگ ما هست عروسی ابد / ۲۵۰

مرید خواند خداوند دیو و سوسه را / ۱۲۱

مریم جان را مخاض برد به نخل و ریاض

۱۰۹ /

مستم ز خمر من لدن رو محتسب را غمز

کن / ۱۳۳

مستند نه از ساغر بنگر به شتر بنگر / ۲۳۲

مستورگان مصر ز دیدار یوسفی / ۸۵

مشو نومید از ظلمی که کردی / ۱۳۰، ۱۶۸

گلشن چو آدم مستضر هم نوحه گر هم

منتظر / ۱۶۷

گلو چه حاجت می نوش بی گلو و دهان /

۲۲۲

گل و سنبل چَرَد دلت چون یافت / ۲۳۱

گناهت را کند تسبیح و طاعات / ۱۳۰،

۱۶۸

گوش همه سرخوشان عشق کشد

کش کشان / ۱۴۸

گوید گرگی بخورد یوسف یعقوب را / ۸۴

گه چو روح الله طبیعی می شود / ۹۶

ل

لا شویم از کُل شئی هالک / ۱۴۱

لشکر والعادیات دست به یغما زدند /

۲۴۳

لطف تو گفت پیش آی قهر تو گفت پس

رو / ۳۰

لقمه نان را مَدَدِ جان کند / ۱۷۰

لیک تو اشتاب کم کن صبر کن / ۹۸

م

ما رمیت اذ رمیت هم ز خداست / ۶۹

ما رمیت اذ رمیت از شکارستان غیب /

۷۰

- مطربا اسرار ما را بازگو / ۱۷۹
مطربا این پرده زن کز رهزان فریاد و داد / ۲۴۳ /
معزول مکن تو قدرتم را / ۴۳
مغفور ما تَقَدَّم و هم ما تَأَخَّر است / ۱۷۹
مگر که بر رخ من داغ عشق می‌بینی / ۹۴
ملک بخشد مالک الملک از کرم / ۱۹۷
من از پی اینت نقش کردم / ۱۸۹
من چو هدهد پیریدم به هوا / ۱۳۵
من رسیدم به لب جوی وفا / ۱۳۵
موسى بزد عصا، و بجوشید آب خوش / ۱۱
موسى خَضِر سیرت شمس الحق تبریزی / ۶۰ /
موسى عشق تو مرا گفت که لامساس شو / ۱۱۶
موسى نهان آمد صد چشمه روان آمد / ۱۰
مونس احمد مرسل به جهان کیست بگو / ۲۱۹
ن
ناقة الله بزاده به دعای صالح / ۸۲
نامه رسید ز آن جهان بهر مراجعت برم / ۲۳۳
نیشته است خداگرد چهره دلدار / ۲۰۵
نپذیرفت آسمان بار امانت / ۱۴۸
نَحْنُ نَزَلْنَا بخوان و شکر کن / ۲۲۳
نخوانده‌ای خَتَمَ الله خدای مُهر نَهْد ۳، ۱۸۵
ندای ارجمی آخر شنیدی / ۲۳۳
ندای ارجمی بشنو به آب زندگی بگرو / ۲۳۴
ندای فاعتبروا بشنوید اولوالابصار / ۲۰۴
نردبان حاصل کنید از ذی المعارج برروید / ۲۱۵ /
نزدیکتر است از تو با تو چه روی بیرون / ۱۸۵ /
نعره زند آن شرحها یا لَيْتَ قومی یعلمون / ۱۵۶ /
نَفَخْتُ فیه جان بخشی است هر صبح / ۵۱، ۹۶
نَفَخْتُ فیه من روحی رسیده است / ۹۶
نَفَخَ نَفَخْتُ کرده‌ای در همه در دمیده‌ای / ۹۶
نفس آهوان او چو رسید / ۲۳۱
نفسی فلک نیاید دو هزار درگشاید / ۲۳۹
نفسی همره ما هم نفسی مست الهم / ۸۳
نکرده بندگان او را سلامی / ۴۸
نگر آخر دمی در نَحْنُ اقْرَب / ۱۸۵
نگر به عیسی مریم که از دوام سفر / ۱۲۲

نماید چرخ بیت العنکبوتی / ۱۴۱

نمی بینی تو این زمزم فروتر می روی هر

دم / ۱۶۲

نوری که در زجاجه و مشکوة تافتست /

۱۲۸

نوشد لب صدیقش زاکواب و اباریقش /

۲۰۰

نه ابن یامین زان زخم یافت یوسف

خویش / ۸۷

نه کودکان به قیامت سپید مو خیزند / ۲۱۷

نیم آن شاه که از تخت به تابوت روم /

۳۹، ۲۴۱

نیم زکار تو فارغ همیشه درکارم / ۲۳۶

نی مشتری بینوا بل نور الله اشتری / ۷۶

نی ها و خاصه نیشکر بر طمع این بسته

کمر / ۲۹

نی شورش و نی قی است و نی جنگ /

۱۵۸

ور خود بر آید بر سماکی تیره گردد

آسمان / ۱۷۱

ور دو سه روز چشم را بند کنی بَاتَّقُوا / ۲۷

ور فقیری کوس تَمَّ الْفَقْرُ فَهُوَ اللَّهُ بزن / ۷۲

ور کسی منکر شود اندر جبین او نگر /

۱۱۴

ور لا نُسَلِّمُ گوی ظن، اَسَلَمْتُ گفתי چون

خلیل / ۱۶

وقت شور آمد و هنگام نگهداشت نماند /

۶۳

وگر چو شیشه شکستی ز سنگ صوم و

جهاد / ۲۲۲

وگر ساغر نداری می بیاور / ۲۲۳

ولی زان زلف شانه زنده گردد / ۲۱۹

وَهُوَ مَعَكُمْ یعنی با تست درین جُستن /

۲۰۲

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ بَهِرِ زَبَانٍ بد بود / ۲۴۶

ه

هر آنکه پف کند او بر چراغ موهبتم /

۲۰۷

هر سو دو صد ببریده سر در بحر خون

زان کز و فر / ۱۹

هر کجا که پا نهی ای جان من / ۳۲

هر کو سوی شمس الدین از صدق نهد

و

وَ اَرْضُ اللَّهِ وَاِسِعَةٌ فَسِيح / ۱۶۵

وَ اللَّيْلُ اِذَا يَغْشَى اِی خواب برو حاشا /

۲۳۵

ور آدم از ایوان دل در نامدی در آب و

گل / ۶

هین که دجال بیامد بگشا راه مسیح / ۲۱۸

گامی / ۲۳۷

هرگز شبی تا روز تو در توبه و در سوز تو

/ ۱۹۱

ی

یا این دل خونخواره را لطف و مراعاتی

هزاران بند بردرد، بسوی دست ما پرد /

بکن / ۹۲

۲۰، ۱۲۰

یا رب ظَلَمْتَ نفسی بر در حجاب حتی /

هَلَا بَرَجْهَ که إِنَّ اللَّهَ يَدْعُوا / ۲۳

۱۳۶

هلا ساقی بیا ساغر مراده / ۲۲۳

يُزْزَقُونَ فَرِحِينَ بخوریم آن می و نقل /

هله صدر و بدر عالم منشین منخب

۳۶

امشب / ۲۳۸

يَعْلَمُ الجهر نقش این آهوست / ۲۳۱

هم بُرو از جا و هم از جا مرو / ۶۴

یک دانه اگر کاری، صد سُنْبُلَه برداری /

همچو ابابیل سوی پیل گیر / ۲۴۶

۲۶

همچو ستاره سوی شیطان کفر / ۲۱۰

یک قطره از آن بحر جدا شد که جدا

همچو مریم سوی خرما بن رویم / ۱۱۰

نیست / ۱۹۸

هم خرقه ایوبی زان پای همی کوبی / ۱۶۲

یک گوهری چو بیضه جوشید و گشت

همه اویان چو خاشاکی نمایند / ۱۴۲

دریا / ۱۷۰

همه تسبیح گویانند اگر ماه است اگر ماهی

/ ۹۹

ینادی رَبَّنَا عودوا الینا / ۱۶۵

يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ بود چنان / ۲۲۷،

همه حیات در اینست کاذِبُهُوا بَقَرَةٌ / ۱۱

۲۳۲

هیچ راعی مشو رعیت شو / ۳۸

